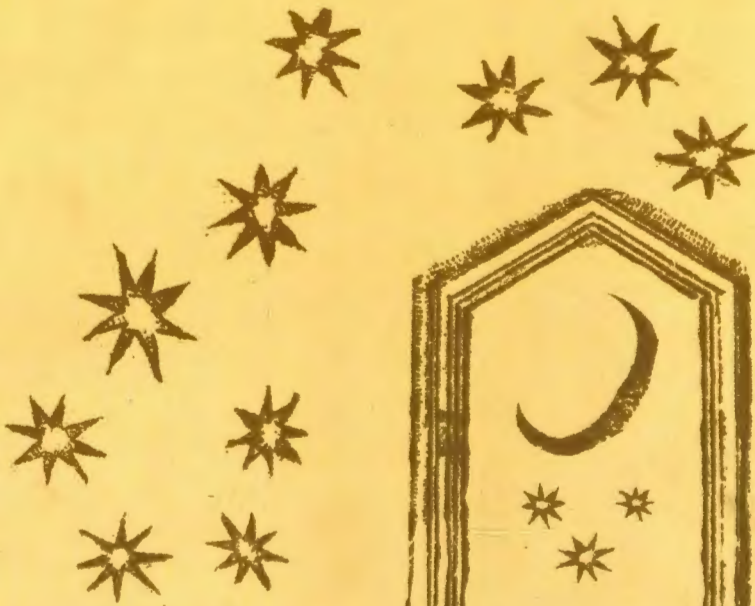




دانشنامه‌ی فرهنگ و تمدن گیلان

۱۵



باورهای عامیانه‌ی
مردم گیلان

محمد بشرا طاهرطاهری

۱
۲۱



The Encyclopedia of Gilan
Culture and Civilization

15

The Folk Beliefs of Guilak

Mohammad Boshra Taher Taheri

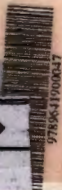


فرهنگ ایلینا

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۰۰۰۰۴-۷



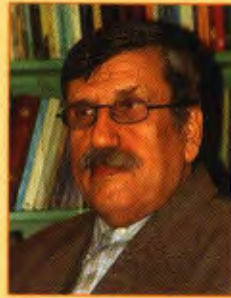
9 789641 900047



9789641900047

کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
کتابخانه مرکزی تبریز

۲۰۰
۲



محمد بشرا (درویش گیلانی) در سال ۱۳۱۶ در رشت متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش گذراند و پس از طی دوره‌ی تربیت معلم به استخداآموزش و پرورش در آمد. وی نخستین بار در سال ۱۳۴۴ اشعار گیلکی را در قالب اوزان نیمایی به جامعه‌ی شعر و ادب گیلان معرفی کرد. در همین دوران برخی از مقالات پژوهشی‌اش را در بخش فرهنگی روزنامه‌ی کیهان ویژه‌ی گیلان، که خود مسئولیت آن را بر عهده داشته به چاپ رساند. از سال ۱۳۵۲ کار تهیه‌ی برنامه‌ی فرهنگ گیلان را در رادیوی رشت آغاز کرد. بشرا از پایه‌گذاران هفتاد و هشتاد و سه شعر گیلکی است و مقالات پژوهشی متعددی از وی در نشریات گوناگون به چاپ رسیده است. برخی از آثار تالیفی او عبارتند از: *هنگی ایسه هنگی نیه* (۲ جلد)، *افسانه‌ها و باورداشت‌های مردم شناختی پرندگان و جانوران* (۲ جلد)، *ایله چار و هرای* (دو دفتر شعر گیلکی) و *جشن‌ها و آیین‌های مردم گیلان*.

۱۴۱

بسم الله الرحمن الرحيم



دانشنامه فرهنگ و تمدن گیلان



کتابخانه تخصصی بهشت

باورهای عامیانه‌ی مردم گیلان

۴۳۹۸۳۱



سازمان میراث و برنامه‌ریزی
استان گیلان

موزه و کتابخانه گیلان



سرشناسه
عنوان و پدیدآور : باورهای عامیانه‌ی مردم گیلان / محمد بشرا، طاهر طاهری.
مشخصات نشر : رشت: فرهنگ ایلیا، ۱۳۸۶
مشخصات ظاهری : ۱۱۲ ص.
فروست : دانشنامه‌ی فرهنگ و تمدن گیلان: ۱۵.
شابک : 978-964-190-004-7
یادداشت : فیپا.
موضوع : فرهنگ عامه -- ایران -- گیلان.
شناسه افزوده : طاهری، طاهر.
رده‌بندی کنگره : ۱۲۸۶ ب ۵ ک ۹ / GR ۲۹۱
رده‌بندی دیویی : ۳۹۸ / ۰۹۵۵۲
شماره کتابخانه ملی: ۱۱۶۶۶۴۲.



دانشنامه‌ی فرهنگ و تمدن گیلان

باورهای عامیانه‌ی مردم گیلان

محمد بشرا طاهر طاهری



دانشنامه‌ی فرهنگ و تمدن گیلان - ۱۵

باورهای عامیانه‌ی مردم گیلان

محمد بشرا طاهر طاهری

ویراستار: علی نصرتی سیاهمرگی

حروف‌نگار: متین باقری نمایه‌ساز: بهنام رضانی‌نژاد طراح جلد: شاهین بشرا

ناشر: فرهنگ ایلیا شمارگان: ۲۱۰۰ نسخه نوبت و سال چاپ: نخست ۱۳۸۶

لیتوگرافی: همراهان چاپ: توکل صحافی: کتیبه گیل

همه‌ی حقوق محفوظ است.

استفاده‌ی پژوهشی از این اثر با ذکر مأخذ آزاد است.

هرگونه استفاده‌ی تجاری از این اثر، به هر شکل، بدون اجازه‌ی کتبی ناشر، ممنوع است.

نشانی دفتر دانشنامه: رشت، خ آزادگان، جنب دبیرستان بهشتی (خ صفایی)، خ حاتم، شماره‌ی ۴۹.

نشانی پستی: رشت، صندوق پستی ۱۸۵۸-۴۱۶۳۵ تلفن و دورنگار: ۳۲۴۴۷۲۳ - ۳۲۴۴۷۳۲

پست الکترونیکی: gilandanesnameh@yahoo.com

یادداشتِ شورای پژوهشی دانشنامه

ایران زمین، پهنه‌ی گسترده‌ای است با اقلیم‌ها، فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌های گوناگون. شناخت و معرفی این اقلیم‌ها، نقشی بسزا در شکل‌گیری فرهنگ ملی دارد. دانشنامه‌ی فرهنگ و تمدن گیلان بر آن است تا با معرفی ویژگی‌های فرهنگی و طبیعی این بخش از سرزمین ایران، گامی کوچک در شناخت فرهنگ بومی و ملی بردارد. این مجموعه با همراهی و همدلی گروهی از پژوهشگران فرهیخته‌ی دیارمان و با همت سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی گیلان، حوزه‌ی هنری گیلان و دوستانمان در انتشارات فرهنگ ایلیا به سرانجام رسیده است. تلاش همه‌ی آنان را ارج می‌نهیم.

فرامرز طالبی مسعودپورهادی

هادی میرزائزاد موحد

یادداشتِ حوزه‌ی هنری

گیلان بی هیچ گزافه و گمان، یکی از کهن‌ترین زیستگاه‌ها و خاستگاه‌های فرزندان ایران زمین است. این سرزمین سحرانگیز و خرم چون رشک بهشت، فراخنای تاریخ ایران و فرازگاه تاریخ تشیع ایران است. گیلان از دیرین روزگاران، پناهگاه گریزندگان از ستم خلفا بوده و چه بسیار از دین‌داران و پناه‌آورانی که در این دیار بالیدند و با یاری مردمان آن، حکام جور و ستم را از تخت فروکشیدند.

این دیار همان دیاری است که علویان را از تیغ ستم خلفای اموی و عباسی پاس داشت، همان دیاری است که بیگانگان یونانی، عرب و ترک هرگز نتوانستند بر آن دست یازند و از آن باج ستانند.

ولی امروز از گیلانِ بزرگ چه مانده است جز نشانه‌هایی در دل کتاب‌های تاریخ و بناهایی که رو به ویرانی‌اند و یادها و نواحی در باورها و آیین‌ها و آواهایی که بر زبان مردان و زنان این دیار به زیبایی نشست‌اند و بر شیوه‌های زیست مردم این سامان دلالت دارند.

برای شناخت آنچه از این میراث بزرگ مانده است، باید گام‌های استوار برداشت و دستاورد پژوهش‌ها و تحقیقات اندیشمندان را گرد آورد و به نسل جوان و نسلی که فردای این دیار از آن اوست، سپرد.

شناخت و بازکاوی این زوایای آشکار و پنهان از سال‌ها پیش اساسی‌ترین دغدغه‌ی فکری و فرهنگی ما بود و امروز دانشنامه‌ی فرهنگ و تمدن گیلان گامی کوچک ولی محکم در راستای رسیدن به این هدف است.

این مجموعه حاصل تحقیقات و پژوهش‌های جمعی از گیلان‌شناسان زبده است. پُر بی‌راه نیست که برنامه‌ریزان بتوانند از نتایج این مطالعات و پژوهش‌ها در روند توسعه‌ی فرهنگی، اجتماعی و حتی اقتصادی برای ترسیم چشم‌انداز آینده‌ی استان سود برند.

بر خود فرض می‌دانم از تمامی کوشندگان این کار سترگ، به ویژه محققان و پژوهندگان، ناشرگرمی و شورای محترم پژوهشی دانشنامه‌ی فرهنگ و تمدن گیلان تقدیر نمایم و سپاس‌گزار ریاست محترم سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی گیلان باشم که از بدو تصویب این پروژه همواره مشوق ما برای ادامه‌ی این راه بودند.

غلامرضا قاسمی

فهرست

۱۱	پیش گفتار
۱۳	پدیده‌های آسمانی
۱۹	آسمان
۱۹	ماه و خورشید
۲۰	ستارگان
۲۱	ابرها
۲۳	رنگین کمان
۲۵	جانوران
۳۵	پرندگان
۴۵	دد و دام
۶۲	انسان
۶۵	اعضای بدن انسان
۶۹	زن، نوزاد، کودک
۷۲	غذا
۷۶	لباس
۷۷	کفش
۷۸	نشانه‌های آمدن میهمان
۷۹	دلایل بروز دعوا در خانواده
۸۰	کتاب و دست‌نوشته

۸۰	زمان
۹۰	کشاورزی و گیاهان
۹۲	شالی‌کاری
۹۵	گیاهان
۹۶	پیش‌بینی هوا
۹۸	کتاب‌نامه
۱۰۱	نمایه
۱۱۵	چکیده‌ی انگلیسی

پیش گفتار

باورها و دانش عامیانه برخاسته از حیات اقتصادی انسان است که پس از قرن‌ها، اگرچه بعضی از عناصر و یا ساختارشان دست خوش تغییراتی شده ولی همچنان سینه به سینه و از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته و تا امروز بر جای مانده است.

گروهی از باورها ذهنی‌اند و صورت‌بندی ساختاری و انسجام آن‌ها در ذهن و خیال بوده است، برخی بر اساس تجربیات، واقعیت‌ها و شواهد بیرونی شکل گرفته و برخی زمینه‌ساز علوم شده‌اند.

در دوران کهن، انسان همه‌ی باورها، چه حسی و چه شهودی را که سبب شگفتی، حیرت و ترس می‌شدند، به نیرویی مرموز نسبت می‌داد. «شناخت انسان محدود بود و هر جا که شناخت دست نمی‌داد، خیال‌بافی جادویی پیش می‌آمد. هنگامی که نیای ابتدایی ما، در برابر عاملی ناشناخته، احساس زبونی و نابودی می‌کرد، به وجود نیرویی مرموز و جادویی معتقد می‌شد» (سگال، ص ۱۶۴).

قبیله‌ی ابتدایی، تسلط روزافزونش را بر طبیعت ناشی از سعی و کوشش خود نمی‌دانست، بلکه آن را به حساب ارواح نیاکان و نیروهای طبیعت می‌گذاشت (همان، ص ۱۶۶). از این روی، انسان بر اساس نیاز و احساس شگفتی خود از جهان پیرامون، برای دنیای بیرونی و واقعی و رویاهای خویش، به پاسخ‌هایی دست یافت و به هستی خود معنا داد (ولاهوس، ص ۱۸۸).

باورها، حداقل از عصر سنگی وجود داشته‌اند. انسان‌های اولیه در دوران کهن اعتقاد داشتند که نیروی در همه‌ی پدیده‌ها نفوذ دارد و بر جهان حاکم است. این نیرو در جوامع مختلف نام‌های گوناگونی داشت و بومیان ملائزی و پونیزی آن را مانا می‌خواندند. این اعتقاد به تدریج تغییر شکل داد و به صورت جان‌گرایی یا همزادگرایی درآمد. سرادوارد تایلر منشأ جان‌گرایی را خواب و مرگ می‌دانست (ادیبی، ص ۳۵۹).

دانشمندان اعتقاد دارند که انسان ثاندرتال که بین صد تا سی و پنج هزار سال پیش می‌زیست، به زندگی پس از مرگ اعتقاد داشت. استخوان‌های او به همراه چیزهایی که در زندگی مورد استفاده قرار می‌داد، مثل ابزارهایی از سنگ چخماخ، شاخ بزکوهی و قطعاتی که می‌باید غذای مرده باشد، در غارها دفن شده است (ولاهوس، ص ۱۸۹). به نظر فریزر این از زمانی پدید آمد که در ذهن انسان، تصویری از خدا یا حداقل روح مردگان یا روح طبیعت بود (روح الامینی، ص ۲۰۴). تایلر بر این باور بود که «نظام‌های دینی در تصور خود از اعتقاد به موجودات معنوی ریشه گرفته‌اند» (ریوبر، ص ۱۹۷).

«نشانه‌های آن قسمت از معتقدات آنیمیستی را که در طی زمان و رشد و تحول آیین زرتشتی تطور و تحول یافته و یا تلطیف گردیده و دگرگونی پذیرفته‌اند، امروزه، پس از گذشت قرن‌ها، می‌توان در آیین زرتشتی به خوبی تشخیص داد» (ترابی، ص ۱۵۳).

در هر جامعه‌ای برای دست‌یابی به توسعه‌ی فرهنگی پایدار، شناخت بستر فرهنگی موجود و آگاهی از سیر اندیشه و فرهنگ آن جامعه، ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. این مهم به دست نمی‌آید مگر با پژوهش‌های گسترده در تمام زمینه‌های فرهنگی، از جمله فرهنگ عوام که باورها هم جزئی از آن است. اگر فرهنگ عوام جمع‌آوری و ثبت نشود،

بخشی از هویت قومی و ملی نیاکان ما نابود می‌شود. باورهای عامیانه‌ی مردم گیلان بسیارند و آوردنِ همه‌ی آن‌ها در این کتاب ممکن نیست، از این رو گزیده‌ای از باورها، درباره‌ی موضوع‌های مختلف انتخاب و آورده شده است. این‌ها مشتق است نمونه‌ی خروار. آنچه در این کتاب آمده، با یاری عده‌ای از بومیان با ذوق و فرهنگ‌دوست در طول چهل پنجاه سال گذشته فراهم آمده است. از این هم‌کاران برخی از دنیا رفته‌اند، برایشان طلب‌آمزش می‌کنیم و برای آنانی که در قید حیات‌اند، آرزوی سلامتی و طول عمر داریم.

پدیده‌های آسمانی

به طور تقریبی، اعتقاد جهانی به ذات الهی آسمان، خلق جهان و تضمین باروری زمین به یمن باران است (الیاده، ص ۵۷). بدون استناد به افسانه‌پردازی اساطیر، آسمان به طور مستقیم، نشان‌دهنده‌ی استعلا، قدرت و قداست ذات خویش است (همان‌جا). اسطوره‌شناسی اختری یا فلکی^۱ انواع و مضامین یا تداعی و ردیفی از مضامین را تشخیص می‌دهد و می‌کوشد تا سیر پدیده‌های طبیعی به‌ویژه منازل ماه و گردش خورشید در آسمان و ناپدید شدن آن‌ها در ظلمت شب را کشف کند (باستید، ص ۱۴). در اسطوره‌شناسی پان‌بابیلونیسیم اختران و کواکب ذات و گوهر همه‌ی اساطیر به حساب می‌آیند (همان‌جا).

در همه جا، برترین خدایان آسمانی جای خود را به موجودات مذهبی دیگر سپرده‌اند. با وجود شکل‌های گوناگون این جانشینی، معنای آن‌ها نسبتاً

۱. بزرگ‌ترین نماینده‌ی این شاخه از اسطوره‌شناسی ه. لسمان است.

یکی است؛ گذار از استعلا، برتری و حالت انفعالی و کنش‌پذیری به صورت مذهبی پویا، اثربخش، کارساز و به آسانی قابل دسترس (الیاده، ص ۶۹). ایرانیان نیز یک خدای اعظم داشتند که نام او را نمی‌دانیم. در اوستا خدایی به نام اهورامزدا است که زرتشت چهره‌اش را دگرگون کرد و در اصلاحات دینی خویش جای داد. از جمله یکی به معنای دورنگرنده است که ساختاری آسمانی دارد (الیاده، ص ۸۴). بی‌تردید در تجلی قداست اهورامزدا، ساختار آسمانی‌اش نمایان است زیرا «جامه‌اش گنبد استوار آسمان است» (یسنا ۵، ۳۰؛ یشت ۱۳، صص ۳-۲) (الیاده، ص ۸۵).

در اساطیر زرتشتی، آسمان به شکل تخم‌مرغ و از خُماهن^۱ که گوهر الماس^۲ نر^۳ است، ساخته شده (بهار: ب، صص ۴۴-۴۵).

به باور مردم گیلان، سرنوشت انسان در دست آسمان است، این یادآور ذات الهی آسمان در دوران باستان است؛ رعد صدای سُم اسبان کالسکه‌ی فرشته‌ی باران‌آور و برق، جرقه‌هایی است که از برخورد نعل اسبان با آسمان پدید می‌آید، به این ترتیب در باور مردم گیلان، همانند تصور ایرانیان باستان، آسمان جوهری سخت، چون سنگ دارد.

سرگذشت ماه به سان سرگذشت انسان، دردناک و غم‌انگیز است؛ فرتوتی‌اش چون فرتوتی آدمی، با مرگ پایان می‌پذیرد اما مرگ وی رستاخیزی در پی دارد و ولادت، مرگ ماه و به مُحاق رفتن وی: هرگز قطعی نیست (الیاده، ص ۶۱). «ماه ضرب‌آهنگ‌های حیات است» (همان، ص ۹۷). «ماه ایزد فره‌بخشندۀ ابردار، زیرا ابراز اوست که بیش آید. گرمابخش [است]،

۱. نوعی سنگ سخت تیره مایل به سرخی.

۲. الماس در پهلوی به معنی آهن نیز هست، صفت نر به استحکام آن اشاره دارد.

زیرا در جهان از اوست که درختان گرم‌تر [بوند]. رویشمند است، زیرا رمه گوسفندان را بیفزاید. سودمند است، زیرا [هر] چیز را تر دارد. نیکوآبادی‌اومند است، زیرا همه آبادی و بهی را دهد. بخشنده عادل است، زیرا در زمان، بخششی را که به داد بخواهد، بدهد» (فرنیغ دادگی، صص ۱۱۰-۱۱۱).

ماه در ادوار مختلف تاریخی، حالت قدسی و مذهبی خود را از دست نداد و تنها در مفهوم و میزان الوهیت و نوع تقدس و عملکردش، متناسب با جهان‌بینی ادیان و مذاهب، تغییراتی پدید آمد. در آیین مانوی، روز، به سوی خورشید، و شب، به روی ماه، نماز می‌گزاردند (بهار: الف، ص ۹۲).

در دین زرتشت، ستودن، درود فرستادن و نیایش ماه دارای ثواب بود. «خورشید را یشتن در هر باری کرفه (ثواب) است و ماه و آتش را یشتن نیز، به همان گونه کرفه است» (شایست ناشایست، ص ۹۰). در این دین برای دست‌یابی به موفقیت و آسایش، دست‌نیاز به سوی ماه دراز می‌کردند و از او یاری می‌خواستند. «ماهت یاوری دهاد که بادروزه (هر روزه) برآسای» (همان، ص ۲۵۸). آنان برای هر یک از ایزدان و امشاسپندان، ویژگی بارزی قائل بودند و ماه را پر اعجاز‌تر می‌دانستند (همان، ص ۲۶۳).

پس از اسلام، ماه اگرچه پایگاه و منزلت گذشته‌اش را از دست داد، ولی هم‌چنان قدسی و دارای وجهی ملکوتی بود. امروزه نیز در گیلان، سوگند به ماه، هم‌چون سایر مناطق ایران معمول است. متدینین با دیدن ماه، در اول و نیمه‌ی هر ماه، آیه‌الکرسی می‌خوانند و سه بار صلوات می‌فرستند، سپس، قبل از نگرستن به کسی یا چیزی، پاکی و صفای ماه را با نگاه به عناصر پاک و زمینی پیوند می‌زنند؛ آب، درخت و آینه. آنان با این کار، به ظن خویش، خوش‌بختی را برای خود تضمین می‌کنند. البته، گاه همراه داشتن قرآن، نگاه به قرآن مجید اولی است. اگر این‌ها در

دسترس نباشد، نگرستن به دانه‌ی عقیق انگشتر را جایز می‌دانند. در گذشته، عده‌ای بر این بودند که در اوّل هر ماه، باید به چیزِ پاکِ خاصی که ویژه‌ی همان ماه است، نگاه کرد؛ در ماه محرم به طلا، در صفر به آینه، در ربیع الاول به زن محترم، در رجب به قرآن، در شعبان به گل، در رمضان به شمشیر، در شوال به سبزه، در ذی‌قعدة به کودک، در ذی‌حجه، به زن زیبا و... .

یکی از ویژگی‌های ماه، باروری و نر بودن آن در ادیان باستانی ایران است. در افسانه‌ای از گیلان نیز، ماه مذکر و برادرِ خورشید است. مار صورت تجلی قداست ماه است و کار ویژه‌ی ماه را دارد (الیاده، ص ۱۶۵). در روایتی ایرانی، مار نخستین زن را فریفت و وی بی‌درنگ حیض شد (همان، ص ۱۷۰).

در افسانه‌های گیلان، ماه در قبرستان و جاهای خلوت پرسه می‌زند، خورشید از او می‌پرسد، از گردش در چنین مکان‌هایی نمی‌ترسی، ماه می‌گوید، ستاره‌ای را در کنارم نگه می‌دارم و از روشنایی‌اش استفاده می‌کنم.

خورشید، برخلاف ماه، می‌تواند بی‌آن که بمیرد، از جهانِ مردگان بازگردد (الیاده، ص ۱۴۲). در دین مزدایی آمده است که «هر شب که پلیدی بر زمین و آب و نیز بر آفریدگان پرهیزگار چون *یال اسب* برشود، چون خورشید برآید، دیوان را همه زمین بزند و مطهر کند» (فرنغ دادگی، ص ۱۱۳). در دین زرتشت، خورشید، آب و آتش را نیایش کردن، در هر باری، ثواب است. (شایست ناشایست، ص ۹۰).

در گیلان نیز هنوز، خورشید را مقدس می‌دانند و به روشنایی آن سوگند یاد می‌کنند. در افسانه‌ای گیلانی خورشید زن است. از این روی

خورشید باید مظهر باروری باشد. در افسانه‌ای دیگر، خورشید خواهر ماه است و ماه از او می‌خواهد با تیرهای روشنایی، مانع نگاه نامحرم‌ان شود. در این افسانه، اسطوره و ارزش‌های اسلامی با یکدیگر تلفیق شده است. «هرمز در میان آسمان و زمین روشنان را فراز آفرید؛ ستارگان اختری و نیز آن نااختری را» (فرنغ دادگی، ص ۴۳). در ادیان مزدایی، روشنان نام عمومی ستارگان آسمانی است؛ ستارگان اختری (ثوابت)، نااختری یا اباختران (سیارات) و ماه و خورشید (همان، ص ۱۶۵). ستارگان ثابت اختران مینویی و هرزمی‌اند و سیارات، ناختران و از جنس اهریمن. به باور مردم گیلان، هر انسانی همزادی آسمانی دارد و افتادن هر ستاره‌ای، مرگ انسانی را در پی دارد، سرنوشت انسان‌ها از قبل تعیین شده است. تنگ‌دستان، ستارگان کم نور و خوش‌بختان و ثروتمندان ستارگان پرنور دارند. این باور از تقدیرگرایی نشان دارد؛ قسمت و سهم هرکس از ازل معلوم و مشخص می‌شود و انسان را از آن گریز و گزیری نیست.

در اساطیر ایران، تیرهای شهاب، دیو هستند و پیری و بدکردار، اگر کسی آن اهریمن را ببیند، بینایی چشم وی از بین می‌رود (فرنغ دادگی، ص ۵۹) اما براساس باورهای مذهبی مردم گیلان، شهاب‌ها، تیرهای فرشتگان‌اند، تیرهایی که به سوی شیاطین صعودکننده به بارگاه ملکوتی پرتاب می‌شوند. این باور تداعی‌کننده‌ی مقابله‌ی اختران با ابا اختران در ادیان باستانی است. برخی از مردم گیلان شهاب‌ها را امامان، امام‌زادگان و معصومان می‌دانند که این نیز الهام گرفته از اعتقادات اسلامی است.

بر اساس اساطیر پهلوی، ابر جامی است که ایزد باران‌آور با آن از دریا آب برمی‌دارد (بهار: ب، ص ۱۲۹). پس از تازش اهریمن بر زمین و آسمان، ایزد باران‌آور با جام ابر، از آب‌های آغاز آفرینش، آب برداشت، باد آب را به

آسمان برد و به زمین بیارنید (همان، ص ۴۰). «چنین گوید که ابر آن مینویی است که آن آب مادی را ببرد، باشد که ابر خوانند، باشد که آبریز». (فرنغ دادگی، صص ۹۴-۹۵). بر اساس باوری در گیلان، ابرها گله‌های گاوان‌اند. گاو در فرهنگ اساطیر، نماد باروری است. پس باد ابرهای بارورکننده را در آسمان حرکت می‌دهد. بر پایه‌ی باوری دیگر، فرشته‌ی باران در ابرهاست، این فرشته‌جانشین همان ایزد باران اساطیر ایران است که با روی آوردن مردم به اسلام، نامش تغییر یافته است. این فرشته سوار بر گردونه‌ی اسبان سیاه است. در اساطیر ایران، ناهید، الهه و مظهر آب‌ها سوار بر گردونه‌ای است که آن را چهار اسب نر می‌برند، آن چهار اسب؛ باد، باران، ابر و تگرگ‌اند (بهار: ب، ص ۸۱).

از روزگاران کهن، گاو و صاعقه رمزهای خدایان آتار جوی و تجلی نیروی بارورکنندگی به شمار می‌رفتند (الیاده، ص ۹۷). در دین مزدایی، اگر باران به جایی که باید نبارد، آتش مقدسی که در ابر آفریده شده است به دشمنی دیو، آن آب را بگدازد و مانند گرز بر سرش بکوبد، به سبب سوزش آتش گرز و گدازش آب، در ابر روشنی پدید می‌آید که آن را آذرخش می‌خوانند و بانگ سهمگین دیو را غرّانه. (فرنغ دادگی، ص ۹۶).

آتشی که مردم همه، برق می‌خوانند از سنگ است، از دریا با آب بالا می‌رود و چون به دست دیوان دشمن ایزد باران آور می‌افتد، به جادویی آن را گیرند و تفته و تباه کنند، به گرمی و خشکی یا سردی و خشکی بسیار آن را پلید کنند و به زیان مردم آن را به جهان بازگردانند (همان‌جا). خدایان ریگ‌ودایی و اوستایی، به‌ویژه آنانی که مظهر نیروهای اصلی طبیعت‌اند، مانند آتش، خورشید، رعد و برق بخشنده‌اند (بهار: ب، ص ۴۶۲). رنگ‌های آبی، زرد، سبز، سرخ و نارنجی رنگین‌کمان، روح دیو هستند و برای

نباریدن باران با ایزد باران آور نیرومند و درخشان مبارزه می‌کنند. هر چه رنگ سپید است، روح ایزدی است که برای یاری ایزد باران آور با آن دیوان نبرد می‌کند (فرنیغ دادگی، ص ۹۷).

در گیلان، رعد و صاعقه، قدسی، با برکت و بخشنده‌اند، مردم از آن‌ها سلامتی، فزونی محصول و برکت طلب می‌کنند. اگر این پدیده‌ها پی در پی اتفاق می‌افتادند، غیر قدسی و اهریمنی می‌شدند و برای جلوگیری از زیان رساندن آن‌ها تمهیداتی می‌اندیشدند.

رنگین‌کمان در گیلان، پدیده‌ای قدسی و مبارک است. هر رنگِ کمان که جلوه‌اش بیش‌تر باشد، نشان از پیش‌آمدی دارد. بینش گیلانیان درباره‌ی رنگین‌کمان، آمیخته‌ای است از فرهنگ باستانی ایران و اعتقادات اسلامی. به باور مردم، در مواجهه با رنگین‌کمان، رعایت شایسته‌ها و ناشایسته‌ها برای حفظ سلامتی، رفع خطر و دفع زیان لازم است.

آسمان: در باور مردم گیلان، آسمان گردنده است و به دور خویش می‌گردد. سرنوشت آدمیان در دست اوست. در مثل‌های قدیمی آمده است؛ آسمان به دور خود گردید و گردید، چون نوبتِ [نیک‌بختی] ما رسید، فرو ریخت.

ماه و خورشید: ماه و خورشید برادر و خواهری بودند که از دست آزار نامادری به تنگ آمدند، دعا کردند و خداوند آنان را به صورت ماه و خورشید درآورد. خورشید (خواهر) به ماه (برادر) گفت: تو شب بیرون بیا و من روز. خورشید گفت: اگر من روزها بیرون بیایم، نامحرمان مرا می‌بینند. این گناه است. ماه گفت: با تیرهای نور درخشانت، چشمانشان را

بیند. خورشید گفت: اگر شب‌ها بیرون بیایی، در موقع گذشتن از آسمان، از قبرستان‌ها و جاهای خلوت نمی‌ترسی؟ ماه گفت: ستاره‌ای را در کنارم نگه می‌دارم.

به همین سبب کسی در روز، نمی‌تواند به خورشید بنگرد، و شباهنگام، پیوسته ستاره‌ای کوچک در نزدیکی ماه به چشم می‌خورد. باور دارند که هر گاه این ستاره به ماه برسد، قیامت فرا می‌رسد، یا امام زمان (عج) ظهور می‌فرماید.

ستارگان: چراغ‌های عمرِ ابنای بشرند، هرکس تا زمانی که زنده است، ستاره‌ای در آسمان دارد، این ستاره بلافاصله پس از مرگ، از چلچراغ آسمان جدا می‌شود و فرو می‌افتد.

کسی که افتادن ستاره‌ای را ببیند، صلوات می‌فرستد و دست به چهره می‌کشد، شاید به روان کسی که از جهان فانی به سرای باقی شتافته است. ستارگان که می‌افتند، شهاب‌های آسمانی‌اند. کسی که شهابی را مشاهده می‌کند، اگر بلافاصله صلوات بفرستد، آرزویی که در آن لحظه در دل داشته است، یا خواسته‌ای که بر زبان آورده، برآورده می‌شود.

شهاب‌ها، امامان، معصومان، امام‌زادگان و اشخاص باتقوا و با ایمانی هستند که از دنیا رفته‌اند و روح آنان به صورت اجسام نورانی، در شب به دیدار هم می‌روند.

دیدن این نور شبانه را باید به همه گفت و دعای خیر کرد. برخی باور دارند که تا یک هفته، نباید درباره‌ی دیدن این نور، با کسی سخن گفت (ماشک صومعه‌سرا).

بعد از افول ستاره‌ای در شب، نباید بلافاصله به کسی نگریست، زیرا

ممکن است ستاره‌ی عمر او نیز افول کند (اباثر صومعه‌سرا). ستارگان آسمان، همزادان آدمیان‌اند، چون آدمی بمیرد، همزادش نیز افول می‌کند. اگر شهاب رو به شمال افول کند، نامسلمان و اگر رو به جنوب (قبله) افول کند، مسلمانی از جهان رفته است (زرکام صومعه‌سرا، ۱۳۵۳).

با دیدن شهاب، به سوی آسمان فوت می‌کنند تا شاید ستاره‌ی فروافتاده به جای خود بازگردد (آسالم تالش، ۱۳۵۲).

ستارگان پر نور و درخشان به ثروتمندان و ستارگان کم نور و ضعیف، به تنگ‌دستان تعلق دارند (نوده‌ی آمارلوی رودبار زیتون، ۱۳۵۳).

بنا بر باورهای مذهبی، شهاب‌ها، تیرهای آتشین فرشتگان آسمان‌اند که به سوی شیاطین پرتاب می‌شوند؛ شیاطینی که قصد دارند بار دیگر به آسمان صعود کنند و به بارگاهِ عرشِ الهی برسند.

ابرها: گله‌های گاوان آسمانی‌اند که باد آن‌ها را به سوی دریا می‌برد تا سیراب شوند، بازگردند و باران ببارند.

از صدای پای این گاوان آسمانی (ابرها)، رعد به وجود می‌آید (رشت). برخی باور دارند که هنگام رعد، فرشته‌ی باران سوار بر گردونه‌ای که اسبان سیاه آن را می‌کشند، در دل ابرها به تاخت می‌گذرد. رعد، صدای سُم اسبان فرشته، و برق، جرقه‌هایی است که از برخورد نعل اسبان با آسمان پدید می‌آید. پس در باور مردم گیلان، آسمان، سنگی است که برخورد نعل اسبان فرشته‌ی باران با آن، برق پدید می‌آورد و این باوری اساطیری است.

صدای رعد و جهش آذرخش، درمان بخش و هستی‌آفرین است. هر کس صدای اولین رعد و جهش اولین آذرخش سال را بشنود و ببیند و

بلافاصله دردهای خود را بر زبان بیاورد و آرزوی تندرستی کند، بهبود می‌یابد. با اولین غریش رعدِ سالِ تازه، بزرگ‌ترهای خانواده، کنار ستون ایوان یا گنج دیوار خانه، خواهر، برادر و یا فرزند کوچک‌تر را بغل می‌گیرند و بلند می‌کنند و می‌گویند که خدایا، نوغان بده! تا محصول پیلای آن سال فزونی یابد (ماسال، ۱۳۵۴).

آنان به رعدِ بهاری می‌گویند، نیت می‌کنم که تن من، عیال و بچه‌هایم، چون بدن تو سخت و سالم بماند، سپس به ملایمت، گوش کوچک‌ترین فرزندِ خانواده را به طرف بالا می‌کشند و می‌گویند که، نیت می‌کنم همیشه تن درست باشی (ماسال، ۱۳۵۴).

رعد (گورخانه، قورخانه) تکه‌ی بسیار بزرگی از الماس است که با سرعت بسیار، بر بالای ابرهای آسمان می‌غلتد، بر اثر برخورد با ابرها صدا می‌کند، برق می‌زند و سقوط می‌کند. رعد حتماً بر یکی از درختانِ توسکا، بلوط و نمدار فرود می‌آید، آن‌گاه بر زمین فرو می‌رود و زمانی از حرکت باز می‌ایستد که به سفره‌ی آب‌های زیرزمینی رسیده باشد. سپس به سرعت سرد می‌شود و دوباره از راهی که آمده است، باز می‌گردد و به آسمان می‌رود.

اگر بر جای فرو رفتن صاعقه، پارچه‌ی پشمین خیسی پهن کنند و یا تکه‌ای آهن بگذارند، آن تکه‌ی الماس (صاعقه) دیگر نمی‌تواند به آسمان باز گردد، در زمین می‌ماند و صاحبش را بی‌نیاز می‌کند.

اولین باران سال تازه، اگر همراه با رعد و برق باشد، آن سال، سالی کم باران و خشک خواهد بود. رعد و برق اول فروردین ماه، بر خوبی محصول‌های کشاورزی آن سال گواهی می‌دهد.

به گوش رسیدن صدای رعد، در روزهای آفتابی، از دور دست، از فراز

کوهساران، دلیل غلبه‌ی روزهای آفتابی، در نیمه‌ی اوّل آن سال است. وقتی روشنایی آذرخش بر سنگ‌های کوهستان انعکاس می‌یابد، در کوهستان ریواس و در جلگه و بهنه‌ی جنگل‌ها و بیشه‌های کوهپایه‌ها، قارچ‌های خوراکی می‌روید. باریدن باران، همراه با رعد و برق در آغاز یا سر تا سر پاییز، نشانه‌ی سختی زمستان است.

اگر رعد پی‌درپی بگردد و برق همه جا را روشن کند، باور دارند که گورخانه (رعد و برق) خواهد ترکید و بر خانه‌ای فرو خواهد آمد. برای جلوگیری از ترکیدن گورخانه، پیرزنی که برادر ندارد، داسی‌کُند و بی‌دسته را به نیت فروکش کردن رعد و برق، در چَرز دیوار فرو می‌کند و سوره حمد می‌خواند (لیالستان لاهیجان، ۱۳۵۵)، یا فرزند اول خانواده، برای بریدن نفیس رعد، مقدار کمی آب در پاشنه‌ی درِ اتاق می‌ریزد (خسرخ شفت، ۱۳۵۳).

رنگین‌کمان: در رشت به رنگین‌کمان، تیرکمانِ باباخان می‌گویند. رنگین‌کمان پلی است که حضرت فاطمه‌ی زهرا، سلام‌الله علیها، از روی آن می‌گذرد و به خانه‌ی پدری‌اش می‌رود. پلی است که آسمان در مقدم دخترگرامی پیامبر، بر طاق آسمان زده است.

رنگ‌های رنگین‌کمان را نشانه‌هایی از وضع اجتماعی و محصول‌های کشاورزی خود می‌دانند و به آن تفأل می‌زنند، هر رنگ برای محصولی یا پدیده‌ای؛

بیش‌تر بودن رنگ سبز، نشانه‌ی خرمی و فراوانی محصول‌های کشاورزی به ویژه شالی، صیفی و انواع سبزی هاست. سالِ رونق

کشاورزی است و فراوانیِ حسل (کدوسرای کوچصفهان).

بیش‌تر بودن رنگ قرمز، نشانه‌ی به راه افتادن جنگ و خون‌ریزی است. به تعبیری دیگر، مرگ و میر آدمیان در چنان سالی، بیش‌تر از زاد و ولد است. سالِ خوب به عمل آمدنِ سرکه است (پیرده شفت).

بیش‌تر بودن رنگِ زرد رنگین‌کمان، از فراوانی محصول نوغان (پیل‌هی ابریشم) خبر می‌دهد. برخی آن را نشانه‌ی خشکی هوا و کم‌آبی در فصل زراعت می‌دانند (آزارین رودسر).

اگر رنگ نیلی رنگین‌کمان بیش‌تر از دیگر رنگ‌ها باشد، نشانه‌ی سالی پر باران و زراعتی فراوان است.

دختران با دیدن نخستین رنگین‌کمان بهاری، روبه‌روی آن می‌ایستند و به ملایمت، سرگیسوان خود را می‌کشند تا رتدش بیش‌تر و انبوه‌تر شود، بر بدن خرد دست می‌کشند تا چاق شوند اما بر بینی خود دست نمی‌کشند، مبادا که بیش از حد بزرگ شود.

با دیدن رنگین‌کمان بهاری، سه بار صلوات می‌فرستند و بر چهره دست می‌کشند. رنگین‌کمان را پلی برای عبور امام‌زادگان، امامان و بزرگان دین می‌دانند و باور دارند که هر سر رنگین‌کمان بالای یکی از امام‌زاده‌هایی است که قصد سفر به امام‌زاده‌ای دیگر را دارد.

رنگین‌کمان غالباً در فصل بهار یا اوایل پاییز، در روزهایی که هم آفتاب باشد و هم باران بیارد، بر آسمان ظاهر می‌شود. در گیلان، باور دارند که در این روز فرخنده، حضرت فاطمه‌ی زهرا، سلام‌الله‌علیها، به دیار پدر گرامی‌شان می‌روند، پس آسمان در مقدمشان با رنگ‌ها پل می‌زند و بر راهشان آب می‌پاشد (اباتر صومعه‌سرا).

برخی باور دارند روزی که باران بیارد و آفتاب هم بتابد، روزِ عروسی

شغال‌هاست (رشت). در خیلی از روستاها و شهرهای گیلان باور دارند که این روز، روزِ عروسیِ مادرِ شغال‌ها است.

در زیر رنگین‌کمان بودن، برای دختران و پسران مجرد، نشانه‌ی بلنداقبالی و گشایش بخت است.

اگر مردی از زیر رنگین‌کمان بگذرد، زنش می‌میرد و یا او را طلاق می‌دهد. اگر زنی از زیر رنگین‌کمان بگذرد، به زودی شوهرش، طلاقش می‌دهد یا فوت می‌کند. (میله‌سرای ماسال، ۱۳۵۳). با دیدن رنگین‌کمان، باید ایستاد و بدان نگریست.

اگر یک سر کمان بر کوه و سر دیگرش بر دریا باشد، بارندگی در آن سال کم‌تر از معمول خواهد بود (کیارمش اشکور). به باوری عمومی‌تر، در این حالت، بارندگی در فصلِ کشتِ محصول‌های کشاورزی متعادل خواهد بود.

اگر رنگین‌کمان برفراز دریا پدید بیاید، در آن سال به سبب بارندگی فراوان، کشاورزی پررونق خواهد شد. اگر رنگین‌کمان برفراز کوهسار پدید آید، بارش برف و باران کم، و کشاورزی کم بازده می‌شود (کوشال‌شای لنگرود).

جانوران

انسان ابتدایی در جریان کار و زندگی، از آن‌جایی که قادر به درک صحیح ارتباطات خویش با جانوران و گیاهان، در نظام هستی نبود، با آنان احساسِ خویشاوندی می‌کرد. از این رو، وقتی جانوری را شکار می‌کرد، گمان می‌برد که جانور به اقتضای خویشاوندی صید او شده است، پس او را برادر بزرگ می‌خواند، از او سپاس‌گزاری می‌کرد و برایش آمرزش

می‌طلیید (سگال، ص ۱۵۷).

عدم شناخت کافی و درک صحیح انسان ابتدایی از نظام هستی و ارتباط بین پدیده‌ها موجب شد تا او میان نیاکان و حیوانات یا گیاهانی که غذا و وسایل در اختیارش قرار می‌دادند رابطه برقرار کند و از این جا بود که مفهوم پیچیده‌ی توت‌م به وجود آمد (همان، ص ۱۶۶).

باورهای دینی در جوامع انسانی، حداقل از دوران انسان نئاندرتال وجود داشته است اما، از دوران انسان هورموساچی‌نیس شواهد و مدارک بیشتری موجود است، از جمله نقش و نگارهای باشکوه جانوران بر دیواره‌ی غارها (ولاموس، ص ۱۸۹). هر حیوانی، از سوسک مصری تا فیل هندی، روزی، مقدس و مورد پرستش بوده‌اند. کبوتر، ماهی و بره، از ابتدا حالتی رمزی برای دین مسیح داشته‌اند که نشان‌دهنده‌ی آثاری در توت‌م‌پرستی است. حیوان بی‌قدر و منزلتی چون خوک هم، زمانی توت‌م یهودیان بوده است (ترابی، ص ۱۴۴).

به باور انسان‌های پیشین، هر جا ر. هر بخش از حیات جسمانی، اقتصادی، معنوی و اجتماعی، می‌توانست تجلی‌گاه قداست باشد. به طور قطع، هر چیزی که انسان به کار می‌برد، حس می‌کرد، یا می‌دید و دوست داشت، جلوه‌ای قدسی داشت. از این رو، می‌توان تصور کرد که جانور یا گیاهی وجود ندارد که روزگاری مقدس نبوده باشد (الیاده، ص ۳۲).

بن‌مایه‌ی اغلب باورهای گیلان، اساطیر ایرانی و اعتقادات دینی و مذهبی مردم این سرزمین است. اگرچه باورها متناسب با شرایط تاریخی، اقتصادی و اجتماعی، از نظر صوری و ظاهری، تغییراتی پذیرفته‌اند، ولی در معنا و مفهوم یادآور همان اسطوره‌ها و اعتقادات مذهبی و دینی هستند.

در اساطیر ایرانی، گاو، گوسفند، بز، اسب، سگ و اغلب پرنندگان، قدسی به شمار می‌آیند و حشرات و جانوران موذی، گزنده، زیانبار و شریر مانند گرگ، قورباغه، مار، کژدم، چلیپاسه، مور، ملخ، وزغ، عقرب و سنگ‌پشت از جنس اهریمن‌اند. کشتن این خرفستران در دین باستانی ایران به همه سفارش شده است.

در کتاب بُنَدَه‌هَشَن آمده است که هر مزد (آفریدگار) آسمان، آب، زمین، گیاه، گاو و کیومرث را آفرید. «او کیومرث را با گاو، از زمین آفرید. او از روشنی و سبزی آسمان، نطفه مردمان و گاوان را فراز آفرید، زیرا این دو نطفه را [که] آتش تخمه‌اند نه آب تخمه، در تن گاو و کیومرث بداد تا افزایش یافتن مردمان و گوسفندان از آن باشد» (فرنیغ دادگی: ص ۴۱).

درباره‌ی نبرد آفریدگان گیتی با اهریمن نیز آمده است که «پنجم نبرد را گاو یکتا آفریده کرد، چون درگذشت، به سبب سرشت گیاهی، از اندام‌های گاو، پنجاه و پنج نوع غله و دوازده نوع گیاه درمانی از زمین رُست. روشنی و زوری که در تخمه گاو بود به ماه سپرده شد، آن تخمه به روشنی ماه پالوده شد، به همه گونه‌ای آراسته شد، جان در او کرده شد و از آن جا جفتی گاو، یکی نر و یکی ماده ابر زمین آورده شد. و سپس از هر نوعی دو تا یعنی دویست و هشتاد و دو نوع فراز پیدا شدند...» (همان، ص ۶۶).

«گوسفندان را جای بر زمین و مرغان را در هوا [شد] و ماهیان در آب شنا کردند که بیشتر پرورش آفریدگان از ایشان بود» (همان‌جا).

در اوستا، جانوران گاه چنان قداستی دارند که ایزدان در کالبد آنان درمی‌آیند. تیشتر یا تیر، ایزدی است که یشت هشتم اوستا از آن اوست. او ستاره‌ای است سپید، درخشنده و دورپیدا که سرشت آب دارد و سرور همه‌ی ستاره‌هاست. او در ده شب نخست، به پیکر مرد پانزده ساله‌ای

درخشان، در ده شب دوم به شکل گاوی زرین شاخ و در ده شب سوم به پیکر اسبی سفید و زیبا با گوش‌های زرین و لگام زرنشان در فروغ پرواز می‌کند (بهار: ب، ص ۶۳).

بهرام نیز که یکی از مهم‌ترین ایزدان زرتشتی و به معنای پیروزی است و یشت چهاردهم از آن اوست (همان، ص ۷۹)، ده تجسم دارد. برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: گاو نر زردگوش و زرین شاخ، اسب سفید با ساز و برگ زرین، شتر بارکش تیز دندان، گراز تیز دندان، پرنده‌ی تیز پرواز، قوچ وحشی و بز نر جنگلی (هینلز، ص ۴۰).

واژه‌ی اسب در نام برخی از شخصیت‌ها و قهرمانان اسطوره‌ای و نیز در نام مکان‌های مقدس به کار رفته است مانند لهراسب، دارای اسب تیزرو؛ ارجاسب، دارای اسب ارزشمند؛ و سیاوش، دارنده‌ی اسب سیاه یا قهوه‌ای؛ آذر گشنسب، دومین آتشکده‌ی سهم دوره‌ی ساسانیان به معنی دارنده‌ی اسب نر، و گردونه‌ی چهار اسب نر ناهید، الهه و مظهر آب. اینان همه نشانه‌هایی از اهمیت، وفاداری و قداست اسب در فرهنگ کهن ایران زمین است.

در اساطیر هند و ایرانی و دین زردشت، سگ از موجودات قدسی و در خدمت دین است. در ارداویراف نامه آمده است، عقوبتی سخت در انتظار روان کسان است که گاو، گوسفند و سگ را بیازارند (بهار: ب، صص ۳۱۳، ۳۱۶ و ۳۲۳). در گذشته، در دین زرتشت، برای مردگان آیین سگ‌دید برگزار می‌شد؛ زرتشتیان برای برداشتن مردگان و بردن آنان به دخمه، مرده را در معرض دید سگی، به اصطلاح چهارچشم، قرار می‌دادند. در هند نیز سخن از دو سگ‌خدای جهان مردگان، یمه است که نگهبان راه مردگان به سوی بهشت‌اند (بهار: ب، ص ۴۸۶).

در اوستا سگ از نطفه‌ی انسان است. «جز سگ و سارگر [نوعی سارکوهی] و کلاغ سیاه و دالمن، بقیه را باید خورد. سگ را بدین سبب که نطفه کیومرث در اوست و سارگر و کلاغ سیاه و دالمن را [به سبب آن که] تن همه آلوده است و برای مردار خوردن آفریده شده‌اند [، نباید خورد]» (بهار: ب، ص ۱۳۶).

این باورها، کم و بیش در فرهنگ عامیانه‌ی مردم گیلان نیز وجود دارد و اغلب، ساختار و شکل روایت باورها تغییر کرده است.

درباره‌ی باورهای عامیانه باید به دو نکته توجه داشت؛ نخست آن که باورها متأثر از زمان، مکان و شرایط حاکم بر آن است، برای نمونه مردم مناطق دامدارنشین گیلان، دارای باورهایی هستند که در نواحی دیگر، به علت شرایط طبیعی و به تبع آن، اوضاع اقتصادی متفاوت وجود ندارد و یا بسیار محدود، کم‌رنگ و بی‌اهمیت است. نکته‌ی دیگر آن‌که، هرچه در حیوانی عجیب می‌نماید، مثل رنگ، شکل، صدا و آواز تا خرق عادت در رفتار و کردار، موجب پدید آمدن باوری نیکو یا بد می‌شود. اغلب چیزهای عجیب و غیرمنتظره سبب تغییر و دگرگونی در باورهای گذشته‌ی انسان می‌شود، به طوری که موجودی قدسی به موجود غیرقدسی و یا برعکس آن تبدیل می‌شود. لوی - برول از ادوین. واسمیث نقل می‌کند که «چیزهایی غریب و نامأنوس، مناظر ناآشنا، خوراک‌های ناشناخته، شیوه‌های نوین انجام دادن کاری و ساختن چیزی، همه، تجلیات توای خفیه می‌نمایند» (الیاده، صص ۳۴-۳۵).

در ادیان مزدایی، بهمن ایزدی است که از همه‌ی ایزدان به دادار نزدیک‌تر است و از آفرینش جهان مادی، گوسپند (دام) و جامه‌ی سفید به او تعلق دارد (بهار: ب، ص ۱۴۷). بهمن را هم‌کار ماه، گوشورون و رام است که هر سه با گاو و پشتیبانی از جانوران سودمند رابطه‌ای تنگاتنگ دارند. گوشورون در اوستای تازه، نگهبان گله‌ها و رمه‌ها و در ادبیات پهلوی، روان

گاو نخستین (یکتا) و پرورش‌دهنده‌ی جهان است (بهار: ب، ص ۷۷). تخمه‌ی جانوران سودمند از گاو نخستین بود و به یاری گاوان از اندام او گیاه سبز شد (همان، ص ۱۰۹). در گاهان، گوشورون از بد کردای دیو خشم و ستم‌هایی که بر گاو روا می‌دارند، می‌نالد (همان، ص ۷۷). بهمن، ایزدی است که به آن کسی که دام‌ها را رامش بخشد یا بیازارد، آسوده یا آزرده می‌شود (بهار: ب، ص ۱۴۷). گاو هدّیوش که آن را سریسوگ و سریشوگ نیز گویند، برقرارکننده‌ی پاکی و تقوای جاودانه و پرورش‌دهنده‌ی آفریدگان است (بهار: ب، ص ۱۴۸).

در اوستا از ایزدان دیگری نیز نام برده می‌شود که پشتیبان و نگهبان دام‌ها هستند؛ ایزد درواسپ حامی رمه‌های گازان و اسبان است. درواسپ به معنای اسب درست و سالم، ایزدی است که به رمه‌های گاو و کودکان سلامتی می‌بخشد (همان، ص ۱۵۰). ایزدان دیگر در اوستا ساونگای و فرادت فشو نام دارند. ساونگای ایزد چهارپایان بزرگ است.

هر یک از این ایزدان در پشتیبانی و نگهبانی از جانوران سودمند، بخشی از خویش‌کاری‌های ایزد بزرگ، بهمن، را به عهده دارند. تجلی این ایزدان بیش‌تر با نمادی از گاو است، زیرا گاو برای آریاییان هم جنبه‌ی تقدس داشت و هم عضوی از خانواده شمرده می‌شد.

گاو، معاش خانواده‌ای چند نفره؛ از خوراک تا سوخت و پاره‌ای از وسایل زندگی را تأمین می‌کرد (رضی: ۱۳۸۳، صص ۱۰۶ و ۱۲۴). از این روی، گاو مهم‌ترین نماد مشترک در ادبیات مذهبی هند و ایرانی بود، چرا که سرچشمه‌ی اصلی روزی و معیشت آنان بود و برای هر دو قوم، ژرف‌ترین جلوه‌های نمادین را داشت (بویس، ص ۲۷).

گاو برای بومیان فلات ایران نیز دارای اهمیت و ارزش بود. آنان دارای

تمدنی درخشان بودند، با گاوداری، پرورش گوسفند و بز و حتی کشاورزی آشنا بودند. بومیان فلات ایران گاو نر و آریاییان بیش‌تر گاو ماده را می‌پرستیدند. درباره‌ی اسطوره‌های قبل از ورود آریاییان به ایران و ظهور ادیان مزدایی، آثار و اطلاعات چندان دقیقی در دسترس نیست.

به باور دامداران گیلانی، پشتیبان و صاحب واقعی دام سیاه‌گالش است. او برکت‌دهنده، بخشنده و آرامش‌دهنده‌ی نیکان و نابودکننده‌ی مردان ناپرهیزگار و دروغ‌گوی و ستم‌پیشه است. سیاه‌گالش دارای خویش‌کاری‌هایی است که هر یک از ایزدان بخشی از آن را در اسطوره‌ها به عهده دارند.

آنان سیاه‌گالش را غولی عجیب و غریب می‌دانند که دیدارش هر انسانی را به وحشت می‌اندازد. سیاه‌گالش زن‌گریز است و از مردان زن‌ذلیل متنفر. او عاشقِ گاوانِ نر قوی‌هیکل و خوش‌نعره و گوزنانِ نرِ بزرگ است (سیاه‌دوله و وزتر شاندرمن). قلمرو او قرفگاهی برای جانوران حلال گوشت است، شکار در آن جا ممنوع است. (پره سر و برخی از نقاط بیلاتی رضوان‌شهر).

سیاه‌گالش مامایی نامرئی است که به هنگام زاییدن دام و تخم‌گذاری پرندگان، به آن‌ها کمک می‌کند، بر این اساس دامداران به حیوان در حال زایمان نمی‌نگرند تا سیاه‌گالش از کمک کردن مضایقه نکند.

سیاه‌گالش را در هر منطقه‌ای به شکلی تصور می‌کنند؛ پیرمردی عصا در دست، کودکی خوش‌روی و خندان و سال‌خورده‌ای ژنده‌پوش، اما در بیش‌تر نقاط جلگه‌ای و کوهستانی او را مردی سیه‌چرده و قوی‌هیکل می‌دانند که کت و شلوارِ پشمینِ سیاه‌رنگ بر تن دارد و ریسمانی از کاه برنج بر کمر بسته است.

در هر جایی برای او شخصیتی قائل اند؛ فرشته، ولی و پیامبر خدا، انسانی افسانه‌ای، شخصی مقدس، بنده‌ی خوب خدا، موجودی ناشناخته و خیبی، موجودی نظر کرده و سیددی بزرگوار.

سیاه گالش اغلب، در سیاهی شب یا تاریک‌روشن غروب و یا گرگ و میش سحرگاه دیده می‌شود و چون سیه‌چرده و سیاه‌پوش است او را سیاه گالش می‌نامند.

تمامی جانوران، تحت حمایت و فرمان‌بردار اویند، او را دوست دارند و با او حرف می‌زنند. سیاه گالش وظایفی بر عهده‌ی دامداران نهاده است و در صورت سرپیچی، دامداران را مجازات می‌کند. دام‌های خطاکار نیز مجازات می‌شوند. دامداران برای بهره‌بردن از برکت بخشی سیاه گالش و مصون ماندن از قهر و خشم او می‌باید همیشه، شایست‌ها را مد نظر داشته باشند:

مهربانی با دام و دل‌سوزی در نگهداری آن؛ رعایت بهداشت و پاکیزگی در نگهداری دام و فرآورده‌های دامی؛ ارج نهادن به دام؛ بخشندگی در آنچه متعلق به سیاه گالش است و موجب رونق و بهبود زندگی می‌شود؛ پاک نگه داشتن طویله و ظرف‌های فرآورده‌های دامی و وسایل مربوط به دام؛ به خانه آوردن و در کنار طویله قرار دادن چوبی که با آن گاوآن را به ملایمت می‌رانند، اگر این کار را نکنند، گاوآن دچار سیاه گالش‌زدگی می‌شوند، سیاه گالش‌زدگی مثل جن‌زدگی است (دیلمان).

دامداران باید از ناشایست‌ها دوری کنند:

بیرون دادن شیر گاو تازه‌ها تا چهل روز و خوردن افراد بالغ از آن حتی در خانه، به ویژه شب‌ها (روده‌برده‌ی سنگر)؛ جُنب بودن به هنگام ورود به طویله (اشکرآب خوارود سیاه‌کل)؛ جدا کردن گوساله‌ی تازه زاییده‌شده از

مادرش، قبل از این که مادر او را بلیسد و خشک کند، اگر چنین کنند سیاه گالش گوساله را با گوساله‌ای ضعیف و بیمار عوض می‌کند (رودبرده‌ی سنگر)؛ خوردن شیر گرم تا زمانی که گاو آن از چراگاه کوهستانی بازگردند (خرارود و چند روستای سیاهکل، گندلات رحمت آباد رودبار زیتون)، در بعضی از روستاها این منع شامل شیر سرد، دوغ و پنیر تازه نیز می‌شود (گیل بام و چند روستای سیاهکل)، اگر شیر گرم یا سرد گاوی را که در جنگل است بخورند، سیاه گالش مانع بازگشت آن گاو به خانه می‌شود (کشتی چاک دیلمان)؛ سر رفتن و ریختن شیر در آتش، هنگام جوشیدن (مناطق بیلاقی و کوهپایه‌ای سیاهکل)؛ به زور روانه کردن گاو آن به علفچر یا به زور دادن نمک بدان‌ها (دیلمان)؛ دادن نمک به گاوها در روزهای شنبه و چهارشنبه، باور دارند که در این دو روز سیاه گالش به مائل‌ها نمک می‌دهد (بارنشین سفلی رحیم‌آباد رودسر)؛ ریختن شیر روی زمین به هنگام شیردوشی، در صورت اهمال، سیاه گالش شیر گاو را کم می‌کند. (خاله‌سرای املش)؛ ناشکری کردن به هنگام کم شیر دادن گاو و بد و بیراه گفتن به دام کم شیرده (اشک‌جهان‌پهلوی سیاهکل)؛ خوردن شیر تازه دوشیده شده و دادن آن حتی به بچه‌های بیمار و میهمانان (اشکرآب، لیشک و چند روستای دیگر دیلمان)؛ دادن و فروختن شیر به هنگام شب (پیربازار)؛ شیر دادن به گربه و سگ به همراه غذا (کرباس‌سرای رحیم‌آباد، میان‌گسکر ضیابو).

اگر دام خطاهای زیر را انجام دهد، مجازات می‌شود:

سرکشی و نافرمانی از سیاه گالش؛ خراب کردن پرچین، شالیزار و باغ مردم؛ تسلیم نشدن به هنگام شیردوشی و رفتن به طویله و علفچر بیلاقی؛ مردم‌آزاری و رام نبودن.

مجازات گاو آن خاطی و صاحبان آنان نیز چنین است:

نگه داشتن گاو در جنگل و ممانعت از بازگشت او به خانه (شیرکش و گیل بام سیاهکل)؛ گره زدن دم گاو به شاخه‌ی درختی یا خار بوت‌ه‌ای (ملک رود و کل نادان سیاهکل)؛ گیر دادن سر گاو بین دو درخت (وزمتر شاندرمن، خوشاب‌ر رضوان‌شهر)؛ فرو کردن سر گاو در سوراخ درخت (گالش کولام و شلمان لنگرود)؛ شکستن یکی از شاخ‌های گاو (سقالکسار آقا سید شریف رشت)؛ پرت کردن گاو از صخره‌های کوهستان در صورت تکرار خطاهای صاحب گاو یا گاو (سیاه دوله و وزمتر شاندرمن)؛ کشتن گاو نافرمان و سرکش و آویختن لاشه‌شان از درختان کهن سال (پره‌سر و برخی از نقاط بیلاقی رضوان‌شهر)؛ بستن سُم یکی از پاهای گاو به شاخ با ریسمانی کوتاه و محکم، به طوری که حیوان در تنگنا قرار گیرد و در صورت کمک نکردن کسی بمیرد (شیر محله و گسکر محله‌ی رودسر)؛ کندن دم گاو از بیخ و بن، اگر چنین گاو‌ی را نکشند و نفروشد می‌میرد (شیر محله و گسکر محله‌ی رودسر)؛ دچار سیلانی چند روزه شدن شیر گاو در صورت تسلیم نشدن برای شیردوشی (شیر محله و گسکر محله‌ی رودسر).

می‌توان گفت که بن‌مایه‌ی سیاه‌گالش اسطوره‌های مرتبط با دام و جانوران در ادیان باستانی ایران است. این افسانه متأثر از افسانه‌هایی مانند عوج بن عنق و جن و پری است.

پاره‌ای از باورهای این بخش، مربوط به دوران بعد از اسلام در ایران است، مانند باور به مقدس بودن پرستو به دلیل سفر هر ساله به مکه‌ی معظمه، منفور بودن چرخ ریسک به دلیل لو دادن محل اختفای یکی از امام‌زادگان، باور به این که پیامبر کلاغ را نفرین کرده است یا رنگ قرمز پای کبوتر نشانه‌ی خون شهیدان است.

برخی از باورهای عامیانه حسی و تجربی‌اند و هیچ ارتباطی به اسطوره

و دین ندارند، البته ممکن است بعضی پایه‌ی علمی داشته باشند، مثل شناخت توانایی جسمانی اسب از روی علامت‌ها و نشانه‌های ظاهری و رنگ و قد. نکته‌ی آخر این که باورهای مربوط به جانوران غیربومی، از فرهنگ‌های دیگر در گیلان اشاعه یافته است.

باورهای عامیانه‌ی مردم گیلان درباره‌ی جانوران به تفکیک نوع آن‌ها بدین شرح است:

پرنندگان

دست‌کاری لانه‌ی پرندگان وحشی و یا نزدیک شدن به آن‌ها، به صورتی که نفس آدمی به لانه یا تخم‌های موجود در آن بخورد، سبب جلب مار به آشیانه و خورده شدن تخم‌ها می‌شود.

نشانی آشیانه‌ی پرنده‌ی وحشی را نباید در کنار آتش و با صدای بلند به کسی گفت، زیرا آتش به آب و آب به مار یا خزندگان دیگر خبر می‌دهد، خزنده به سراغ آشیانه می‌رود و تخم‌ها یا جوجه‌ها را می‌خورد. اگر به اشتباه، نشانی آشیانه‌ی پرنده، در کنار آتش، به کسی گفته شود، گوینده بلافاصله آتش را زیر و رو می‌کند و می‌گوید: گوش آب و آتش کر، حلقه‌ی انبر آهنی در گوش مار (ماکلوان فومن).

یابنده‌ی آشیانه اگر به آن خیلی نزدیک شود، تاری از مژه‌اش را می‌کند و در داخل لانه می‌نهد و می‌گوید: مار کر، آتش کر، همه کر (ماکلوان فومن).

بلبل: اگر صدای تپش قلب آدمی به تخم‌های لانه‌ی بلبل جنگلی برسد، از تخم‌ها به جای جوجه‌ی بلبل، جوجه‌های چرخ ریسک یا الیکایی بیرون می‌آید (خشت پل کسما).

بلبل، عاشقِ شکفتنِ گل است، از سحرگاه بر بوته‌ی گل می‌نشیند و آواز می‌خواند و چشم از غنچه بر نمی‌دارد، اما درست در لحظه‌ی شکفتن، چُرت می‌زند و غنچه می‌شکفتد.

بلبل جنگلی هر بار هفت تخم می‌گذارد که یکی از آن‌ها، چرخ ریسک می‌شود. بلبل جنگلی، با خوردن تخم گیاه آقطی از آواز خواندن می‌افتد و از اواخر تابستان تا اوایل بهار لال می‌شود.

الیکایی: الیکایی که از کوچک‌ترین پرندگان وحشی است، شب، هنگام خواب، دو پایش را به سوی آسمان نگه می‌دارد. مردم بر این باورند که او می‌ترسد آسمان چون آوار بر سرش فرود آید؛ با این کار می‌خواهد مانع فروافتادن آسمان شود.

الیکایی، پرنده‌ی نظرکرده‌ی خداست و اگر کسی آسیبی بدو برساند و یا گوشت‌اش را بخورد، به بیماری لاعلاجی دچار می‌شود. برخی این پرنده را از اعقاب جن و پری می‌دانند.

گنجشک: کسی که کله‌ی گنجشک بخورد، پر حرف و پر صدا می‌شود. برخی بر آنند که پُر نسل می‌شود. خوردن هر گنجشک، به اندازه‌ی خوردن گوشت یک گوسفند به نیروی آدمی می‌افزاید.

پرستو: در باور مردم گیلان، پرستو به سبب آن که هر ساله به مگه‌ی معظمه سفر می‌کند و باز می‌گردد، مقدّس است. پرستوهای پیر که بیش از یک سال سن دارند، چون به مگه برسند، سر بر سنگ می‌کوبند و خود را هلاک می‌کنند، سال بعد، پرستوهای جوان به محل آشیانه‌سازی بهاره‌ی

آن‌ها برمی‌گردند.

اگر پرستو در خانه‌ای آشیانه بسازد، صاحب‌خانه به سفر حج می‌رود. پرستوها بیش از یک سال عمر نمی‌کنند. کسی که آشیان پرستوها را خراب کند، آواره و بیمار می‌شود. پرواز کوتاه و کم ارتفاع پرستوها در آسمان، خبر از باران قریب الوقوع می‌دهد و پرواز بلند و طولانی آن‌ها، تداوم آفتابی بودن روز را نوید می‌دهد.

پرستو در آوازخوانی‌هایش، سوره‌ی الحمد را تکرار می‌کند، و لا الضَّالِّین را کشیده ادا می‌کند. نیز سوره‌های الفیل و انشراح می‌خواند.

دارکوب: اگر دارکوب بر فراز خانه‌ای بنشیند و بر آن نوک بزند، ساکنان آن خانه آواره و از هم پاشیده می‌شوند.

هر گاه دارکوب در سوراخ درخت نوک فرو کند و آوازش شبیه کشیدن قلیان باشد، باران خواهد بارید، اگر در زمستان چنین کند، برف خواهد بارید. دارکوب حمّال سار است. او درختان را برای آشیانه‌گذاری سوراخ می‌کند، اما سار در آن لانه می‌کند، ازین روی دارکوب پیوسته، در کارِ سوراخ کردنِ درختانِ جنگلی است.

هدهد (شانه به سر): اگر سر هدهد را با اشرفی ببرند و خشک کنند و با خود داشته باشند، در نزد مردم، مقبول‌الکلمه و محبوب‌القول می‌شوند. کسی روی حرف آن‌کس که پَر هدهد به همراه دارد، حرفی نمی‌زند. خوردن خون هدهد، سبب برآورده شدنِ هر نیّتی می‌شود. خوراندنِ خونِ افسون شده‌ی هدهد به کسی سبب می‌شود تا نیّت خوراننده دربارهِی خورنده، برآورده شود.

زاغی (کشکرک): در ماسال، آواز سردادن زاغی را نامبارک می‌دانند و اگر سحرگاه عزم کار خیری داشته باشند و زاغی در محدوده‌ی خانه‌شان آواز بخواند، از انجام کار در آن روز، منصرف می‌شوند.

آواز خواندن زاغی شب هنگام، خبر می‌دهد که دختری با مرد دل‌خواه خویش از خانه گریخته است.

نشانه رفتن و شلیک به سوی زاغی و یا شکار کردنش، سبب به چله افتادن تفنگ شکارچی می‌شود و تا مدتی شکارچی قادر به شکار کردن نخواهد بود.

کلاغ: وقتی کلاغی را با تفنگ یا تیرکمان و یا هر وسیله‌ی دیگری نشانه بگیرند، زیر شکمش درد می‌گیرد، پرواز می‌کند و از آن محل دور می‌شود. کلاغان عمری طولانی دارند. گویند خداوند کلاغ را مأمور بردن آب حیات برای آدمیان کرد اما کلاغ از ترس آن‌که آدمی بعد از بی‌مرگ شدن، دمار از روزگارش برآورد، بر درخت شمشاد نشست و آب حیات (زمزم) را بر سر خود ریخت. درخت شمشاد بی‌خزان و کلاغ چون خدعه کرده بود، به جای بی‌مرگ شدن، دیرزی شد.

اگر کلاغ پیر شود و قادر به یافتن غذای خود نباشد، هم‌نوعانش بر سرش می‌ریزند و او را می‌کشند.

پیغمبر کلاغ را نفرین کرد، زیرا در تمیزکردن نهر شرکت نکرد، از این روی در پنج روز پایانی بهار یا اول تابستان، زیر گلویش سوراخ می‌شود و نمی‌تواند به اندازه‌ی کافی آب بخورد، پس آرزو می‌کند که فصل گرم سال زودتر به پایان رسد، یا در تابستان چند نوبتی باران بیارد و هوا خنک بشود. در باور مردم، کلاغ پرنده‌ای بسیار محبوب، با حیا و عقیف است.

هیچ کس تاکنون جفت‌گیری کلاغ را در طبیعت ندیده است. شب خوانی و پرواز شبانه‌ی کلاغ یا از فرار دختری با معشوق خود و یا از به دنیا آمدنِ کودکی حرام‌زاده خبر می‌دهد که سحرگاه راز مادرش برملا خواهد شد. کلاغ ابلق یا کلاغ پیسه، خبرچین و غم‌آز است و خبر شیطنت‌های کودکان را برای والدین یا مربیان می‌برد. چون کلاغ بر بلندترین نقطه‌ی درخت، آشیانه بگذارد، هوای بهار و تابستان، مطلوب و محصول برنج، مرغوب می‌شود. اگر در میانه‌ی شاخ و برگ درختان آشیانه بسازد، هوای فصلِ گرمِ سال، نامطلوب و محصول برنج، نامرغوب خواهد شد. آب تنی کلاغ در فصلِ گرمِ سال، خبر از نزدیک شدن روزهای بارانی می‌دهد.

کلاغان سیاه، پیوسته بر فراز درختان جنگلی اطراف شهرها، آشیانه می‌سازند و در دشت‌ها و باغ‌های دور از شهر، غذای خود را می‌جویند، ازین روی کم‌تر در شهرها آفتابی می‌شوند. آنان را سحرگاه و هنگام غروب، می‌توان بر فراز آسمان در پرواز دید که از غرب به شرق و یا از شمال به جنوب می‌روند و به تناوب قارقار می‌کنند. مردم باور دارند که آنان سحرگاه به مکتب می‌روند و شامگاه برمی‌گردند.

اگر کلاغان در اوج آسمان پرواز کنند، هوا خوش و بی باران است، اگر پروازشان کوتاه و تند باشد، در آینده‌ی نزدیک باران خواهد بارید. بانگ و پرواز شتاب‌آلود کلاغان بر فراز درختان جنگل یا باغ، نشانه‌ی نزدیک شدن کولاک، باد و باران است. دیدار کلاغ‌ها، چه سیاه و چه ابلق، در سحرگاه شگون ندارد.

کبوتر: بق بقو کردن و بال برهم زدن کبوتران در خانه، اجنه را فراری

می دهد و شیاطین را از حریم آن دور می کند. بزرگان دینی ما نیز نگهداری کبوتران خانگی را سفارش کرده اند.

رنگ سرخ پای کبوتر، از خون شهید است؛ این پرنده در روز عاشورا بر پیکر پاک حضرت سیدالشهدا (ع) فرود آمد و بر آن حضرت مویه کرد و پاهایش خونین شد. اگر کبوتری را در حضور دیگر کبوتران اهلی سر ببرند و آن‌ها شاهد پر پرزدن و جان داده هم نوع خود باشند، ترک آشیان می کنند و دیگر باز نمی گردند.

کبوتران در ماه صفر، تخم نمی نهند، یا بر تخم خود نمی خوابند و اگر هم در این ماه، جوجه ای بیاورند، ناقص می شود و زود می میرد.

جغد (بوف): به باور اکثر مردم، جغد شوم است و دیدن یا شنیدن صدایش شگون ندارد. جغد از پیش آمدی ناگوار خبر می دهد. اگر در شب صدایش را بشنوند، سعی می کنند این پرنده ی گوشه گیر و شب پرواز را از حریم خود برانند؛ گلی آتش یا هیمه ای نیم افروخته را از اتاق، به سوی جغد بدآواز در حیاط خانه می افکنند و بانگ می زنند: آتش از من، گوشت را از قصاب بستان. اگر جغد بگریزد، باور دارند که بلا از آنان دور شده است، اگر نگریزد با سر و صدا و هیاهو، فراری اش می دهند.

برخی نیز بنا بر باوری قدیمی تر، جغد را مبارک قدم و خوش خبر می دانند و چون آوازش را می شنوند در پاسخ ندا می دهند: خوش خبر، خوش خوان، خوش آمدی، خواندنت خیر باشد.

اگر جغد، شب، از منطقه ای که آفتاب گیر است بانگ بزند، روز بعد باران خواهد بارید و اگر از منطقه ای که آفتاب گیر نیست فریاد بکشد، هوای روز بعد، آفتابی و خوش خواهد بود. شب خوانی جغد در حریم

رودخانه، نشانی خرابیِ هواست (شرق گیلان).
آشکار شدن جغد در روز و نشستن او بر درختان، در بهار و تابستان،
نشانه‌ی بارانی شدن هوا و در پاییز و زمستان، نشانه‌ی باریدن برف و
طوفانی شدن هواست.

کوکو (فاخته): زمستان خوانی کوکو بر درختان بی برگ، نشانه‌ی بارانی بودن
هوای بهار و نامرغوبی محصول کشاورزی بر اثر تداوم سرماست.
کوکو، دخترک سرگردان و سرخورده‌ای است که می‌نالد. اگر کوکو را
شکار کنند، جسدش به صورت دختری در می‌آید. تا کوکو آواز نخواند،
بهار فرا نمی‌رسد و هوا رو به گرمی نمی‌نهد. کوکو مظهر بهار است.
کوکو با خوردن تخم گیاه آفتی، از اول تابستان لال می‌شود و دیگر
آواز نمی‌خواند.^۱ کسی که در بهار، برای اولین بار صدای کوکو را
می‌شنود، هر آرزویی که در آن لحظه در دل داشته باشد، برآورده می‌شود.
در روستای خرف کول شفت، با شنیدن اولین آواز کوکو در بهار، از زیر
پای راست خود تکه گلی برمی‌داشتند و در پارچه‌ای می‌پیچیدند و بر
دسته‌ی کوزه‌ی کره‌گیری می‌بستند تا محصول کره‌ی آن سال، چند برابر
شود.

چرخ ریسک: پرنده‌ی آوازخوانی است که باور دارند آهنگ خواندنش در
بهار و پاییز فرق می‌کند. در بهار به آواز می‌خواند: جُل و پلاس خود را

۱. البته علت آواز نخواندن کوکو مهاجرت وی به نقاط کوهستانی و بیلاقی و پایان یافتن فصل زادآوری و معاشقه‌اش است، کوکوهای نر در فصل جفت‌یابی بسیار آواز می‌خوانند.

بکن، بهار است و در پاییز می‌گویند: جُل و پلاس را بپوش، پاییز است. این پرنده به دلیل لودادنِ محلّیِ اختفای یکی از بزرگان یا امام‌زادگان، در گذشته مورد نفرت مردم بود، اگر آشیانه‌اش را می‌یافتند، ویران می‌کردند، تخم‌هایش را می‌شکستند و او را آتش می‌زدند. در هر فصل زادآوری، یکی از جوجه‌های بلبل، چرخ ریسک و یکی از جوجه‌های چرخ ریسک، بلبل می‌شود.

مرغ و خروس: خروس سفید و بی‌نشان، سخت مورد علاقه‌ی مردم است و باور دارند نگهداری خروس، جن و پری را از حریم خانه دور می‌کند.^۱ خروس سپید از پانصد متری، خروس سیاه بی‌نشان از دویست متری، خروس قرمز بی‌نشان از صد متری، خروس رنگین بال چند رنگ، از پنجاه متری، بلا را می‌رانند.

آواز خواندن خروس در زمان‌های گوناگون، تعابیر مختلفی دارد؛ خواندن او در اوّل غروب آفتاب، سلامتی و سبکی را در شب جاری می‌کند و خبر از فزونی روزیِ صاحبِ خانه می‌دهد. اگر یکی دو ساعت از شب گذشته بخواند، خبر خوشی به خانواده می‌رسد. پس از تاریکی شب، منع بیرون رفتن افراد خانواده را اعلام می‌کند. بانگ خروس در نیمه‌شب، در راه ماندگان و گرفتاران اجنه را رهایی می‌بخشد، از این روی باور دارند، خواندن خروس شب را سبک می‌کند، شبی که در آن آواز خروس شنیده نشود، سنگین است.

برخی آواز خواندن بی‌هنگام خروس را در شب، بدشگون

۱. دیوان و جن و پری، گاه به بلا تعبیر می‌شوند.

می‌پنداشتند، چنین خروسی را خروس بی‌محل می‌نامیدند، آن را از لانه می‌گرفتند و چشمانش را با دست می‌پوشاندند و در ایوان خانه رها می‌کردند، اگر خروس به سوی حیاط خانه می‌رفت، باور داشتند که بدبختی را آواز داده است. پس، سحرگاه، سرش را می‌بریدند و گوشت‌اش را صدقه می‌دادند، اگر به سوی اتاق خانه می‌رفت، بانگش را خوش‌یمن و نگهداری‌اش را سبب خیر و خوشی خانواده می‌دانستند (چناربن رودسر، ۱۳۵۳).

برای رفع بدیمنی بی‌هنگام خواندن خروس، دو رکعت نماز یا سوره‌ای از قرآن کریم را می‌خواندند (علی‌آباد سرای املش).

به هنگام به لانه رفتن ماکیان، اگر خروسی آواز سردهد، برای مرد خانواده پیش‌آمد بدی خواهد کرد و اگر مرغی چون خروس بخواند، برای زن خانواده. آن مرغ یا خروس را می‌کشتند و می‌خوردند (اسالم تالش).

در بسیاری از شهرها و روستاهای گیلان، خواندن خروس در آستانه‌ی اتاق، خبر از آمدن میهمان می‌دهد، به‌ویژه آن که خروس بر ایوان خانه بیاید و با نگاه به اتاق، آواز بخواند. کدبانوی خانه در این هنگام، خطاب به خروس می‌گوید: اگر خوش خبری، یک بار دیگر هم بخوان، اگر خروس خواند، زمان آمدن میهمان نزدیک است (مالفجان و باباکوه سیاهکل و ماسال، ۱۳۵۳)، یا می‌گویند: خبر خوش، میهمان بیاید دوش به دوش (خورتاب سرای رحیم‌آباد رودسر).

اگر خروس در روز، پیش پای اهل خانه آواز بخواند، میهمان در راه است (جوکندان تالش). چون یکی از پرهای بال خروس یا مرغ از ردیف دیگر پرها خارج و نامنظم شود، گویند میهمان در راه است (سیاه‌پیران فومن ورشت).

تقلید مرغ از آواز خروس پدیده‌ای غیرعادی است و با توجه به زمان و مکان، تعبیرهای مختلفی دارد، در زمانی نامبارک و مشؤوم و در زمانی دیگر، مبارک و میمون است؛ اگر مرغ سیاه بی‌نشان چون خروس آواز بخواند، پسندیده و مبارک است (خورتاب سرای رحیم‌آباد رودسر) و صاحبش به زیارت می‌رود (کوچی چال فومن).

آوازخوانی مرغ همانند خروس، غیرطبیعی و برای صاحب‌خانه بدشگون است (کوکنه و ویهی امارلوی رودبار)، به‌ویژه هنگام غروب آفتاب، اما در سحرگاه خوش‌یمن است و سبب شادی خانواده می‌شود (چوبه‌ی صومعه‌سرا).

اگر مرغ، پیوسته چون خروس بانگ بردارد، خبر از نیک بختی صاحبش می‌دهد اما اگر تنها در روزهای شنبه، سه‌شنبه و چهارشنبه از صدای خروس تقلید کند، شگون ندارد (کیارمش اشکور). اگر به سوی دریا یا کلیسا بانگ سردهد، نامبارک است (زیرده خمم)، اگر همانند خروس به سوی شرق (مرقد مطهر حضرت امام رضا علیه‌السلام) بانگ برداد، خوش‌یمن است و به صاحبش نوید رفتن به زیارت را می‌دهد (ریه‌ی امارادی رودبار زیتون).

اگر تقلید مرغ از آواز خواندن خروس را واگوبه نکنند و به مرغ آوازه‌خوان آزاری نرسانند، به زندگی‌شان ترقی و تعالی مالی روی می‌آورد (بازکیاگوراب لاهیجان، ۱۳۵۳).

در خاک غلتیدن مرغان خانگی و تکاندن پرهايشان مقابل در اتاق، نشانه‌ی آمدن میهمان است (آهندان لاهیجان)، برخی باور دارند در این حالت، مرغ غم خویش را تکانده است. کسی که چنین منظره‌ای را می‌بیند، زیر لب زمزمه می‌کند، غم از تو، بار از من (همان روستا). اگر دو مرغ سر در گوش هم کنند و لحظاتی در همان حالت باقی بمانند، باور

دارند که به زودی میهمان از راه می‌رسد.

چون بخواهند ماکیان را بفروشد، چند پر از زیر بالشان می‌کنند و در لانه‌شان می‌اندازند تا برکت از ماکیان نرود و نسل‌شان در خانه باقی بماند. هنگام سر بریدن ماکیان، نباید سخنی گفت وگرنه جان‌کندن پرنده طول خواهد کشید. اگر مرغ را پس از ذبح رها کنند و پر و بال مرغ سر و صدا کند، می‌گویند مرغ جفت خود را می‌طلبد و به زودی مرغ یا ماکیان دیگری سربریده خواهد شد (چران پره سر رضوان شهر).

مرغ و خروس اگر از برنج فطریه بخورند، جنگی می‌شوند، به‌ویژه زمانی که مرغان جوجه می‌آورند. اگر مرغ، تخم خودش را بخورد، باور دارند که صاحبش در حق کسی بدی کرده و او را رنجانیده است. برای رفع این عارضه، صاحب مرغ باید رضایت کسانی را که رنجانیده است، به دست آورد. برخی نوک مرغ را با گُل آتش، داغ می‌کنند (رشت).

زنان و دختران اگر کله‌ی مرغ بخورند، غرغرو می‌شوند (دوآب سر صومعه‌سرا). اگر مرغان در خانه‌ی همسایه تخم بگذارند، بخت دختران و پسران صاحب خود را می‌کشایند (تخم شل لاهیجان، ۱۳۵۳).

تخم نهادن مرغ در شب سبب بروز دعوا و مشاجره در خانواده می‌شود. چنین مرغی را سر می‌برند و از گوشت‌اش خورشت می‌پزند و سه تن را اطعام می‌کنند (ماسال و روستاهای حومه). تخم‌گذاری مرغان بر بام خانه، نشانه‌ی رو آوردن خوش‌بختی به صاحب خانه است.

دد و دام

اسب: اسب جانوری باحیا و شاید باحیاترین جانور اهلی است. مردم باور دارند که کره اسب نر هیچ‌گاه با مادرش جفت‌گیری نمی‌کند.

اسب در شب، جن و پری را می‌بیند و چرن از آن‌ها دوری می‌کند، کسی که به دنبال او راه برود، از پریان و اجنه، صدمه نمی‌بیند.

غلتیدن اسب در چراگاه، از باریدن باران خبر می‌دهد. غلتیدن پی در پی اسب در چراگاه، نشان‌دهنده‌ی زنده بودن مادرش است. (سیاه‌پیران فومن).

آب خوردن اسب از دریا نشانه‌ی توفانی شدن هواست (همان روستا).

خرید و نگهداری اسب، آمد و نیامد دارد. زمانی که اسب تازه‌خریده را به خانه می‌آورند، دختر یا عروس خانواده، گردن‌بند خود را از ایوان، روی یال اسب می‌اندازد، اگر گردن‌بند روی یال بماند و بر زمین نیفتد، اسب خوش‌قدم است، آن را نگه می‌دارند، اما اگر گردن‌بند بر زمین بیفتد، پس از چند روز اسب را می‌فروشند (مسجد پیش آلیان فومن).

سوزاندن یال و دم اسب، سبب بروز دعوا در خانه می‌شود و یا خیر و برکت را از خانه می‌گریزند. (سنگ‌جوب صومعه‌سرا).

اسب، اگر نشسته، شیهه بکشد، درآمد صاحبش فزونی می‌گیرد (بالاگفشی لشت‌نشا، ویهی امارلوی رودبار). اگر در شب و در حضور صاحب خویش، نشسته شیهه بکشد، صاحب اسب پای راست خود را بر پشت اسب می‌نهد و دعا می‌کند که خداوند خیر و خوشی نصیب کند (سیاه‌پیران فومن). خوردن گوشت اسب قولنج را درمان می‌کند.

نگهداری اسب سفید، سبب دوری شیاطین، پریان و اجنه از خانه و مانع ورود اجنه به خانه می‌شود (سنگ‌جوب صومعه‌سرا، گوهردان لاهیجان).

پرورش اسب آخیال (اسبی که یالش به رنگ بدنش باشد) شگون ندارد (کیارمش اشکور رودسر).

نگهداری اسب سرخ‌رنگی که چهار دست و پایش تا مچ سیاه باشد، جن و پری را تا چهل خانه دور می‌کند (گوراب‌پس فومن).

اسب کَهر (سرخ مایل به تیرگی)، می تواند صد من بار بکشد. اسب قره کهر (سرخ متمایل به سیاه) پُر نَفَس، کاری، مقاوم و مورد توجه است. اسب کورند (سرخ تیره، سرخ و قهوه‌ای) پرخور، تن آسا و راحت طلب است. اسب ابلق بسیار تن پرور است و باور دارند که می گوید، هر که پالانم را بردارد، برادر من است. نگهداری اسبی که سقف دهانش سیاه باشد، سبب بد بیاری و دردسر می شود (آج بیشه‌ی رشت).

آستر: استر یا قاطر نابارور است و از جفت‌گیری خر نر با مادیان به دنیا می آید. مردم باور دارند که هر گاه استر ماده بزاید، قیامت فرا خواهد رسید. در گذشته به هنگام بردن عروس به خانه‌ی شوهر، او را سوار بر استر نمی کردند و باور داشتند که عروس نازا می شود.

زمانی که چهارپاداران پالان را از گرده‌ی قاطر برمی داشتند، به حیوان می نگریستند، اگر حیوان، پشت و دوش خود را می لرزاند، باور داشتند که مُزد بارکشی و مسافربری‌شان، نقد است (کیارمش اشکور).

اگر قاطر یا اسب در حین عبور از رودخانه، در آب بشاشد، نشانه‌ی آن است که مادر و مهترش زنده‌اند (همان‌جا). غلتیدن قاطر در چمن‌زار یا هر جای دیگر، خبر از خرابی هوا و باریدن باران می دهد.

گاو و گاو میش: بانگ گوساله‌ی ماده‌ی سه ساله (لیشه‌ی سه هفته) در خانه، خبر از آبستن بودنش می دهد (چوبه‌ی صومعه‌سرا).

اگر بر پشت گاو ماده‌ای که گمان آبستنی‌اش می رود، چند قطره آب سرد بریزند و گاو برخیزد و خمیازه بکشد و پشتش را بلرزاند، آبستن است (چوبه و کلنگستان صومعه‌سرا).

اگر کدبانوان روستایی گاو آبستن در خانه داشته باشند و غذای معطر بپزند، اندکی از آن غذا را به پرهی بینی گاو آبستن می مالند تا بچه اش را سقط نکند (خلیل سرای صومعه سرا).

اگر برجستگی پستان گاو آبستن (گوان) به طرف ناف و زیرشکم وی باشد، ماده (لیشه) می زاید و اگر متمایل به عقب یا وسط ران هایش باشد، نر (ورزاکوله) خواهد زایید (کیلاک جان رودسر، مالفجان سیاهکل، فشتکه‌ی خمام). پس از ماه هفتم آبستنی، اگر از نوک دو پستان جلویی گاو آبستن شیر بیاید، آن گاو گوساله‌ی ماده‌ی نازا (تلم) و اگر از نوک دو پستان عقبی گاو شیر بیاید، گوساله‌ی نر می زاید (یوسف ده لاهیجان).

اگر گاو آبستن، گردنش را با قوت با تنه‌ی درخت بخاراند، نر به دنیا می آورد و اگر این کار را به آهستگی و بی رمق انجام دهد، ماده به دنیا خواهد آورد (کلوم فومن، گنذر ماسال، سید سرای تالش، مسجدپیش آلیان فومن). اگر گاو آبستن پا به ماه علف را بیش از حد معمول نشخوار کند، ماده و اگر عادی نشخوار کند، نر در شکم دارد (مرکیه‌ی ماسال). ضعف پس از زایمان گاو را با خوراندن دوشاب جبران می کنند (رودبارسرای رضوان شهر). با هر زایمان گاو، یکی از دندان هایش می افتد (ورمی‌ی ماسال، کوده صومعه سرا). چنین باوری درباره‌ی زنان نیز در گیلان وجود دارد.

گوساله‌ی تازه‌زا، دل بسته‌ی اولین بویی می شود که همراه با بوی مادر به مشام او برسد، ازین رو، او را با ساقه‌ی خشکیده و نرم شالی (سرچینا) پاک می کنند تا به خوردنش تمایل پیدا کند. اگر گوساله‌ی تازه‌زا را با پارچه پاک کنند، لباس خور می شود (فشتکه‌ی خمام رشت، گیلوای کوچصفهان، قصاب سرای صومعه سرا).

اگر در حلق گوساله‌ی نر تازه‌زا، زرده‌ی تخم مرغ بریزند، نعره

(وانار) هایش دل‌نشین می‌شود و اگر دوش او را به ملایمت گاز بگیرند و اندکی بکشند، کوهانش بزرگ و خوش ترکیب می‌شود (ملک‌رود سیاه‌کل). برخی باور دارند، پیش از خوردن شیر، باید دوش گوساله را به دندان گرفت (کیارمش‌اشکور رودسر)، کوچک‌ترین عضو خانواده پس از چکاندن چند قطره از شیر مادر بر دوش گوساله‌ی نر، این کار را انجام می‌دهد (کوده صومعه‌سرا).

اگر آرام‌ترین فرد خانواده، گوساله‌ی تازه‌زا را پس از خشک کردن جابه‌جا کند، گوساله پیوسته آرام و رام خواهد بود و گرنه، شیطان، رموک و لگدن می‌شود (لوشاده سیاه‌کل).

اگر پدر خانواده به نام خود چهارپایی خرید و به خانه آورد و پس از مدتی چهارپا مُرد، یا از دست رفت، چهارپای دیگر را به نام همسر یا فرزندانش می‌خرد.

زمانی که گاو تازه خریده را به خانه می‌آورند، زن یا یکی از دختران خانواده، چیز تیزی را بر سرِ راهِ گاوِ تازه‌خریده قرار می‌دهد تا از رویش بگذرد، پس از گذشتن گاو اگر چیز تیز، محکم و سالم بماند، سطلی آب در مقدم گاو می‌ریزند تا نامبارکی احتمالی قدم‌اش از بین برود و روشنایی به همراه‌اش به خانه بیاید (کته‌سر خمام، کوده، بداغ و دوآب‌سر صومعه‌سرا، گیلوای کوچصفهان، گاو‌میشبان ماسال). مشتی برنج در زیر پای گاو می‌پاشند و تخم مرغی می‌شکنند تا پربرکت و پر نسل شود (شیل‌سر انزلی).

اگر گاو یا چهارپای فروخته شده به نزد صاحب اول خود بازگردد، آن را نمی‌فروشند و مبلغ معامله را به خریدار پس می‌دهند، زیرا وجودش را پرخیر و برکت می‌دانند (گیلوای کوچصفهان، کیشستان تولم صومعه‌سرا). برای پای بند کردن چهارپای خریده شده به خانه‌ی جدید، مقداری از

یال و نوک دُم را می‌بریدند و در چکه‌انداز خانه یا محل نگهداری‌اش، دفن می‌کردند (کسمای صومعه‌سرا). با چوبی نیم متری، دُمِ گاو را اندازه می‌گرفتند و چوب را به نیت پای بندی گاو به خانه‌ی تازه، به پشت بام خانه می‌انداختند (گاومیشبان ماسال، کتسه‌سرخمام).

پیش از فروختن چهارپا، نباید از فروش او حرف زد و یا از دام نام برد، زیرا سبب بیماری و تلف شدن حیوان می‌شود (آلیان فومن).

در موقع خرید و فروش دست اول، اسم مال مورد نظر را نمی‌برند، بلکه به آن اشاره می‌کنند و می‌گویند: این اصله‌ی درخت به چند؟ اما پس از فروش همه‌ی مشخصات چهارپا را در فروش‌نامه می‌نویسند (کلاچاه خمام).

پس از فروش دام، یکی از همراهان فروشنده، ریسمان گاو را به دست خریدار می‌دهد و از خدواند برایش طلب خیر می‌کند، خریدار مبلغی پول (لافندسری) به تحویل‌دهنده می‌پردازد. باور دارند که پرداخت و دریافت این مبلغ، برای طرفین شگون دارد و موجب برکت و رونق دامداری‌شان می‌شود. مال فروخته شده یا به کرایه گرفته شده برای شخم را، پس از پایان کار، پیش از غروب آفتاب، به صاحب تحویل می‌دهند (پیربازار).

چهارپایی را که برای فروش، از خانه بیرون می‌برند، حتماً می‌فروختند و به خانه باز نمی‌گردانیدند، چرا که باور داشتند اگر روی چهارپا قیمت گذارده شود و به خانه باز گردد، می‌میرد.

پیش از جدا کردن دام از گله، رویش قیمت نمی‌نهادند، باور داشتند دام صدمه می‌بیند و از قیمت وی کاسته می‌شود.

اگر در شب، دامدار وارد طویله شود و همه‌ی مال‌ها را نشسته ببیند، دست راستش را روی گرده‌ی اولین حیوان می‌گذارد و آرزویی می‌کند، باور دارند که در اولین فرصت، نیت برآورده می‌شود (ملک رود سیاهکل).

گاوِ پر موی، پُر حاصل است (قصاب‌سرای صومعه‌سرا). نعره زدن گاو در طویلله، به‌ویژه در نیمه‌شب، نشانه‌ی قحطی و بدیاری صاحبش است. گاو بی‌وقت نعره زده را می‌فروشند تا بدیاری را از خانه دور کنند (مسجد پیش آلیان فومن). برخی این را به فال نیک می‌گیرند (سه‌سار صومعه‌سرا). نعره زدن یکباره و هماهنگ گاو نر و ماده، خبر از سالی پربرکت می‌دهد (سه‌سار صومعه‌سرا).

نشستن گاو در علفچر، نشانه‌ی فراوانی علف و سرسبزی مرتع است (سرشکه‌ی لاهیجان). چون گاو ماده با شاخ، گل زمین را بکند (کنش) به زودی بلایی آسمانی نازل می‌شود. اگر چنین کاری را در زمستان انجام بدهد، زمستان کم باران و برف (خوشکی) خواهد بود (شولم فومن). اگر در بهار، گاوان در چرا، پی در پی نعره بزنند و سر و صدا کنند، آن سال پر باران خواهد بود (شولم فومن).

اگر بخواهند گاو را از چرای محدود رها کنند و ریسمان را از شاخش باز کنند، حتماً سرِ دیگر ریسمان را از میخ طویلله باز می‌کنند، باور دارند که اگر این کار را نکنند، گاو در هنگام چریدن زبانش را گاز می‌گیرد. (سیاهمزیگی شفت). شکسته شدن شاخ گاو، نیک‌بختی و برکت می‌آورد (سیاهمزیگی شفت). برخی شاخ شکسته‌ی گاو را نگه می‌دارند و باور دارند که در این صورت، گاو دعا می‌کند و می‌گوید: خداوند! آن قدر به صاحبم گاو بده که من شاخ شکسته در بین آن‌ها گم بشوم و کسی مرا نبیند (لولمان فومن).

گاو دُم بریده سبب نکبت و بدیاری صاحب گله است زیرا آرزو می‌کند که خداوند به صاحبش گاو دُم‌دار ندهد تا پیش آن‌ها شرمنده نشود (همان روستا).

گاو به هنگام نشستن، بر زمین فوت می‌کند زیرا به استحکام زمین اطمینان ندارد و می‌ترسد بر زمین فرورود و گرفتار شود (همان روستا).

بز و گوسفند: بز و بزغاله را هرگز نمی‌بوسند، این جانور، بوسنده را نفرین می‌کند که، الهی بمیری و من از علفِ گورِ تو بچرم (سیاه کوه ماکلوان، مسجدپیش آلیان فومن).

بز، اگر چون سگ بر دوپای خود بنشیند و دو دستش را ستون کند، به گوسفندان گله می‌گوید که، به زودی چوپان رمه می‌میرد و من نگهبان گله خواهم شد. ازین روی، چوپان، بزى را که بدین حالت بنشیند با چوب می‌زند و می‌راند (آسالم تالش). اگر در زمستان بزها دُم خود را به سرعت بلرزانند، برف فراوان خواهد بارید (کیارمش اشکور).

میش نازا را شاه گوسفندان می‌نامند. این میش در مدت پنج شش سال فریه و با هیبت می‌شود، پشم‌هایش را نمی‌چینند و او را پیش تازه‌ی گله می‌کنند. در گردن میش زنگ و زیورهای گوناگون می‌بندند، این میش را زمانی که به نهایت فریهی رسید، می‌فروشند، یا سر می‌برند (همان روستا). اگر گوسفند را ببوسند، دعا می‌کند که، الهی مرا در روزِ عروسی ات سر ببرند. (لپوندان شفت). دو قلوزایی گوسفندان نشانه‌ی اقبال رمه‌دار است. (پیرکوی امارلوی رودبارِ زیتون).

در آتش افکندن پشم گوسفند، سبب کم زادی گوسفند می‌شود (خری دول ماسال). کوزه‌ی خالی شیردوشی و یا هر کوزه‌ی خالی دیگری را از وسط گله‌ی گوسفندانِ شیرده عبور نمی‌دهند تا گوسفندان به چله نیفتند و کم شیر نشوند (خری دول ماسال).

به دنیا آمدن بره‌ی کور را نشانه‌ی خیر و برکت و فرونی گله می‌دانند

چرا که باور دارند بره‌ی کور از خدا می‌خواهد که آن‌قدر گوسفند و بز به صاحبش بدهد تا در میانشان گم شود و کسی به چشم او، توجهی نکند. این بره را چوپانان با دل و جان می‌پرورند (شولم فومن).

وجود بره‌ی چهارشاخ در گله، نشانه‌ی خیر و برکت و فزونی نسل گوسفندان است. چنین گوسفندی ستیزه‌جو، برتری طلب و مدعی رهبری گله است. چوپانان وجودش را در گله مغتنم می‌دانند و از آن مراقبت و پذیرایی می‌کنند (همان روستا).

اگر میشی شاخ در بیاورد، رمه از دست می‌رود، پس، زود آن میش را قربانی می‌کنند تا نامبارکی‌اش از گله رفع شود (همان روستا).

چون میش، پیش از یک ساله شدن بزاید، ناگواری و نامبارکی به صاحب گله روی می‌آورد. میش عجول را زود می‌فروشد تا دفع شر کنند (همان روستا).

اگر همه‌ی گوسفندان گله بنشینند و تنها یک گوسفند ایستاده باشد، آن روز زبانی به گله نمی‌رسد. اگر گوسفندان به هنگام ریزش باران شدید، از خزهی درختان بخورند، برف خواهد بارید (همان‌جا).

وجود یک قوچ شاخ‌دار در میان گله‌ای از گوسفندان بی‌شاخ، نشانه‌ای نامبارک است، این گوسفند آرزوی مرگ تمامی رمه را دارد تا چوپان رمه را به شب‌چرا نبرد و شاخ‌هایش به پرچین‌گیر نکند و دردش نیاید (سیاه‌کوه ماکلوان فومن).

گوزن: هر عضو از اعضای بدن گوزن، به‌ویژه گوزن نر، برای درمان بیماری‌ها و رفع عیب‌های همان عضو آدمی، مفید و مؤثر است. گوشت گوزن، درمان تمامی بیماری‌های داخلی است.

خوردنِ مغزِ قلمه‌ی دست و پا و یا مالیدنِ مغزِ حرامِ گوزن، مغزِ داخلِ ستون فقرات، در برابر آتش افروخته شده از هیمه، برای دردهای مفاصل و استخوان مفید است. در گذشته به هر قیمتی آن‌ها را به دست می‌آوردند.

شاخ و جمجمه‌ی گوزن را برتنه‌ی درختانِ تنومندِ زیارتگاه‌های واقع در محدوده‌های جنگلی نصب می‌کردند. زایران بقعه‌ها، با چاقو، مقداری از آن شاخ را می‌تراشیدند و به کودکانِ دچارِ سیاه‌سرفه می‌خوراندند تا بهبود یابند (دیلمان سیاهکل، ۱۳۵۳).

سگ: جانوری با وفا و نگهبان دائمی کسی است که از او نگهداری می‌کند. سگ در تمام عمر، لقمه و غذایی را که از دست و سفره‌ی صاحبش خورده است، از یاد نمی‌برد و تا آخرین رمق، از جان و مال او پاسبانی می‌کند. سگ رغبتی به ساختن خانه ندارد، گرچه در سرمای زمستان پیوسته با خود قرار می‌گذارد که در فصل گرم خانه‌ای بسازد اما در تابستان در گوشه‌ای می‌آساید و عهد گذشته را از یاد می‌برد.

سگ آرزو می‌کند که صاحبش هفت پسر داشت تا هر کدام آنان لقمه‌ای به او می‌دادند و او را سیر می‌کردند.

اگر سگ به آدمی حمله کند و آدمی بنشیند، سگ می‌گریزد. چون گمان می‌کند که آدمی در پی سنگی یا چوبی می‌گردد که او را بزند و براند. برخی می‌گویند، سگ گمان می‌کند که حریف تسلیم شده و از روی جوانمردی، به تسلیم شده، حمله نمی‌کند.

برای بستنِ دهانِ سگی که زیاد پارس می‌کند، باید گفت: دس آس به دسته، دهان سگ بسته (رشت). سگ را با زدن نمی‌توان کشت، ممکن

است با اولین ضربه‌ی چوب، بی‌هوش شود یا بیفتد اما با ضربه‌ی دیگر، به هوش می‌آید و می‌گریزد (کیارمش‌اشکور).

سگ، سبک‌پاست. اگر در شروع کاری، سگی به چشم آید، آن کار زودتر به پایان می‌رسد. اگر سگ خزانه‌ی کشت توتون را لگدمال کند، محصول توتون آن سال مرغوب خواهد شد (مرجقل صومعه‌سرا).

برای پاگیرکردنِ سگ تازه‌خریده شده، کمی از موی او را در حیاط خانه چال می‌کنند (رحیم‌آباد و اطراف آن). اگر کودک فلج را برجایی که سگ نشسته و هنوز گرم است، بنشانند، بهبود می‌یابد (سیمبر صومعه‌سرا).

اگر سگ گله طوری راه برود که شکم وی بر زمین ساییده شود، یکی از دام (مال)‌های صاحبش می‌میرد (کبوتر آبکش چابکسر). در خاک غلتیدن سگ، نشانه‌ی خرابیِ هواست.

اگر سگ در حیاط، پشت به ایوان و اتاق خانه، روی دو پا بنشیند و دو دست را ستون کند و به در ورودی خانه بنگرد، گویند سینه‌ی خود را سپر بلایی کرده است که اهالی خانه را تهدید می‌کند (سرشکه‌ی لاهیجان، چاپارخانه‌ی خمام و روستاهای اطراف).

کسی که سگی را در حالِ خوردنِ علف می‌بیند، نباید جانور را بترساند و فراری دهد، زیرا سگ برای رفع درد شکم و دل پیچه‌ی خود علف می‌خورد. اگر کسی سگ را در این بترساند، خود دل پیچه می‌گیرد (رشت، کیاسرای سنگر، لفتجان سیاهکل و روستاهای اطراف). چنین باوری درباره‌ی گربه نیز هست.

گذشتن از روی سگ خفته یا نشسته و نیز گذشتن از روی غذای نیم‌خورده‌اش، موجب سردرد (درد نیمی از سر، نیم سر، نَزَلَه) می‌شود. ازین روی ظرف غذای سگ را در جایی می‌نهند که محل رفت و آمد اهل خانه

نباشد. برای رفع نزله، بیمار باید طوری از زیر شکم سگ بگذرد که با بدن سگ تماس پیدا نکند. سگ را در جای بلندی نگه می‌دارند و بیمار از زیر شکم او عبور می‌کند (کشل سیاهکل).

دَم (نَفَس) سگ، اگر به چهره‌ی آدمی بخورد موجب بروز نزله می‌شود، برای درمان باید بیمار را بخور دهند (صیقل‌وندان صومعه‌سرا).

اگر دعوای دو سگ به طول بینجامد، نباید به ضرب چوب و سنگ آن‌ها را از هم جدا کرد، بهتر آن است که سطلی آب سرد بین آن دو بریزند، نه تنها از هم جدایی شوند، بلکه هرگز دعوا نمی‌کنند (آهندان لاهیجان و روستاهای اطراف).

اگر کسی ظرف غذای سگ را در دست بگیرد تا سگ از آن بخورد، سردرد می‌گیرد (بالاشاده سیاهکل). اگر کسی تکه نانی برای خوراندن به سگ بردارد و خود آن را بخورد، دچار گرسنگی دائمی (جوع) می‌شود (مالفجان سیاهکل، اباتر صومعه‌سرا). آب پاشیدن روی سگ موجب بروز بیماری زگیل می‌شود.

اگر سگ در نیمه‌شب زوزه کند، انسان یا حیوانی می‌میرد و یا مرغ‌میری رخ می‌دهد. در چنین موقعی پیرترین فرد خانواده گوشه‌ی قالی یا مفرش اتاق را با بردن نام خدا بر می‌گرداند و می‌گوید: بلایا واگردانم (رشت)، اگر سگ به زوزه ادامه دهد، او را می‌کشند (روستاهای اطراف رشت، ۱۳۵۳).

گربه: گربه‌های سیاه از جنس جن (از ما بهتران) هستند. برخی براین‌اند که تمامی گربه‌ها از جنس جن‌اند. گربه شوم است. نباید آن را کشت. نصیب گربه‌گش، سیاه روزی و بدبختی است.

گربه را نباید از خانه‌ای که بدن آنس گرفته است، آواره کرد. کسی که گربه‌ای را آواره کند، از خانه و دیار خود آواره می‌شود، البته بیشتر گربه‌های از خانه رانده شده، باز می‌گردند. اگر سیل گربه را از ته قیچی کنند، قادر به عبور از سطح باریک و حفظ تعادل خود نخواهد شد.

گربه به بیماری تب سرد (تب و لرز) مبتلاست، ازین روی در فصل سرد سال، پیوسته، کنار اجاق گرم می‌خوابد و اگر آتش خاموش شود، به داخل بستر اهالی خانه رخنه می‌کند. در تابستان هم اگر در آفتاب بخوابد، بدنش گرم نمی‌شود، تب گربه، هرگز درمان ندارد (سیاه‌پیران فومن).

دعوی گربه‌های نر بر بام یا حریم خانه، سبب بروز دعوا در آن خانه می‌شود، ازین روی، گربه‌های پرخاش جو و پر سر و صدا را به هر راهی، از ساحت خانه می‌رانند. اگر گربه خود را روبه‌روی کسی یا کسانی بخاراند، غم و اندوهش را بدان‌ها انتقال می‌دهد. غالباً چنین گربه‌ای را می‌رانند.

گربه، نمک ناشناس، ناسپاس و بی چشم و رواست. آرزو می‌کند که زن صاحب‌خانه کور شود تا به آسانی غذای دل خواه را بردارد و بخورد. گربه تا بچه‌های تازه زاییده‌ی خود را به هفت بام نبرد (هفت بار جایشان را عوض نکند)، چشم بچه گربه‌ها، باز نمی‌شود.

غذای گربه را باید روی زمین (خاک) ریخت تا بخورد و گرنه در روز قیامت ادعا می‌کند که صاحبش او را گرسنه نگه داشته است. اگر کسی باقی مانده‌ی غذای گربه را بخورد، به گرسنگی دائمی مبتلا می‌شود. آب پاشیدن روی گربه، سبب بروز زگیل بر پوست آدمی می‌شود.

گربه‌ها برای لیسیدن گوش‌ها و فرق سرشان، دست خود را می‌لیسند و بر سر و گوش می‌کشند، چنین حالتی را به وضو گرفتن تعبیر کرده‌اند. اگر

گربه‌ای رو به قبله (جنوب) وضو کند، هوا آفتابی خواهد شد. اگر رو به کلیسا (شمال) وضو کند، هوا بارانی و همراه با رعد و برق خواهد شد. پناه بردن گربه به کنار اجاق و جاهای گرم، نشانه‌ی خرابی هوا و در زمستان نشانه‌ی برف و باران است. چنگ زدن گربه به تنه‌ی درخت، ستون خانه و یا مفرش اتاق، خبر از باریدن باران می‌دهد. باور دارند که گربه از دماغ شیر افتاده است. ازین روی سریع، قوی پنجه و در شکار چابک است.

خرس: خرس مظهر نیرومندی، شکم‌بارگی، عشق‌بازی و شیطنت است. باور دارند، اگر نیم‌خورده‌ی خرس را به کسی که دچار بیماری جوع است، بخوراند، بهبود می‌یابد. این نیم‌خورده را برای فریه ساختن به کودکان رنجور نیز می‌خورانند.

پیه خرس را برای درمان رماتیسم، درد استخوان و مفاصل بسیار مفید می‌دانستند. در کنار آتش همیشه، بدن را گرم می‌کردند و پیه را بر بدن می‌مالیدند و با پارچه‌ی پشمین، محل درد را می‌بستند. اگر خرس از درخت میوه بالا برود، درخت می‌خشکد.

گراز: در ادیان باستانی ایران، گراز از جانوران قدسی است. عبور گراز از میان رمه‌ی گوسفندان و بز، نشانه‌ی ازدیاد نسل آن‌هاست، شاید به این دلیل که گراز ماده در هر بار، بیش از هفت هشت بچه می‌زاید و همه را با صبر و حوصله بزرگ می‌کند (جوکندان تالش و بیش‌تر روستاهای منطقه). اگر شالیزار را در روز جمعه نشا کنند، گراز به شالیزار می‌زند و همه‌ی محصول را تباه می‌کند (خرّاط محله‌ی صومعه‌سرا). دندان گراز نر، برای دفع

چشم زخم مفید است، از این رو آن را با خرمهره‌های فیروزه‌ای رنگ به گردن گاوان جنگی با هیبت و اسبان سواری زیبا می‌آویزند تا چشم بد را از آن‌ها دور کنند.

اگر گراز در فصل سرد سال، در نزدیکی آبادی، زمین را حفر کند، برف و باران می‌بارد، اگر با دندان‌ش پوست درختان را هم بکند و بخورد، به ارتفاع بالاترین زخم خوردگی تنه‌ی درختان، بر زمین برف خواهد نشست. اگر چاله‌های کنده شده عمیق باشد، گراز، نر و اگر چاله‌ها کم عمق باشد، گراز، ماده است.

کسانی که درد مفاصل داشتند، چون گراز را شکار می‌کردند، شکم حیوان را می‌دریدند و مفصل خود را در شکم گرم او فرو می‌کردند، تا درد بهبود یابد.

شغال: اگر کسی در سحرگاه، شغالی را در آبادی ببیند، باید با صدای بلند بگوید: آقا شغال، سلام علیکم. با این کار شغال تا چهل روز به آن آبادی نمی‌آید که مایه‌ی برابری و یا آزاری برساند (سیاهکل محله‌ی سیاهکل). چون شغالان زوزه بکشند و سگان آبادی در جوابشان پارس کنند، فردای آن روز هوا آفتابی خواهد بود. اگر شغال به تنهایی زوزه‌های متوالی بکشد، هوا تغییر می‌کند یا بارانی می‌شود.

اگر شغالان، همانند کفتار در دل شب زوزه بکشند و سگان آبادی همان‌گونه پاسخ دهند، از مرگی در روستا خبر می‌دهند یا خبر مرگ کسی را به روستا می‌آورند. در این حالت، بزرگ‌تر خانواده برمی‌خیزد و کفش‌های اهل خانه را به صورت نوک پایین و پاشنه بالا، به دیوار تکیه می‌دهد.

گرگ: در ادیان باستانی، گرگ موجودی غیرقدسی و جزیی از سپاه پلید و زشت اهریمن است. گرگ اگر به گله حمله کند و از روی گوسفند یا بز پد، آن دام مطیع او می شود و به همراهش از گله بیرون می رود، گرگ دور از گله، او را می درد و می خورد (خوشابر رضوان شهر).

دهانِ گرگ در تمام مدتی که در حالِ حمله به گله است، باید باز باشد، اگر دهانش را ببندد، کاری از پیش نمی برد (همان روستا). گرگ دایی الاغ است. وقتی الاغ، گرگی را می بیند، به پاس خویشی نمی گریزد، چشمانش را می بندد و گرگ به آسانی الاغ را می درد (جوکندان تالش).

اگر دُم گرگ به هنگام حمله، به دامی برخورد کند، آن دام مطیع می شود و به دنبال گرگ می رود (زیده فومن). زمانی که گرگ صد سر گوسفند یا بز بدرد، دهانش قفل می شود و دیگر نمی تواند دامی بدرد (کبوتر آبکش چابکسر).

اگر در شب، نام گرگ را به زبان بیاورند، این جانور وحشی در آن مکان رخنه می کند، ازین روی رومه داران، در شب با نام های مستعارِ حشرات (کبوتر آبکش چابکسر) و چی چکل جونور (شرق گیلان) درباره ی گرگ حرف می زنند. اعضای لاشه ی گرگ شرانگیز است مگر آن که بر آن شاشیده شود، اگر چنین شود، لاشه اش در ایجاد مهر، دوستی و همدلی مؤثر است (روستاهای ییلاقی کبوتر آبکش چابکسر)، مثلاً اگر دُم گرگی، که بر لاشه اش نشاشیده اند، در جایی باشد، یا بر تن کسی مالیده شود و یا از بین دو نفر عبور داده شود، نفاق، دعوا، مشاجره و جدایی ایجاد می کند، اما اگر بر لاشه ی گرگ شاشیده شود، برای ایجاد دوستی، همدلی و محبت به کار می رود (آلیان فومن).

اگر دُم گرگ را به نیت اطاعت، سربه راهی و تسلیم، به کسی بمالند، آن

چنان خواهد شد (زیده‌ی فومن). پیه‌گرگ هم دارای چنین خاصیتی است و اثرش بستگی به نیت کسی دارد که از آن استفاده می‌کند. پیه‌گرگ را نمی‌توان در خانه و محل کار نگه داشت. آن را در ظرفی می‌نهند و به دور از محل زندگی، در جایی مخفی می‌کنند و یا در سقف لانه‌ی ماکیان خانه نگه می‌دارند. ماکیان، هرگز، پیه‌گرگ را نمی‌خورند، اگر بخورند، هم لانه‌ای‌ها بر سرش می‌ریزند و با نوک‌زدن او را می‌کشند.

از گلو (خرخره‌ی خشکانیده‌ی گرگ، برای رفع نازایی زنان و چهارپایان و در چله‌بری‌های سنتی، بهره می‌برند. اگر کسی زبان خشکیده‌ی گرگ را به همراه داشته باشد، حرفش خریدار می‌یابد، دیگران در برابر سخنانش تسلیم می‌شوند و بر نفوذ کلامش افزوده می‌گردد.

اگر زنی آبستن کمی از زهره‌ی گرگ را بخورد، پسر خواهد زاید اما اگر مرد بخورد، برای همیشه عقیم می‌شود (اشک‌جهان پهلوی سیاهکل). در کینه‌ورزی‌های قومی و خانوادگی، زهره‌ی گرگ را به هنگام بلوغ به پسران دشمنان می‌خوراندند. اگر مردی از روی لاشه‌ی گرگ یا گور او بگذرد، عقیم می‌شود. ازین روی لاشه‌ی گرگ را یا می‌سوزانند و یا در جایی چال می‌کنند که محل عبور نباشد (همان روستا).

کفتار: اگر کسی جفت کفتاری را بکشد، جانور به هر تمهیدی، شکارچی را به هلاکت می‌رساند (جورکاسر املش).

زوزه‌ی کفتار شب‌هنگام، در نزدیکی آبادی، خبر از مرگ یا اتفاق ناگواری می‌دهد. برای دفع این شومی، گل آتش، تکه‌ای قند یا نمک به سویی که صدا از آن می‌آید، می‌اندازند و کفتار شوم را برای دریافت گوشت و سیخ کباب، به قصاب و آهنگر محله حواله می‌دهند (تاس‌کوه

ماسال، پلت دشت رحیم‌آباد، توت‌کله‌ی علیای رودسر).

کفتار در موقع زوزه کشیدن، نوک دُم خود را به دندان می‌گیرد و به دور خود می‌گردد و این کار را آن قدر ادامه می‌دهد تا دُمش خونین شود. (ماکلوان فومن و زیده‌ی فومن).

کفتار زوزه‌ی وحشتناکی دارد و در موقع زوزه کشیدن، نشیمن خود را بر زمین می‌کشد، گویی از زمین نفرت دارد (کیبوترآبخش چابکسر).

انسان

در کتاب بُنْدَه‌هَشَن دربارهِی آفرینش انسان در ایران باستان می‌خوانیم که چون کیومرث، نخستین انسان، به هنگام درگذشت، تخمه‌ای بداد، آن تخمه به روشنی خورشید پالوده شد. تخمه در زمین بود و با به سر رسیدن چهل سال، ساقه‌ی زیبایی با پانزده برگ به پیکر دو گیاه از زمین رُست. پس از آن دو گیاه پیکر به شکل دو انسان در آمدند که در قامت و چهره همانند بودند؛ یکی نر موسوم به مشی و دیگر ماده به نام مشیانه. این دو تن با به سر رسیدن پنجاه سال، از هم کام گرفتند که آدمیان از پشت آنان هستند (فرنیغ دادگی، صص ۸۰-۸۱).

از دیدگاه اسلام، انسان از نسل آدم و حوا است (قرآن مجید، سوره‌ی نسا، آیه‌ی ۱). پروردگار عالم در آیات ۱۲ تا ۱۴ سوره‌ی مومنان قرآن مجید می‌فرماید: «بدانید که ما خلق کردیم انسان را از چکیده‌ای از گل، بعد قرار دادیم او را در نطفه، در قرارگاه استوارِ رحم مادران، بعد خلق کردیم ما نطفه را لخته‌ی خون، پس خلق کردیم آن لخته‌ی خون را پاره گوشت نرم، بعد خلق کردیم آن پاره گوشت را استخوان و پوشانیدیم آن استخوان را گوشت، بعد ایجاد نمودیم آن را خلقی دیگر...» (یاسری، ص ۲۵۲).

به باور مردم گیلان، که بر اساس اعتقادات مذهبی و کتاب آسمانی قرآن مجید است، خداوندی که به ما نفس می‌دهد، می‌تواند آن نفس را از ما بگیرد و در واقع همه‌ی هستی ما در بند یک نفس است. مردم وجه تسمیه‌ی واژه‌ی آدم را بر پایه‌ی همین اعتقاد از آه و دم می‌دانند.

در گیلان براساس نشانه‌های ظاهری افراد، احساس و حرکت‌های قسمت‌هایی از بدن ویژگی‌هایی برای انسان‌ها قائل می‌شوند که منشأ این باورها، تجربه‌هایی ساده و ناقص است.

پاره‌ای از باورها براساس آموزه‌های فرهنگی و دینی است. در دین مزدایی، هنگامی که هورمزد (خالق) زن را آفرید، گفت: مرد از تو زاده می‌شود و از سوی من تو را یار است، با وجود این، مرا نیز که هرمزدم، می‌آزاری. اگر مخلوقی می‌یافتم که مرد را از او به وجود می‌آوردم، هرگز تو را نمی‌آفریدم (فرنغ دادگی، ص ۸۳). در باورهای عامیانه‌ی مردم گیلان نیز پیوسته مرد بر زن مقدم و ارجح است.

پروردگار در آیه‌ی ۱۵۱ سوره‌ی انعام می‌فرماید، به پدر و مادر خود احسان کنید که پامال کردن احسان و حقوق آنان حرام است (یاسری، ص ۱۰۹)، نیز در آیه‌ی ۲۴ سوره اسرا می‌فرمایند: «و فروگزار برای پدر و مادرت، بال‌های تواضع را از مهربانی و کوچکی کن بر ایشان و بگو ای پروردگار من، رحمت خود را شامل پدر و مادرم گردان، هم‌چنان که پرورش دادند مرا در کوچکی» (همان، ص ۳۰۹). مردم گیلان بر این باورند که پدر یا مادر اگر بر دست فرزند آب بریزند، کودک در سن پیری، دچار رعشه می‌شود؛ یعنی آب ریختن بر دست فرزند را نیز جایز نمی‌دانند و این برگرفته از آموزه‌های قرآن است که به احترام، احسان و تواضع به پدر و مادر تأکید می‌کند.

برخی از باورها ریشه در فرهنگ و مذهب این سرزمین دارند، مانند دست نبردن در جیب شوهران، سخن نگفتن به هنگام خوردن غذا، خیرات دادن و درست نشستن دختران.

مردم، پدیده‌ها، کارها و رفتارهای غیرعادی را به فال نیک و بد می‌گیرند، رفتارهایی مانند پشت و روپوشیدن پیراهن و یا پشت و رو سرکردن چادر.

کلام و سخن در دوره‌ی پیدایش مذهب توحیدی برای انسان مقدس بود. در باب اول کتاب مقدس انجیل یوحنا می‌خوانیم که «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود، همان در ابتدا نزد خدا بود...». در آیه‌ی یک سوره‌ی قلم حق تعالی می‌فرمایند: «قسم به لوح نور که نامش نون است و قسم به قلم که کمک زندگانی بنی آدم است...» (یاسری، ص ۴۲۰).

اعتقاد به قدسی بودن خط در گیلان هم وجود دارد. به باور مردم می‌باید به کتاب و خط حرمت گذاشت، نباید کتابی را لگد و از روی آن عبور کرد یا دست‌نوشته‌ای را سوزاند، باید کتاب را پس از مطالعه بست. بسیاری از باورها هیچ ارتباطی به دین و اسطوره ندارند و ریشه و منشأ آن‌ها بر ما پوشیده است. برخی از این پندارها مانند تقسیم روز و ماه به سعد و نحس، پس از اسلام، از فرهنگ اعراب جاهلی در این منطقه و سراسر ایران نفوذ کرده است.

در ادیان مزدایی، تاریکی از دیوان و اهریمنان است و به مقابله با روشنایی می‌آید که پدیده‌ای مینویی است. در باورهای گیلان نیز روشنایی و تاریکی، روز و شب چنین نقش و ویژگی در زندگی مردم دارند. در گیلان با این که غذای اصلی مردم به ویژه در مناطق جلگه‌ای، برنج است، نان حرمت ویژه‌ای دارد، چون نان از گندم به دست می‌آید و گندم

گیاهی بهشتی است. خداوند در آیه ی ۳۵ سوره بقره می فرماید: «وگفتیم ای آدم تو و زنت (حوّا) در بهشت بمانید و بخورید از اطعمه بهشت رایگان و بی زحمت هر جای بهشت که می خواهید بروید ولی نزدیک نشوید به این درخت گندم...» (یاسری، ص ۶). در دین مزدایی نیز آمده است که گندم، سرور غلات سبدرانه، و ارزن تابستانی، سرور غلات دانه کوچک است (فرننج دادگی، ۸۹).

اعضای بدن انسان

آدم، آه و دم است. او با همه ی توانایی، عقل، درایت و ذکاوت خویش، ناپایدار، نامقاوم و فانی است و به اندک ضربه ای قالب تهی می کند. سر بزرگ او، نشانه ی بلاهت است، البته برخی این را نشانه ی شانس و ثروتمندی می دانند. دست های بزرگ او نشانه ی بخشندگی و پاهای بزرگ او نشانه ی رفاه و آسودگی است؛ پای بزرگ در خانه ی بزرگ می رود. اگر پنجه ی پای کسی در موقع راه رفتن به پاشنه ی پای نفر جلویی بخورد، دو نفر باید با هم دست بدهند، وگرنه بین آن ها دعوا می شود. اگر پنجه ی پای کسی به جایی گیر کند و سکندری بخورد، باید هفت قدم به عقب برود و سپس به راه خویش ادامه دهد، اگر این کار را نکند، زمین از او طلب کار می شود و او را به زمین خواهد زد (ابا تر صومعه سرا). خاریدن کف پا، نشانه ی در پیش بودن سفر است (خوشابر تالش). بغل کردن دو دست بدشگون است و سبب بروز واقعه ی ناگوار می شود. غالباً در گذشته، شرکت کنندگان در عزاداری چنین حالتی به خود می گرفتند. داشتن خال سیاه در زمینه ی سفید چشم و یا خال سفید در سیاهی چشم، نشانه ی شورچشمی است. برخی خالی روی پلک چشم را نیز نشان شورچشمی می دانند.

لرزشِ پلکِ چشم، نشانه‌ی رویدادی است. اگر چشم راست بلرزد، اتفاق نیک و اگر چشم چپ بلرزد، اتفاق ناگوار است.

زنگ زدن گوش، اخطار مرگ است. آن‌که در گوش خود زنگ می‌شنود، باید در دل بگوید: حق است لا اله الا الله، محمداً رسول الله (ص)، علیاً ولی الله، برخی این عبارت را سه بار تکرار می‌کنند، برخی زنگِ گوش را نشانه‌ی رسیدن خبر می‌دانند. (خوشابر رضوان شهر، ۱۳۵۳).

اگر گوشِ دختری را با سوزنی که در خونِ گوسفندِ قربانی فرو برده شده سوراخ کنند و یا پیش از سوراخ کردن نرَمه‌ی گوش را با خونِ گوسفندِ قربانی بمالند، آن دختر باهوش می‌شود.

دندان‌های پیشین نشانه‌ی فراخ روزی بودن است. فشردگی و روی هم قرار گرفتنِ دندان‌ها، نشانه‌ی تنگ‌دستی است. اگر تازی از ابروکنده شود، آن را به سر می‌نهند تا موی ابرویشان، مانند موی سر پُریشت شود (نالکیاشر لنگرود).

اگر پدر یا مادر، بر دست فرزند خود آب بریزند تا او دست خویش را بشوید، فرزند در پیری دچار رعشه می‌شود.

دستِ فرزندِ اوّلِ خانواده سبک است. اگر او اعضای دردناک پدر و مادرش را بمالد، درد بر طرف می‌شود (بارکوسرای لاهیجان).

درد شقیقه (گیجگاه) کسی، نشانه‌ای این است که پشت سر او سخن می‌گویند. درد شقیقه‌ی راست نشانه‌ی سخن گفتن از خوبی‌ها و دردِ شقیقه‌ی چپ نشانه‌ی سخن گفتن از بدی‌هاست. در این حالت باید دست بر شقیقه‌ی دردناک نهاد و نام کسانی را که گمان می‌رود در حال غیبت‌اند را بر زبان آورد. اگر با آوردنِ نامِ کسی درد بر طرف شد، او سرگرمِ سخن گفتن بوده است. البته گیجگاه زمانی درد می‌گیرد که روز نباشد و در میان

غیبت‌کننده و غیبت‌شونده رودی جاری نباشد.

دهن دره به تنهایی، نمی‌تواند سفر کند و یا از قبرستان بگذرد، به همین سبب تا کسی دهن دره کند، دیگری نیز دهن دره می‌کند تا دو دهن دره با هم سفر کنند.

خاریدنِ دماغ کسی، نشانه‌ی این است که بد او را می‌گویند. خاریدن کف دست، نشانه‌ی پول دار شدن است؛ کف دست کسی اگر بخارد، بر کف اش پول نقره می‌بارد. در گیلان باور دارند که اگر کف دست راست کسی بخارد پول دار و با اگر کف دست چپ کسی بخارد، مفلس می‌شود. خاریدن گوش راست، نشانه‌ی آفتابی شدن هواست؛ گوش آفتابی‌ام می‌خارد؛ فردا آفتابی خواهد بود (شرق گیلان). خاریدن گوش چپ، نشانه‌ی باریدن باران است؛ گوش بارانی‌ام می‌خارد؛ فردا باران خواهد بارید (شرق گیلان). اگر نوزاد شب به دنیا بیاید، پای او سنگین است. کسی که در شب به دنیا آمده است. اگر در آغاز کار راه برود، کار سنگین می‌شود و دیر به فرجام می‌رسد. اگر نوزاد در روز به دنیا بیاید، پای او سبک است. کار را با قدم زدن او آغاز می‌کنند تا به زودی پایان پذیرد.

کسی که در موقع خواب، زانوانش را روی سینه و شکم خویش جمع کند، خسیس است و ثروتمند می‌شود. کسی که طاق باز می‌خوابد و دستانش را روی سینه‌اش می‌نهد، دست و دل باز است. دَمَر خوابیدن سبب می‌شود که شخص خواب‌های پریشان ببیند.

اگر موی سر زنان در موقع شانه کردن بر زمین بریزد، سبب کچلی یا کم پشتی موی می‌شود (گشت گوراب فومن). استفاده کردن از شانه‌ی دیگران موجب ریختن موی سر می‌شود. اگر اجباری در کار باشد، باید پس از به کار بردن، دندانه‌ی شانه را به دندان گرفت (رشت).

اگر مار، موی زن یا دختری را به لانه خود ببرد، آن زن یا دختر دیوانه می‌شود. شانه کردنِ سر با شانه‌ای که یک یا چند دندان‌اش شکسته است، سبب فقر و تنگ دستی می‌شود و نکبت می‌آورد.

هرگز در خانه‌ی همسایه یا در میهمانی ناخن نمی‌گیرند، باور دارند با این کار نکبتی را به صاحب‌خانه می‌دهند. در این باره می‌گویند: سگ در خانه‌ی همسایه پشم نمی‌اندازد (رشت).

اگر قبل از یک سالگی ناخن کودک را بگیرند، کودک به هنگام جوانی، دزد می‌شود. خال‌های روی ناخن، نشانه‌ی خوش‌بختی است (طاس‌کوه ماسال). زیاد خوردنِ سیر، پیاز، تُرَب و امثال آن، سبب رشد بیش از حد ناخن می‌شود (دوآب سر صومعه‌سرا).

اگر ناخن کودک چند ماه پس از تولد بیش از حد بلند شود و بخوانند آن را بگیرند، به دست راست کودک قلم و به دست چپ او پول می‌دهند. باور دارند که در این صورت کودک باسواد و ثروتمند می‌شود.

ناخن جزئی از بدن انسان است، نباید آن را در طبیعت رها کرد، بلکه باید آن را مانند جسد مرده‌ای در کاغذ پیچیده و دفن کرد (پوندان شفت). چیدن ناخن در شب، سببِ فزونیِ دشمنان می‌شود و بدشگون است (نصفی رودبار زیتون)، این کار از عمر آدمی می‌کاهد (باغبانان فومن). اگر مجبور به انجام چنین کاری باشند، برای رفع بلا و نحوست بر ناخن‌های گرفته شده به طور نمادین تف می‌کنند (رشت). آن‌که در خانه‌ات سرش را شانه می‌کند، دوست تو و آن‌که ناخن خود را می‌گیرد، دشمن توست (هشتپر تالش).

ریختن ناخن در زیر دست و پا، سبب دعوا و نزاع بین کسانی می‌شود که از رویش می‌گذرند (رشت). بیش از حلول سال، باید ناخن‌ها را کوتاه

کرد. در اولین روز سال، ناخن گرفتن سبب از دست رفتن ثروت می شود (کدوسرای کوچصفهان). گرفتن ناخن سال کهنه در سال تازه، سبب بیماری و دل تنگی می شود (کوده صومعه سرا). کندن ناخن با دندان، فقر و تنگ دستی می آورد (کیارمش اشکور رودسر). ناخن چیدن در روز یکشنبه، شانس می آورد (فومن).

مرغی که ناخن آدمی را بخورد، مسموم می شود و هر کس تخم این مرغ را بخورد، خنازیر می گیرد (خورتاب سرای رحیم آباد). برخی باور دارند که خوردن تخم مرغی که ناخن آدمی را خورده است، سبب بروز دمل های دردناک در بدن می شود (چوشل سیاهکل). حتی خوردن گوشت چنان مرغی هم عوارضی از قبیل بروز دمل در بدن و یا بیماری خنازیر می شود (میکال سیاهکل).

با هم گرفتن ناخن شست دو دست، سبب بروز دعوا در خانه و تداوم آن می شود (آهندان لاهیجان). خوردن ناخن سبب بروز بیماری جوع در آدمی می شود.

زن، نوزاد، کودک

اگر زن چادرش را پشت و رو سر کند، به زودی به سفر خواهد رفت. برخی بر این باورند که شوهر چنین زنی بر سرش هوو خواهد آورد. اگر زنی در چهل شنبه، جوراب شوهرش را بشوید، زن و شوهر ثروتمند می شوند (گیلوی کوچصفهان). اگر زن پیراهنش را پشت رو بپوشد، می خواهد از شوهرش طلاق بگیرد (نشتکه ی خمام). زن اگر بدون اجازه در جیب شوهر دست ببرد، برکت خانواده از بین می رود (سوخته کوه آستانه ی اشرفیه).

اگر مردی از بین چند زن بگذرد، به ویژه در سحرگاه و هنگام رفتن به محل کار، حرفش بی ارزش می شود و نفوذ کلامش از بین می رود (هشتپر تالش). سحرگاه، به هنگام عبور از کوچه، اگر با زنی برخورد کنند، از طرف راستش می گذرند تا کارشان در سراسر روز راست آید (والی سرای شفت). دختران نباید در موقع نشستن، پای خود را دراز کنند، زیرا زنان آبستن چنین عادت‌هایی دارند و این کار برای دختران عیب است. اگر دختر یا پسری از راه رفته بازگردند و جای پای خود را بشناسند، به زودی نامزد پیدا می کنند و اگر نامزد داشته باشند، به زودی با او ملاقات می کنند (سوسان پشته‌ی لاهیجان).

دفن کردن موی دختر نابالغ، سبب خفتن بخت او می شود (جیره‌دهی لشت‌نشا). کوتاه کردن موی دختران در شب چهارشنبه سوری، موجب پُرپُشتی و بلندی مویشان می شود (گیگاسر صومعه‌سرا). اگر موی تازه عروس را با تخم شاهی پوست‌کنده، بر سر راه داماد چال کنند، سبب جدایی شان می شود (گوراب‌پس فومن).

روی زنبیل نباید نشست، اگر دختری روی زنبیل بنشیند، نامزدش را از دست می دهد، اگر نامزد ندارد، هرگز نامزدی پیدا نمی کند. اگر تازه عروسی بر روی زنبیل بنشیند، اولین بچه‌اش می میرد. اگر دختر یا پسر کوچکی روی زنبیل بنشیند، در جوانی معشوق خود را از دست می دهد (دوآب‌سر صومعه‌سرا).

مرد پیوسته، بر زن مقدم است. حتی لازم است که زن هفتاد ساله، به پسر پانزده ساله سلام کند (نشتکه‌ی خمام).

خواهر و برادری که به دنبال هم به دنیا آمده‌اند، به هم حسادت می کنند. مادر برای رفع حسادت، بدون آن که سخنی بگوید، با انبرداغ،

پای یکی از آن دو را اندکی داغ می‌کند (رودبسه لاهیجان). اگر کودکی، ناخواسته، با آبی که پیش از غذا با آن دست شسته‌اند، بخورد، باهوش می‌شود (لوحه‌سرای ماسال).

اگر به کودکی، تخم کبک بخوراند، لُپ‌هایش سرخ می‌شود (خرم کوه رودبار زیتون). خوراندن زرده‌ی تخم مرغ به کودکی که هنوز زبان باز نکرده است، سبب لکنت زبان وی می‌شود (لارسر صومعه‌سرا). برخی بوسیدن دهان کودکی زبان نگشاده را سبب الکن شدنش می‌دانند (رشت). اگر به کودکی که زبانش می‌گیرد، یک، سه، یا پنج تخم کبوتر بخوراند، زبانش باز می‌شود (رشت).

در خانه‌ای که نوزادی به دنیا آمده است، تا چهل روز، قند نمی‌شکنند، اگر بشکنند سر و صورت کودک جوش می‌زند (موس بیجار رودبار زیتون). اگر نوزاد در شب جمعه به دنیا بیاید، می‌میرد (خورتاب‌سرای رحیم‌آباد)، برای زنده ماندنش باید به اندازه‌ای وزنش پول صدقه داد. یا پیمان‌های برنج خرید و وقف عام کرد. برخی صدقه را به ماما می‌دهند (چاپارخانه‌ی خام). لبخند زدن نوزاد، بلافاصله، پس از تولد، نشانه‌ی شومی اوست.

اگر بخواهند لباس نوزاد به دنیاآمده را تا کنند، دگمه‌هایش را نمی‌بندند، چرا که باور دارند با بستن دگمه‌ها یا خودش در موقع تولد می‌میرد، یا مادرش زایمان سختی خواهد داشت (دوآب‌سر صومعه‌سرا). نباید کف پای کودکان را پیش از به راه افتادنشان بوسید، اگر چنین کنند، کودک دیر به راه می‌افتد یا قادر نخواهد بود از روی پل‌های باریک بگذرد (رشت).

بوسیدن پشت گردن نوزاد و کودک یکی دوساله سبب لوس شدنش می‌شود. گذشتن از روی کودک خوابیده، موجب کوتاهی قدش می‌شود.

در این حالت، باید بلافاصله برگشت.

نباید به کودک زبان نگشاده آینه نشان داد، چرا که لال می‌شود و یا می‌ترسد. اگر نوزاد در خواب بخندد یا لبخند بزند، فرشتگان سرگرم بازی با او هستند. کودک خفته را نباید بوسید، چرا که فرشتگان او را می‌زنند، یا دیر راه می‌افتد و یا در نخستین قدم برداشتن هایش، پی در پی زمین می‌خورد. گره زدن هر چیزی به گاهواره به جز نافه‌ی خشکیده نوزاد، سبب لاغری کودک می‌شود.

اگر کودکی آب ریزش دهان داشت، تخم مرغ تازه و گرم به دهان کودک می‌مالیدند. یا در روز جمعه، دایی کودک انگشت بزرگ پایش را به نیت قطع آب ریزش در دهان کودک می‌گذاشت.

برای این که کودکی لوس‌بازی را کنار بگذارد، پس مانده‌ی آبی را که بدان ظرف شسته بودند، از بالای سرش به حیاط خانه می‌ریختند. به کودکی که پی در پی مریض می‌شد، ابودردا می‌گفتند و اسمش را عوض می‌کردند تا بهبود یابد.

موی نوزاد را پس از چهل روز می‌تراشیدند و غالباً مو را دور نمی‌ریختند بلکه در بالش زیر سر کودک می‌ریختند تا کودک بی‌خواب نشود یا بسیار بخوابد. اگر کسی به هنگام به گاهواره بستن نوزاد، در اتاق باشد یا وارد شود باید آن قدر بنشیند تا نوزاد در گاهواره به خواب رود، اگر برود، خواب نوزاد را با خود می‌برد و کودک دیر به خواب می‌رود. اگر شیر مادر بر چهره یا هر جای بدن نوزاد پسر بریزد، بر آن جا مو نمی‌روید. نوزادان دختر را زودتر از چلگی می‌شستند تا کم‌جرات، حرف شنو و سر به راه شوند، اما پسران را چند روز دیرتر از چلگی می‌شستند تا با جرات و ترس شوند. کودکی که زودتر از موعد مقرر دندان در آورد،

دندان‌هایش بی‌دوام می‌شود و زود می‌ریزد. دندان سفیدِ کودکان نشانه‌ی بی‌دوامی و دندان زرد نشانه‌ی استحکام آن‌هاست.

اگر کسی از روی پاهای دراز شده‌ی زن آبستن رد می‌شد، می‌باید از راه رفته باز می‌گشت تا زن آبستن دچار سخت‌زایی نشود. در گذشته باور داشتند خوردن شفتالوی کرک‌دار برای زن آبستن خوب نیست، چرا که سبب پرمویی بدن نوزاد می‌شود. اگر زن آبستن شفتالویی را در دست بگیرد، نوزادش پرمو می‌شود. در آخرین ماه آبستنی، زن را از نشستن بر سنگ باز می‌داشتند، باور داشتند کیل یا پشت جنین کبود می‌شود.

دختران، چند ساعتی زودتر از پسران به دنیا می‌آیند و برای تولد شتاب دارند. حضور دختران را در اتاق زایمان سبب سخت‌زایی زائو می‌دانستند. اگر حضور دختری در اتاق زایمان ضروری بود، حتماً قسمتی از دامنش را چاک می‌دادند. زن آبستن به ویژه در آبستنی اول حق ورود به اتاق زایمان را نداشت، باور داشتند که اگر سخت‌زا باشد، سخت‌زایی خود را به زائو منتقل می‌کند و اگر زائو سخت‌زایی باشد، سخت‌زا به او منتقل می‌شود. اگر ورود ضروری بود، باریکه‌ی پارچه‌ای را به میج پای راستش می‌بستند و می‌گفتند: درد تو، مال خودت، درد زائویمان هم مال خودش.

ماما جفت نوزاد را به همراه چند میخ و مقداری اسپند، بلافاصله پس از زایمان، دفن می‌کرد، تا جن‌ها نتوانند آن را بدزدند و به نوازده یا زائو، گزند برسانند.

اگر در خانواده‌ای پیوسته پسر به دنیا می‌آمد، جفت آخرین پسر را به سگی ماده می‌خوراندند تا از آن پس، دختر به دنیا بیاید.

اگر نوازده پس از زایمان زرد می‌شد، گوشواره یا انگشتری مادرش را با سنجاق قفلی به پیشانی‌بندش می‌آویختند تا زردی‌اش رفع شود. این

گوشواره یا انگشتری را اما، مادر نوزاد می‌بایست از منزل پدری‌اش آورده باشد نه این‌که با پول شوهر و یا در خانه‌ی شوهر خریده باشد (لشت‌نشای رشت). وقتی ملاح نوزاد سفت می‌شود که بتواند کلمه‌ی سنگ را بر زبان بیاورد (رشت).

شب در حضور نوزاد سوت نمی‌زدند، باور داشتند سوت زدن در شب سبب جلب اجنه می‌شود و ممکن است اجنه به نوزاد یا زائو آسیبی برسانند. نوزاد را در طرف چپ مادر می‌خوابانیدند تا با شنیدن صدای قلب مادر، زودتر به خواب برود و زیاد گریه نکند.

غذا

اگر زن آبستن در دیگ غذا بخورد، سر بچه‌ای که در شکم دارد، بزرگ می‌شود، اگر با قاشق بزرگ (چمچه، ملاقه) پلو بخورد، دهان بچه‌ای که در شکم دارد، بزرگ می‌شود. اگر در مهمانی موقع غذا خوردن با دست، دانه‌های پلو به دست نجسید، میزبان از غذا دادن راضی است. اگر دختری بیش از حد در غذا نمک بریزد، نشانه‌ی آن است که شوهر می‌خواهد. آخرین لقمه‌ی غذا، زور و قوت است، باید حتماً آن را خورد. از زمانی که سفره پهن می‌شود، فرشته‌ای بر آن موکل است، این فرشته بر یک پا در کنار سفره می‌ایستد و تا زمانی که سفره برچیده نشود، در همان حالت می‌ماند، ازین روی نباید در موقع غذا خوردن سخن گفت و خوردن را طولانی و زحمت فرشته‌ی موکل پروردگار را زیاد کرد. این باور دینی است و ازین راه در ذهن مردم رسوخ کرده است.

اگر در موقع غذا خوردن، لقمه از دست کسی بیفتد، مردگان او منتظر خیرات‌اند، یا مسافری در راه است. در شب جمعه، بعد از غذا، کفگیر پلو

را نمی‌شویند تا برکت سفره‌شان شسته نشود (نیلوی رحیم‌آباد رودسر). دست شستن در ظرفی که در آن غذا خورده یا پخته شده است، موجب کوتاهی عمر می‌شود (فشتکه‌ی خمام).

پس از جمع کردن سفره‌ی شام، نباید آن را در حیاط خانه تکاند، زیرا عطر غذا سبب ناراحتی اجنه می‌شود و آنان به تکانده‌ی سفره آزار می‌رسانند و بیمارش می‌کنند (ضیابر صومعه‌سرا).

اگر در شب، سفره‌ی شام را در حیاط خانه بتکانند، خرده‌های نان و دانه‌های پلو، تا سحرگاه صاحب‌خانه را نفرین می‌کنند و ممکن است به صاحب‌خانه گزند برسد (سیاهمزیگی شفت)

اگر پیش از خوردن غذا زلزله بیاید، همه چیز گران می‌شود و اگر پس از صرف غذا زمین بلرزد، ارزانی در راه است (چابکسر رودسر).

اگر کسی بعد از رفتن به خانه‌ی تازه، به خویشان و آشنایان سور ندهد، بی‌گمان در آن خانه به آسودگی زندگی نخواهد کرد (آلیان فومن).

اگر کسی که هنوز ازدواج نکرده است، ته دیگ (سُخته) زیاد بخورد، حتماً در عروسی‌اش باران خواهد بارید.

خوردن پی‌درپی چند غذا که در عرف عام دارای طبع سرد است، سبب مرگ ناگهانی می‌شود. می‌گویند اگر می‌خواهی بدون بهانه بمیری، ماست، برنج نیم‌رس و هندوانه بخور.

اگر دو نفر در یک ظرف غذا بخورند، عقل هم را می‌دزدند، در گذشته‌های دور این عمل نشانه‌ی همدلی و دوستی شدید بود.

کاسه یا بشقابی را که با آش و امثال آن برای خانواده می‌آورند، نشسته باید پس داد و گرنه دوستی طرفین از بین می‌رود.

نان برکت خداست و سخت مورد احترام و توجه، هرگونه بی‌احترامی

به آن، عقوبتی سخت دارد. پا به طرف سفره‌ی نان، دراز کردن، لگد کردن و آلودنِ نان موجب از بین رفتن برکت می‌شود.

اگر تکه نانی را در راه می‌دیدند، آن را بر می‌داشتند، می‌بوسیدند و به کناری می‌نهادند تا زیر پا نماند و به آن بی‌احترامی نشود. بریدن نان با چاقو و قیچی را سبب قطع شدن برکت خانه می‌دانستند، نان را با دست تکه تکه می‌کردند. نان را هرگز به سوی کسی پرت نمی‌کردند، اگر چنین کاری لازم می‌شد، نان را می‌بوسیدند و از شخصی که نان را به طرفش پرت می‌کردند، پوزش می‌خواستند.

تُنگ و لیوان‌های آب را بر سفره و در کنار نان و پلو قرار نمی‌دادند و باور داشتند که این کار شراب‌خوران است و سبب رفتن برکت از خانه می‌شود. برای پُلو هم چنین احترامی قائل بودند و از نان و پلو به عنوان برکت خدا یاد می‌کردند و می‌کنند و در بسیاری اوقات بی‌احترامی به آن‌ها را سبب کوری می‌دانستند. به نان و پلو به عنوان برکت خدا قسم می‌خوردند.

لباس

دوختن پارگی لباس یا دوختن دگمه، در حالی لباس بر تن است، سبب کم‌عقلی می‌شود. اگر ضرورتی برای دوختن دگمه و پارگی لباس باشد، دوزنده باید گوشه‌ای از آن لباس یا قطعه‌ای چوب را تا پایان دوخت و دوز به دندان بگیرد (ناو نارنج دول‌آسالم، خوشابر رضوان‌شهر). برخی باور دارند، کسی که لباس خویش را در حالی که پوشیده می‌دوزد، عقلش را به لباسش می‌دوزد و فراموش کار می‌شود (بجاریسته سر لاهیجان).

اگر پارچه‌ی درحالِ دوخته شدن، بی‌اختیار از دست خیاط بیفتند نشانه‌ی آمدن مشتری تازه است (سه‌سار صومعه‌سرا).

شعبده‌بازان و تردستان در محفلی که یکی شلوار زیر خود را پشت و رو پوشیده است، قادر به چشم‌بندی نیستند.

اگر کلاه پسری را بر سر دختر بگذارند، موی دختر کم پشت می‌شود و یا می‌ریزد (باغبانان فومن). پیش از به تن کردن لباس نو، تکه‌ای آهن یا جسمی آهنی مانند انبر را از داخل آستین یا پاچه‌ی شلوار آن عبور می‌دهند تا پروام شود (فخرآباد لشت نشا).

زین خانه، ریسمانِ رخت را در جایی می‌بندند که مرد خانه از زیرش عبور نکند، اگر مرد خانه از زیر ریسمانِ لباس بگذرد، بر کارش گره می‌افتد، یا به زودی بی‌کار می‌شود (رشت)، رد شدنِ مردان از زیر تارهای عنکبوت هم، چنین حالتی دارد.

عوضی بستن دگمه‌های لباس، از پول‌دار شدنِ صاحبش خیر می‌دهد (فشتکه‌ی خمام). اگر دگمه‌های لباس را پیش از تا کردن ببندند، صاحبش تنگ‌دست می‌شود (کول ده فومن).

کفش

اگر کفش موقع در آوردن وارو بر زمین بیفتد، بختِ صاحبش به خواب می‌رود (نفوت آستانه‌ی اشرفیه). اگر کفش‌ها بعد از درآوردن، روی هم بیفتند، صاحب آن‌ها به زیارت می‌رود (سرشکه‌ی لاهیجان)، برخی باور دارند که در این حالت غیبِ صاحب کفش را می‌گویند (گسکمین جان شاندرمن). اگر کفش پس از درآوردن از پا، دَمَر بر زمین بیفتد، دشمنِ صاحب کفش فراوان می‌شود (گیلوی کوچصفهان). اگر کفش‌های کسی در موقع راه رفتن به هم بخورد، به زودی پول‌دار می‌شود (رشت). اگر مردان پیراهن خود را پشت و رو ببوشند، دوستان آنان یک رنگ نیستند (زیرده خمام).

اگر نخ سوزن خیاطی در موقع دوخت و دوز، زیاد پیچ بخورد، خیاط در کودکی در معابر عمومی ایستاده و شاشیده است (ندامان صومعه‌سرا). وقتی سوزن را برای کسی نخ می‌کنند، باید دوزنده به نخ‌گره بزند تا گره در کارش نیفتد (رشت).

نشانه‌های آمدن میهمان

طنین آوای کش‌کش زاغی از فراز درختانِ خانه در سحرگاه؛
افتادن بی‌سبب هر یک از اثاث خانه مانند بست‌های لحاف و تشک، دوده‌ی چسبیده به سقف و کنده شدن و افتادن تکه‌ای از گِل یا گچ سقف اتاق بر سفره؛
ردیف شدن، ظروف غذا خوری بر سفره‌ی صبحانه، هنگامِ ناهار یا شام بدون آن‌که آگاهانه و از روی عمد باشد؛
جارو زدن کودکانِ خردسال به طور ناخودآگاه و به تقلید از مادرانشان، به ویژه اگر پسر باشند؛
اگر همیشه در اجاق از وسط می‌سوخت و به دو نیمه می‌شد و یکی از آن دو، عمودی قرار می‌گرفت؛
افتادنِ خوشه‌ای از دسته‌های بزرگِ شالی، که برای خشک شدن به داریست بالای اتاق آویخته شده بود (آستانه‌ی اشرافیه)؛
افتادن لقمه از دستِ صاحب‌خانه در موقع صرف غذا در سفره (روستاهای سیاهکل)؛
رها شدن کفگیر از دست کدبانوی خانه، ناخودآگاه، به هنگامی که سرگرم کشیدن غذا برای اهل خانه است (سیاه‌پیران فومن)؛
قرار گرفتن تکه‌ای از تفاله‌ی چای بر سطح استکان؛
بی‌وقت خواندن خروس و یا خواندنش در کنار اتاق یا فراز ایوان؛

آمدنِ مرغِ خانگی بر سر ایوان و بال بال زدن و تکاندن پره‌های خویش؛
ایستادن ماکیان بر یک پای و از ردیف خارج شدن یکی از پره‌ایش؛
قارقار کردن متوالی کلاغ ابلق در حریم خانه (شرق گیلان)؛
آواز خواندن کبک در حوالی خانه (کماچال لاهیجان و بیش‌تر روستاهای
کوهستانی شرق گیلان)؛
سر در پی هم نهادن و دعوا کردن گنجشکان در حیاط خانه؛
جداشدن تاری از موی سر بانوی خانه و آویخته شدنش روی پیشانی؛
خیره ماندن نگاه یکی از افراد خانواده به جایی؛
خاریدن پشت لب کسی که در حال پهن کردن سفره است؛
لرزیدن ناگهانی پلک یکی از چشمان کدبانو و یا مرد خانه؛
خوردن سر دو نفر، ناخودآگاه به هم، هنگامی که سرگرم کاری مشترک
هستند (اشکلک رحیم‌آباد رودسر)؛
خاریدن ریش مرد خانه، خبر از آمدن مردی و خاریدن سیل او خبر از
آمدن زنی به میهمانی می‌دهد (شرق گیلان).
اگر میهمان از راه رسیده، بلافاصله جورابش را در می‌آورد و بر تاقچه
می‌نهد، نشانه‌ی اقامت شبانه‌ی او بود (فشتکه‌ی خمام). اگر بعد از رفتن
میهمان بلافاصله خانه را جارو کنند، دیدار دوباره‌ی او به تأخیر می‌افتد.

دلایل بروز دعوا در خانواده

صدا دادنِ دسته‌ی کلید، ریختن فلفل سیاه کوبیده، تراشه‌ی مداد و قلم
و سوزانیدن پوست پیاز را سبب دعوا و مشاجره در خانه می‌دانند و
پیوسته دیگران را از این کارها منع می‌کنند.
باز و بسته کردن متوالی قیچی و صدا دادنش و هم‌چنین باز ماندن دهان

قیچی در حالی که روی زمین افتاده است، سبب بروز دعوا در خانواده می‌شود. برخی باور دارند که بازماندن قیچی نشانه‌ی بازماندن زبان و دهان دشمنان برای بدگویی از خانواده است، از این روی، دهانه‌ی قیچی را به نیت بسته ماندن دهان بدگویان و بدخواهان و دشمنان می‌بندند.

کتاب و دست‌نوشته

کتاب را نباید باز گذاشت و پی‌کاری رفت، چرا که شیطان کتاب را می‌خواند، اگر کسی که کتاب را باز گذاشته است، دوباره کتاب را بخواند، چیزی نمی‌فهمد.

گذشتن کسی از روی کتاب بازگذاشته و رها شده، سبب می‌شود که خواننده چیزی از مطالعه‌ی آن کتاب نفهمد. اگر کسی کتاب خود را لگد کند، دیگر چیزی از آن نخواهد فهمید. به هنگام مطالعه نباید چیزی خورد یا آدامس جوید، چون این کار سبب کندی ذهن و کمی حافظه‌ی خواننده می‌شود (مزدشت خمام، هنده‌خاله).

سوزاندن دست‌نویس کسی، سبب خرابی خط وی می‌شود (همان روستاها). برخی معتقدند که سوزاندن دست‌نویس کودکان موجب کندذهنی آنان می‌شود (زول‌پیران شفت). نوشتن به هنگام غروب آفتاب، سبب بدخطی می‌شود (چابکسر رودسر).

زمان

ماه: گرچه تقویم شمسی در کشور رسمیت دارد، اما توجه عامه‌ی مردم بیش‌تر به هلال، تربیع و بدر است. ماه در زندگی روزمره و مذهبی مردم تأثیری بسیار دارد.

مردم باور دارند که در اوّل هر ماه قمری، به هنگام دیدن هلال ماه، هر کاری که رخ دهد، تا آخر آن ماه چنان خواهد شد. باید به کارهای امیدوار کننده و شادی بخش پرداخت تا در سراسر ماه قمری، چنان شود.

در اوّل ماه قمری نه قرض می دهند نه می گیرند، زیرا مقروض بودن را کار پسندیده ای نمی دانند. کسی که قرض می دهد، اگرچه مبلغی را برای مدتی کوتاه، از دست می دهد، اما تا آخر آن ماه باید پول از دست بدهد. در اوّل ماه قمری به دکتر نمی رفتند، دارو نمی خریدند و از بیماران عیادت نمی کردند. از دعوا و مرافعه و درگیری پرهیز می کردند. به سفر نمی رفتند و از سفر بر نمی گشتند و سعی می کردند چیزی را نشکنند.

در صورت دیدن هلال، به کسی نگاه نمی کردند و سعی داشتند به آب که نماد روشنایی است، به درخت که نماد سرسبزی، طراوت و خرمی است، به نور، طلا، نقره یا فیروزه که نماد مال و ثروت است و امثال آن نگاه کنند، یا بخشی از قرآن کریم را بخوانند و صلوات بفرستند. باور داشتند اگر بلافاصله بعد از دیدن هلال، به کسی نگاه کنند، آن شخص، دچار سختی و گرفتاری می شود، چون هلال نزار می شود.

بعد از رؤیت هلال، هفت درخت را می شمردند، باور داشتند اگر پس از دیدن ماه نو به کسی نگاه کنند، دچار دُمَل می شود (فشته‌ی خمام). برخی تا قبل از شمردن ده درخت، به کسی نگاه نمی کردند و کسی را مورد خطاب قرار نمی دادند (تسیه‌ی خمام). برخی به چیزی مانند چاقو، داس، دهره می نگریستند و باور داشتند اگر به کسی نگاه کنند، مانند هلال زرد و نزار خواهد شد (کاجان سیاهکل). برخی سه مشت آب بر چهره می زدند و سه بار صلوات می فرستادند و آرزو می کردند که روسفید و تن درست شوند (توت کله‌ی علیای رودسر). برخی باور داشتند اگر پس از رؤیت هلال

به زن آبستن بنگرند چشم جنین چپ می شود (گوشلوندان فومن). برخی باور داشتند، نگاه کردن به کسی، پس از دیدن هلال، سبب جوش زدن چهره اش می شود (دوگور صومعه سرا). برخی این نگاه را سبب بدیمنی و نحوست می دانستند (صومعه سرا). برخی با کسی حرف نمی زدند، مگر آن که هفت درخت را شمرده باشند (وشمه سرای ماسال).

در شب سیزدهم و بیست و یکم هر ماه، امکان باریدن باران بسیار است. در اولین روز ماه قمری، چراغ خانه را روشن نگه می دارند تا در آن ماه، زندگی شان روشن، خوش و خرم بگذرد (سلاک جان گسکر محله و رضامحله رودسر). در روز اول ماه، اگر می خواستند چراغ خانه را خاموش کنند، آن را با فوت کردن خاموش نمی کردند، زیرا باور داشتند چراغ خوش بختی خانواده شان یکباره خاموش می شود. باور داشتند که اگر جوانان چنین کاری کنند چراغ عمرشان یکباره می افسرد (کوده صومعه سرا). دوختن و برش لباس را در روز اول، ماه قمری، سبب کم دوامی لباس یا کوتاهی عمر صاحبش می دانستند (سرشکه‌ی لاهیجان).

در روز اول ماه، لباس تازه نمی پوشیدند تا دوام لباس بیش تر شود. در اول ماه، لباس نمی شستند و باور داشتند که تیزی سر هلال، لباس را سوراخ می کند. یا لباس بید می زند و یا با گلی از آتش می سوزد. اگر کسی مجبور می شد در اول ماه لباس بشوید، مقداری برگ گزنه در آب می ریخت و آن گاه لباس ها را در آن می شست.

در روز اول ماه، صیفی نمی کاشتند، باور داشتند که محصول، کج و کوله می شود (تسبه خمام رشت).

ماه صفر را ماهی نامبارک و شوم می دانستند، در این ماه عروسی نمی کردند، مجلس شادی برپا نمی کردند و تخم زیر مرغ گرج

نمی‌گذاشتند (چک‌وور ضیابر).

خیاطی در روز عید قربان را سببِ خلیدن خار در پای حاجیانی که در مکه سرگرم برگزاری مناسک حج بودند، می‌دانستند (اشکلک رحیم‌آباد).

غروب: از هنگام غروب آفتاب تا در آمدنِ شب، آب نمی‌نوشیدند، باور داشتند که در آن هنگام مردگان آب می‌نوشند و اگر کسی در آن هنگام آب بنوشد، او را نفرین می‌کنند و دچار گرفتاری می‌شود. اگر کسی آن چنان تشنه بود که نمی‌توانست تا تاریک شدن هوا صبر کند، پس از نوشیدن، سه مشت آب از بالای سر، شانه‌ی راست و شانه‌ی چپ، به پشت سر می‌پاشید و هر بار صلواتی می‌فرستاد و بدون نگاه کردن به پشت، پی‌کارِ خود می‌رفت (میله‌سرا و وشمه‌سرای ماسال).

در هنگام غروب آفتاب (چراغ روشن) بیمار نباید دراز بکشد و یا در بستر باشد و گرنه بیماری‌اش به درازا می‌کشد. بهتر است بنشیند و پس از گوش فر دادن به اذان مغرب و دعای خیر کردن در حق بیماران و خودش دراز بکشد.

اول غروب (سزچراغ) نه قرض می‌دادند و نه قرض می‌گرفتند. مغازه‌داران نیز در این هنگام به مشتریان نسیه نمی‌دادند. پس از غروب آفتاب، به کسی نفت و نمک قرض نمی‌دادند مگر آن که قرض‌گیرنده با خود، سوزن یا سنجاقی می‌آورد و گرو می‌گذاشت (نشتکه‌ی خمام).

پس از غروب آفتاب همسایه‌ها چیزی به هم قرض نمی‌دادند، در صورت ناچاری، مقداری اسپند به همراهش می‌کردند تا قرض‌گیرنده آن را در خانه‌ی خود در آتش کند (کلنگستان صومعه‌سرا). پس از غروب آفتاب، بدون گرو گرفتن چیزی، آسیای دستی (دس‌آس) به کسی عاریه

نمی دادند. پس از غروب آفتاب، چیزی بیرون از خانه نمی دهند تا دچار بداقبالی و بدبختی نشوند. اگر مجبور باشند، فلزی از وام خواه به گرو می گیرند و پس از طلوع فجر یا سحرگاه به صاحبش پس می دهند (میله سرای ماسال). اگر پس از غروب آفتاب، چیزی قرض دهند، در فصل شالی کاری، گراز به مزرعه شان حمله می کند (لیف شاگرد صومعه سرا). گاه در موقع اذان ظهر، چیزی به کسی وام نمی دهند تا برکت از کف بیرون نرود (چوشل لاهیجان).

تولد نوزاد را پس از غروب آفتاب، نشانه‌ی سنگین بودن پای او می دانند (احمدسرگوراب شفت). در شب همیزم شکستن، فقر می آورد (دوآب سر صومعه سرا). پول قرض دادن در شب، سبب فقر وام دهنده می شود (چماقستان رودسر).

شب: آغاز هرکاری در شب، سبب طولانی شدنش می شود (آهندان لاهیجان). در شب، هیچ گونه جاندار و گیاه ریشه داری را نباید از خانه بیرون یا به کسی بخشید، به ویژه اگر صاحب جاندار و گیاه ریشه دار عزیزی در غربت داشته باشد، در صورت ضرورت، اگر کسی بخواهد چنین چیزهایی را از خانه بیرون ببرد، باید تخم مرغی در برابر بدهد اما، در روز، بیرون دادن جاندار و گیاه ریشه دار، آب و آتش اشکالی ندارد (رشت).

هنگامی که شب، در تشت غسل می کردند، آب غسل را تا روشن شدن هوا در اتاق نگه می داشتند و در حیاط خانه نمی ریختند، سحرگاه، لقمه‌ی نانی برای سگ خانه، در حیاط می انداختند و آب غسل را هم دور می ریختند تا غسل کننده، ناخوش نشود و سلامتی اش به خطر نیفتد (سیارودبار لاهیجان). جویدن آدامس در شب، مانند جویدن گوشت مرده

است. به دنیا آمدن کودک در شب، نشانه‌ی سبک دستی اوست (پسیخان رشت). اگر پای اولین بچه‌ی خانواده بزرگ باشد، سنگین هم هست (پوندان شفت).

اگر نوزاد در شب به دنیا بیاید، ترس و شجاع می‌شود و اگر در روز به دنیا بیاید، پیوسته از سیاهی خواهد ترسید (خشک‌نودهان فومن). همه‌ی کودکانی که در روزهای فرخنده به دنیا می‌آیند، سبک پا هستند. کاری که با قدم‌های آنان شروع شود، زود به پایان می‌رسد (کهنه رودپشت فومن).

به آینه نگریستن در شب، سبب کوری در سنین پیری می‌شود. اگر در شب به آینه نگاه کنند، بلافاصله می‌باید به سینه‌ی خود نگاه کنند (خشت پل صومعه‌سرا). برخی این کار را سبب پریشانی و دلهره می‌دانستند و برای رفع آن، آینه را سه بار بر بالای چراغ نفتی می‌گرداندند و بعد در آن می‌نگریستند (رشت). برخی نگریستن به آینه در شب را موجب کوتاهی عمر می‌دانستند و آینه را سه بار بر بالای آتش یا چراغ می‌گرداندند و بعد در آن می‌نگریستند (گالش کولام لنگرود).

خوردن کباب در شب بهاری، راه رفتن با پای برهنه بر شب‌نم در سحرگاه و نوشیدن آب چشمه‌ی کوهستان را سبب درمان بیماری می‌دانستند (خوشابر رضوان شهر).

اگر گوشت را کباب کنند، تکه‌ای به حیاط خانه می‌اندازند تا دهان اجنه آب نیفتد و به خانواده ضرری نرسانند (بالنگامی رحیم‌آباد).

هنگامی که در شب برنج را آرد می‌کردند، روی آرد نخ‌ی از ساقه‌ی خشکیده‌ی شالی می‌گذاشتند تا شیطان از آن نخورد، زیرا باور داشتند خوردن غذای دهان‌زده‌ی شیطان سبب بیماری می‌شود (احمدسرگوراب شفت، زیده‌ی فومن).

شب میری جانوران خانگی را نشانه‌ی رفع بلا از اهل خانه می‌دانند، باور دارند که بلا بر جانور فرود آمده است و او را به جای صاحبش کشته است (خورتاب‌سرای رحیم‌آباد).

روزهای هفته: روز شنبه نباید عروس به خانه آورد؛ شنبه کار، شنبه بار، شنبه عروس خانه نار. در روز شنبه، که آن را بدشگون می‌دانند، همه کاری می‌توان کرد جز عروس به خانه آوردن. این باوری عمومی در گیلان است زیرا معتقدند شنبه برگشت دارد و ممکن است سبب بازگشت عروس به خانه‌ی پدری بشود (درجلیدان لشت‌نشا). در روز شنبه به خانه آوردن عروس را سبب بگو مگو و درگیری با او می‌دانند.

لباس شستن در چهل شنبه‌ی پی‌درپی، موجب ثروتمندی است (بسا زکول رودسر). فروش گاو، گوسفند و بز در روز شنبه، دوشنبه و چهارشنبه شگون ندارد، چرا که گرگ به گله می‌زند (آلیان فومن). در روزهای شنبه و سه‌شنبه، عیادت کردن سبب بحرانی شدن بیمار می‌شود (اشکلک رحیم‌آباد).

روز شنبه چیزی از خانه بیرون نمی‌دهند تا برکتشان از دست نرود (امین‌آباد جمشیدآباد رودبار زیتون).

سه‌شنبه‌ها لباس تازه پوشیدن، موجب سوختن و ناقص شدن لباس می‌شود. چهارشنبه‌ی آخر هر ماه، نحس‌ترین روز آن ماه قمری است. چهارشنبه هم مانند شنبه برگرد دارد، نباید کاری را در این روز آغاز کرد، به سفر رفت و یا عروس به خانه‌ی شوهر فرستاد (نشرودکول سنگر).

شنبه و چهارشنبه، خانه‌ی آفتاب است. در این روز ممکن است برف و باران بند بیاید و هوا آفتابی شود. اگر شبِ اوّل چله‌ی زمستان چهارشنبه

باشد، زمستان آن سال سخت خواهد بود (فشتکه‌ی خمام). نمک دادن به گاوآن در چهارشنبه، سبب پرشیری آن‌ها می‌شود (سیگارود لنگرود). شب‌های شنبه و چهارشنبه، جوال خالی از خانه بیرون نمی‌دهند تا دام و مرغ‌هایشان تلف نشود (خورتاب‌سرای رحیم‌آباد رودسر). در روزهای شنبه، سه‌شنبه، چهارشنبه و جمعه، چهارپا به کسی نمی‌فروشد تا برکت دامداری‌شان از دست نرود (زیارتگاه سیاهکل). روزهای یک‌شنبه و پنج‌شنبه به ییلاق می‌کوچند و دیگر روزها را مناسب نمی‌دانند (همان روستا). دو‌شنبه و چهارشنبه به کسی مرغ نمی‌فروشند، اگر مجبور باشند بفروشند، مقداری از پرِ پس‌گردن مرغ و خروس را می‌کنند و در لانه‌شان می‌ریزند تا برکت بر جا بماند (بالنگای رحیم‌آباد رودسر). در شب‌های شنبه و چهارشنبه نخ نمی‌ریسند. باور دارند اگر چنین کنند، پریان به خوابشان می‌آیند و می‌گویند: شنبه ریسک، چهارشنبه ریسک، کم‌تر بریسد (حاجی‌سرای کومله‌ی لنگرود). خریدن و دوختن لباس عروسی و تخم‌زیرمرغ‌گرچ گذاشتن را در روزهای شنبه و چهارشنبه خوش‌یمن و مبارک نمی‌دانند، بهترین روزها را در این مورد، جمعه می‌دانند و باور دارند روز جمعه روز جمع شدن است (فشتکه‌ی خمام). در روزهای شنبه، چهارشنبه و جمعه به سفر نمی‌روند، باور دارند روز جمعه روز استراحت و روزهای شنبه و چهارشنبه قمر در عقرب است (گورج‌اشکور). آغاز هرکاری در روزهای شنبه و چهارشنبه موجب سخت‌به‌انجام رسیدن آن کار می‌شود. در این روزها فرآورده‌های دامی نمی‌فروشند و این کار را سبب بروز رویدادی ناگوار در گله می‌دانند (سیاه‌دوله‌ی شاندرمن).

اگر عضو خانواده‌ای شنبه یا چهارشنبه فوت کند باور دارند که مرگ در آن خانواده تکرار می‌شود و آن مرده در جهانِ باقی، چشم به راه یکی از نزدیکان خود می‌ماند. برای رفع این انتظارِ نامبارک، تخم مرغی را با متوفا دفن می‌کنند (گرگروود رودسر).

در روزهای شنبه و چهارشنبه تیز کردنِ داس، چاقو، کارد و تبر، سبب مرگ و میر دام‌ها می‌شود (خورتاب‌سرای رحیم‌آباد). ازین روی هرگز در این روزها داس نمی‌سایند.

کسی که برفراز درختان می‌رود و برای دام‌ها برگ می‌چیند یا می‌ریزد اگر در روزهای شنبه و چهارشنبه لباس نو بر تن کند، از درخت فرو خواهد افتاد (کیارمش‌اشکور).

در روزهای دوشنبه و چهارشنبه به تسلیت گویی بازماندگان تازه در گذشته نمی‌روند، باور دارند که برای بازماندگان متوفا اتفاق ناگواری خواهد افتاد (لاجان رضوان‌شهر).

روزهای چهارشنبه و جمعه، برای آغاز هیچ کاری مناسب نیست، در این روزها به وجین شالیزارها و یاوری (کمک کردن به یکدیگر) هم نمی‌روند (نویبجار محله‌ی لشت نشا).

شمع و چراغ افروزی در شب‌های فرخنده‌ی جمعه، سبب باز شدنِ بخت دختران می‌شود (حسین‌آباد فومن). شب و روز جمعه، متعلق به سیدهاست. در این شبانه روز، اگر اسپند به آتش کنند، سودش به سیدها می‌رسد (مسجد پیش‌آلیان فومن). اگر بخواهند در شب و روز جمعه، اسپند به آتش کنند، باید از سیّدی اجازه بگیرند (رشت). برخی از سه تا پنج و یا هفت سیّد اجازه می‌گیرند (دوآب‌سر صومعه‌سرا). در شب جمعه، اسپند دود و برنج برشته نمی‌کنند، باور دارند اسپند در شب جمعه ذکر خدا

می‌گوید و نباید آن را در آتش ریخت و برنج هم برکت خداست و نباید برشته‌اش کرد (سرشکه‌ی لاهیجان).

اگر زن یا مرد سالمندی در روز جمعه بمیرد، اطرافیانش بر او گریه نمی‌کنند بلکه تا سه روز خوشحال‌اند، زیرا باور دارند کسی که در جمعه بمیرد ثواب‌کار است و آنان از خدا می‌خواهند که دیگر نیکان آن‌ها را نکشد (کما مردخ صومعه‌سرا).

دوختن یا بریدن لباس در روز جمعه، موجب سوختن و ناقص شدن لباس خواهد شد (کوچصفهان). در روزهای چهارشنبه و جمعه به کسی دام نمی‌فروشند، اگر فروش ضروری باشد، دام را از گله جدا نمی‌کنند تا برکت از گله نرود (مُلَسکام فومن، مهدی خان محله‌ی ماسال).

لباس شستن در روز جمعه بدبختی و فقر می‌آورد، اگر مجبور به شستن باشند، اول دستمال سیدی را می‌شویند، بعد لباس‌های خود را (یوسف ده لاهیجان).

تولد نوزاد در روز جمعه، نشانه‌ی سنگینی پای او و در دیگر روزها نشانه‌ی سبکی آن است (آلیان فومن). اگر زنان روز و شب شنبه، در خانه سر خویش را بشویند، برای شوهرشان گرفتاری پیش می‌آید (کیارمش رودسر). اگر شب و روز سه‌شنبه سر بشویند، موی‌شان از رشد می‌افتد (کیارمش اشکور رودسر).

اگر در شب و روز چهارشنبه سر بشویند، به برادرشان بدی می‌رسد، مگر این که تنها یک برادر داشته باشند و در آبی که قرار است با آن سر بشویند، اندکی نمک بریزند (همان روستا). زنی که سر خود را می‌شوید، باید پای خود را هم تا زانو بشوید وگرنه هنگامی که می‌میرد، مردگان به او می‌گویند: سرشوی پانشوی دارد می‌آید (همان روستا).

شکستن ظرف در هر روزی از هفته، معنی‌ای دارد: در روز شنبه، در راه بودن میهمان (دوآب‌سر صومعه‌سرا)؛ در روز یک‌شنبه، رویدادی ناگوار برای یکی از افراد خانواده یا فامیل؛ در روز سه‌شنبه، به سفر رفتن یکی از افراد خانواده تا آخر هفته؛ در روز چهارشنبه، رخ دادن دعوایی تا پایان هفته؛ در روز جمعه یا پنج‌شنبه، به زیارت رفتن یکی از افراد خانواده یا فامیل (دوآب‌سر صومعه‌سرا).

در روزهای برفی آتش و کاه برنج (کولوش) به کسی نمی‌دهند، آمد ندارد (مهویزان گوراب زرمیخ).

کشاورزی و گیاهان

عالم نباتات تجلی‌گاه واقعیت‌های زنده و زندگانی است که هر چند گاه، یک بار تجدید می‌شود (الیاده، ص ۳۰۵). هر چه زنده، آفریننده، خلاق و در حال تجدید حیات دائمی است، به زبان رمزهای نباتی بیان می‌شود (همان، ص ۲۹۴). «درخت یا گیاه، هرگز به عنوان درخت یا گیاه مقدس نیست، بلکه به یمن بهره‌گیری از واقعیتی متعال، مقدس می‌شود» (همان، ص ۳۰۵). گیاه بخشنده‌ی جوانی جاودان و درمانگر همه‌ی بیماری‌هاست (همان، ص ۲۹۲). «همین مفاهیم زندگی و واقعیات مطلق که با گیاهان و نباتات تمثیل شده‌اند، مبین چیزی است که می‌توان بنا به تعریفی تخمینی و تقریبی، آن را مناسبات سرّی میان درختان و نوع بشر نامید. قطعی‌ترین مناسبات سرّی از این دست، ظاهراً گیاه تباری یا نسب بردن دودمان‌ها به نوعی گیاه و نبات است، بدین معنی که درخت یا بوته، نیای اساطیری قبیله تلقی می‌شود...» (همان، ص ۲۸۶).

در دین باستانی ایران، هورمزد (خالق) از آفریدگان مادی، پس از آسمان، آب و زمین، گیاهان را آفرید. گیاه را آفرید برای یاری گوسپند

سودمند، چه پنجم، گوسپند (چهارپایان سودمند) را برای یاری مرد پرهیزگار آفرید (فرنیغ دادگی، ص ۳۹). در این دین کسی که گیاه را آرامش بخشد یا بیازارد، امرداد بی مرگ که سرور گیاهان بی شمار است، از او آسوده یا آزرده بود (همان، ص ۱۱۶) و درباره‌ی تن مردمان می‌گوید که مو، همچون گیاه است (همان، ص ۱۲۳).

در کتاب شایست ناشایست درباره‌ی گیاه آمده است که انسان باید آب و گیاه را گرامی بدارد و برای آن‌ها باج بگیرد (شایست ناشایست، ص ۲۱۷). گیاه را نباید بی قاعده شکست و میوه را نباید به وظیفه‌ناشناس و بتران داد. اگر کسی نسبت به گیاه، حتی به شاخک کوچکی، گناهی مرتکب شود و آن را جبران نکند، هنگامی که از گیتی برود، مینوی همه‌ی گیاهان گیتی در پیش او به بلندی مردی می‌ایستند و او را به بهشت راه نمی‌دهند (همان‌جا). در مراسم و فنون کشاورزی، انسان به طور مستقیم در حیات گیاهان دخالت دارد. زندگی و قداست نباتات و رستنی‌ها برای بزرگ امری بیرونی نیست، بلکه وی در آن‌ها شریک است و تصرف می‌کند و از آن‌ها التماس‌ها و تقاضا دارد (الیاده، ص ۳۱۳).

در گیلان به پیروی از ادیان باستانی و دین اسلام، گیاهان موجوداتی مقدس‌اند که باید حرمت آن‌ها را پاس داشت. گاه گیاهان بیش از واقعیت وجودی‌شان مقدس‌اند و در واقع تجلی‌گاه امور قدسی هستند، مثل درخت‌های نظر کرده (آقا دار) که در سراسر گیلان پراکنده‌اند و مردم نیازهاشان را از آن‌ها می‌طلبند. برخی از گیاهان نیز مانند سیر و پیاز، ویژگی‌ها و کارکردهایی بیش از یک گیاه دارند و سبب پیش‌آمدها و کارهایی می‌شوند که فراتر از فعالیت‌های زیستی یک گیاه است. کشاورزان گیلانی، اغلب گیاهانی را که می‌کارند، چون خود می‌پندارند و

بیش‌تر ویژگی‌های خویش را برای آنان نیز قائل‌اند. بر اساس باوری، به هنگام شالی‌کاری، بعضی از رفتارها در اطراف شالیزار در کشت و کار تأثیرگذارند، مثل عطسه کردن و خمیازه کشیدن زنان شالی‌کار، گره زدن روسری یا سربند در شالیزار و قدم زدن به دور زمین، موقعی که شالی‌کاران مشغول کارند، این‌ها سبب تأخیر و طولانی شدن شالی‌کاری می‌شود.

بیان برخی از کلمه‌ها در زمان شالی‌کاری، در کار کشاورز تأثیر می‌گذارند و موجب تغییراتی در روند کار او می‌شوند، کلمه‌هایی مانند بستن، مو، مار، سنگ و خدا قوت.

به پندار برخی از کشاورزان، کشاورز و بعضی از گیاهان و دانه‌های رستنی، چنان با هم یگانه می‌شوند که گیاه از کشاورز و ویژگی‌های ظاهری او را الگو می‌گیرد و چون او می‌شود، مثلاً دانه‌های بلال همانند دندان‌های کشاورزی که آن‌ها را کاشته است، می‌رویند. از این رو، در گذشته، نمی‌گذاشتند کسانی که دندان‌هاشان ریخته بود این دانه‌ها را بکارند. نیز برخی از کشاورزان که دندان نامرتب داشتند، در موقع کاشت دانه‌ها سخن نمی‌گفتند و نمی‌خندیدند.

بعضی از بزرگان باور دارند که می‌توانند در روح مزرعه وارد شوند و در آن دخل و تصرف کنند؛ برخی از شالی‌کاران برای آسان کردن کار کشاورزی و تولید بیش‌تر، ریش خود را تا درو شالی نمی‌تراشند تا با ریش گذاشتن، علف‌های هرز شالیزار را در بند خویش درآورند.

شالی‌کاری

در روزهای فرد نباید کشت شالی (نشای بوته‌های نوبرسته) را آغاز

کرد، چراکه محصول کم می شود (کشکجان سیاهکل). اگر کف محل ریختن جو سفید باشد، محصول فراوان می شود اما اگر کف، چرکین یا تیره باشد، نباید انتظار محصول زیادی را داشت (کولشتاجان سیاهکل).

شکسته شدن ابزار شخم در شالیزار نشانه‌ی پرباری محصول شالی است (فشتکه‌ی خمام). اگر ابزار شخم شالیزار به هنگام عبور کسی از کنار کشتزار بشکند، از سنگینی پای عابر خبر می دهد. مردی که شالیزار را شخم می زند، نباید تا پایان کار ریش خویش را بتراشد، چراکه علف هرز شالیزار زیاد و کار زنان برای دو مرحله‌ی وجین سخت می شود (شولم فومن، چالکسر صومعه‌سرا). زمانی که مرد خانه سرگرم شخم زدن شالیزار است، زن نباید در خانه خیاطی کند، چراکه علف هرز کشتزار فراوان می شود. در این زمان، کسی نباید در محدوده‌ی شالیزار چیزی را گره بزند، تا گره به کار شالیزار نیفتد و کار به درازا نکشد (تکی تازه‌آباد تالش). اگر روسری یا سربند یکی از زنان شالی‌کار باز شود، باید برای گره زدنش از شالیزار بیرون برود، یا روی یک پایستد.

اگر ماکیان، که در فرهنگ ما مقدس‌اند، در زمان به آب کردن تخم جو (شلتوک) اندکی از آن بخورند، سال پرمحصولی در پیش خواهد بود (جوریکه‌ی خشک بیجار).

زنان شالی‌کار نباید در کشتزار دهن دره کنند و باید جلوی دهان خود را بگیرند چرا که کار شالیزار طولانی می شود (زیرده خمام).

شالی را در سحرگاه نشا و در عصر وجین می کنند، چرا که حضرت فاطمه‌ی زهرا، سلام الله علیها نیز عصرها وجین می کرد (پسیخان رشت). اگر کلاغ در شالیزار تازه نشاشده برود و در آن کند و کار کند، محصولی برنج در آن سال مرغوب و فراوان می شود (پاشاکی لاهیجان). اگر زاعی یا

کلاغِ ابلقی از فرازِ سرِ شالی کاران بگذرد و آواز بخواند، در آن روز برایشان یاور (کمک کار) خواهد رسید (سرابستان فون).

زنان شالی کار هنگام بلند کردنِ طبقه‌های جو کلمه‌ی سبک را بلند بر زبان می‌آورند تا کار به سبکی انجام شود و پس نیفتد (لولمان فومن).
اگر یکی از زنان شالی کار عطسه کند هم کارانش بلند می‌گویند، پیش پیش، تا کارشان پیش رفت کند. در گیلان، عطسه نشانه‌ی به تأخیر افکندن کار است (همان‌جا).

وقتی موی یکی از زنان شالی کار از زیر سر بند بیرون بیاید و آویخته شود، زنان برای آگاهاندنش کلمه‌ی مو را به زبان نمی‌آورند، بلکه به او می‌گویند: آن چه بر سر تو رویده، آویخته است (لولمان فومن)، چرا که باور دارند با به کار بردن این واژه کارشان آشفته می‌شود و دیر به پایان می‌رسد. اگر زنی بخواهد دریچه‌ی ورودی یا خروجی آب شالیزار را ببندد یا باز کند، می‌گویند: دریچه را بستم، دستم را بستم، تا دستش در کار سست و کند نشود.

اگر ماری را در مزرعه ببینند، نامش را بر زبان نمی‌آورند تا کار شالیزار چون قید مار دراز نشود، برخی باور دارند که اگر کلمه‌ی مار را بر زبان بیاورند، بر تعداد مار در شالیزار (بجار) افزوده می‌شود. به جای کلمه‌ی مار، دُم دراز می‌گویند.

آمدن سگ به شالیزار خیر از سرعت در انجام کارها می‌دهد. سگ در باور مردم گیلان سبک پی است.

در بجار به جای سنگ، ساییدنی می‌گویند. زنی که کار روزانه‌اش را در شالیزار تمام کرده، نباید به زنی که هنوز سرگرم کار است، خدقوت بگوید. با گفتن این جمله، خستگی خود را به او منتقل می‌کند. نباید

شالیزاری را که در آن زنان سرگرم کار هستند، دور زد. این کار سبب انتقال خستگی دور زننده به کارگران می شود. اگر پوست سیر را در جایی از شالیزار که علف هرز (ترش) فراوان می روید بپاشند، علف های هرز از بین می رود.

گیاهان

پوست سیر جادوست و نباید روی زمین ریخته شود، گذشتن از روی پوست سیر سبب مشاجره در خانه می شود. اگر پوست پیاز را روی زمین بریزند و مردی از رویش بگذرد، گره به کارش می افتد. سوزاندن پوست پیاز موجب ریزش باران می شود. سیر و پیاز را اگر بعد از چهارشنبه سوری بکارند، شیرین و اگر پیش از آن بکارند، تند و گزنده خواهد شد (پسیخان رشت). مردم باور دارند که سیر و پیاز تند و گزنده، بیش تر خاصیت دارد.

اگر پیش از غرس نهال انار، ریشه اش را بشویند، میوه اش شیرین خواهد شد (حومه ی رشت). اگر کسی در شب، زیر درخت انار بخوابد، جن ها بادش می زنند و فلج می شود (رشت).

سوزانیدن چوب شمشاد به عنوان همیشه، گناه است و عمر سوزاننده و خانواده اش کوتاه می شود (علی آبادسرای املش).

برای آن که گیاه نعنای در خانه پا بگیرد و اضافه شود، باید ساقه ی ریشه دارش را از باغ کسی که نعنای فراوان دارد، دزدید، اما با این کار ممکن است، باغ نعنای او بخشکد.

برداشت محصول صیفی را باید از روز جمعه آغاز کرد تا زیادتر بار بدهد. اگر باقلای مازندرانی را در روز جمعه بکارند، حاصلش دیرپز یا نیز

خواهد شد (پیربازار رشت). اگر سیر را در عصر پنج‌شنبه بکارند، پره‌هایش از خاک بیرون می‌افتد و ریشه‌دار نمی‌شود (کیارمش اشکور رودسر).

پیش‌بینی هوا

در گیلان پیش‌بینی هوا، هم به صورت کلی برای تمام سال و هم برای هر فصل، ماه، هفته، یا یک تا چند روز صورت می‌گرفت و پیران باتجربه در پیش‌گویی وضع هوا ید طولایی داشتند.

چهار روز اول سال تازه را چهارچهار می‌نامیدند و هر روزش را نشانه‌ی فصلی از سال می‌دانستند. چهارچهار را گاه از روز دوم تا پنجم فروردین محاسبه می‌کردند و روز دوم تا پنجم فروردین را نشانه‌ی فصلی از سال می‌دانستند. مثلاً اگر روز اول فروردین که نشانه‌ی فصل بهار بود، هوا بارانی و سرد می‌شد، باور داشتند که در آن سال، فصل بهار پر باران خواهد بود و بر همین قیاس دیگر روزهای چهارچهار و فصل‌های دیگر سال.

اگر درختان ازگیل فراوان میوه بیاورند، زمستان، سخت و پر برف می‌شود. اگر درختان لیلیکی (کرات) پیله‌ی فراوان بیاورند، زمستانی سخت در پیش است. اگر پیاز محلی دارای پوست چند لایه و کلفت باشد، زمستان پر برف و سخت خواهد بود.

اگر فصل پاییز، به‌ویژه پنجاه روز آخرش، که پاییز سرد نامیده می‌شود، پر برف و سرما بیش از انتظار باشد، زمستان، سبک، کم برف و خشک می‌شود. اگر در اوایل پاییز، باران بسیار بیارد و صدای امواج دریا، بلند باشد و تا فرسنگ‌ها شنیده شود، زمستان سختی در راه است (بندبن قاسم‌آباد رودسر).

اگر در فصل پاییز، گرازها دسته‌جمعی به مناطق جنگلی هجوم بیاورند و زمین را زیر و رو کنند و پوست تنه‌ی درختان را بخراشند، زمستانی سخت در پیش است. اگر در پاییز، گوسفندان پس از خوردن آب، پوست خود را بلرزانند، در زمستان برف فراوان خواهد بارید.

مرغان و خروسان اگر در پاییز به پوست درختان نوک بزنند و از آن بخورند، زمستان پر برف می‌شود (والی‌سرای رشت).

اگر در هنگام دروی شالی، کلاغ قارقار کند، شالی‌کاران دست از کار می‌کشند و لحظاتی درنگ می‌کنند، باور دارند درو کردن هماهنگ با قارقار کلاغ سبب بارندگی می‌شود (کلاچاه خمام).

تار تنیدن عنکبوت بر پی دروی شالیزار، که پس از درو برجا می‌ماند (آشکل)، خبر از سختی زمستان دارد.

نخستین باران سال تازه، اگر با رعد و برق همراه باشد، سراسر آن سال، کم باران خواهد بود. گل و شکوفه دادن درختان در پاییز سرد، نشانه‌ی در راه بودن زمستانی سخت است. اگر گاوان با شاخ خود گِلِ علفچر را بکنند، زمستان کم برف و باران خواهد شد (شولم فومن).

اگر شب یلدا مصادف با شب چهارشنبه شود، در زمستان برف سنگین خواهد بارید (فشتکه‌ی خمام).

باریدن برف ریز در چند روز اول زمستان، نشانه‌ی زمستانی سخت و باریدن برف درشت در آن هنگام، پیش درآمد زمستانی کم برف است (آهندان لاهیجان). اگر در موقع باریدن برف، گوسفندان از چرا بایستند، بارش برف سنگین می‌شود (تاس‌کوه ماسال). اگر برگ درختان تبریزی، به هنگام پاییز، از فراز شاخه‌های بالایی شروع به افتادن کند، زمستان سخت می‌شود (توتکی سیاهکل).

کتاب‌نامه

۱. ادیبی، حسین؛ زمینه‌ی انسان‌شناسی، تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۳.
۲. الیاده، میرچا؛ رساله در تاریخ ادیان، ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۲.
۳. باستید، روز؛ دانش اساطیر، ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران: اساطیر، ۱۳۷۰.
۴. بشر، محمد؛ افسانه‌ها و باورداشتهای مردم گیلان (پرنندگان)، رشت: انتشارات دهرسا، ۱۳۸۰.
۵. -----؛ افسانه‌ها و باورداشتهای مردم گیلان (جانوران)، رشت: انتشارات دهرسا، ۱۳۸۳.
۶. بویس، مری؛ تاریخ کیش زرتشت، ترجمه‌ی همایون صنعتی‌زاده، تهران: انتشارات صفی‌علی‌شاه، ۱۳۷۴.
۷. بهار، مهرداد؛ ادیان آسیایی، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۵ (الف).
۸. -----؛ پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۷۵ (ب).
۹. ترابی، علی‌اکبر؛ مردم‌شناسی، تهران: انتشارات نوبل، ۱۳۵۲.
۱۰. رضی، هاشم؛ آیین مغان، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۴.
۱۱. -----؛ جشن‌های آب، تهران: انتشارات بهجت، ۱۳۸۳.
۱۲. روح‌الامینی، محمود؛ مبانی انسان‌شناسی، تهران: انتشارات زمان، ۱۳۵۷.
۱۳. ریویز، کلود؛ درآمدی بر انسان‌شناسی، ترجمه‌ی ناصر فکوهی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۹.
۱۴. سگال، ایلین؛ چگونه انسان غول شد، ترجمه‌ی آذر آریان‌پور، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۱.
۱۵. شایست ناشایست؛ آوانویسی و ترجمه‌ی کتابیون مزداپور، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹.
۱۶. فرنغ دادگی؛ بُندهِشَن، گزارنده مهرداد بهار، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۹.

کتاب‌نامه / ۹۹

۱۷. ولاهوس، اولیویا؛ درآمدی بر انسان‌شناسی، گردآورنده سعید یوسف، تهران: نشر سپهر، ۱۳۵۷.

۱۸. هینلز، جان؛ شناخت اساطیر ایران، ترجمه‌ی ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۱.

۱۹. یاسری، شیخ محمود؛ قرآن مجید (خلاصة التفاسیر)، قم: انتشارات اسلامیة، ۱۳۶۳.

نمایه^۱

آیین سگ دید ۲۸	آ
آیین مانوی ۱۵	آب ۱۵ - ۱۸ - ۲۲ - ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۵، ۳۸، ۴۷،
آیینته ۱۵، ۱۶، ۷۲، ۸۵	۵۶ ۶۳ ۶۶ ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۸۱ - ۸۵ - ۹۰،
	۹۷، ۹۴، ۹۱
الف	آب حیات ۳۸
آباتر ۲۱، ۲۴، ۵۶، ۶۵	آبی (رنگ) ۱۸
آبر ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۲	آتش ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۳۳، ۳۵، ۴۰، ۴۵، ۵۲، ۵۴
آبرو ۶۶	۶۱ ۸۲ ۸۴ ۸۵ ۸۹ ۹۰
آبزار شخم ۹۳	آج بییشه ۴۷
آفاق ۴۳، ۴۴، ۷۸	آدامس ۸۴
احمدسرگوراب ۸۴، ۸۵	آدم (ع) ۶۲، ۶۵
ادبیات ایرانی ۳۰	آذرگشنسب ۲۸
ادبیات پهلوی ۲۹	آرد ۸۵
ادبیات هندی ۳۰	آریایی‌ها ۳۰، ۳۱
ادیان آسیایی ۱۵	آزارین ۲۴
ادیبی، حسین ۱۲	آستانه‌ی اشرفیه ۷۸
آذان ظهر ۸۴	آسمان ۱۳، ۱۴، ۱۷ - ۲۳، ۲۷، ۳۶، ۹۰
آذان مغرب ۸۳	آسیای دستی ۸۳
ارجاسب ۲۸	آش ۷۵
ارداویراف نامه ۲۸	آفتاب ۲۴، ۶۷، ۸۶
ارزن ۶۵	آق‌طی ۳۴، ۴۱
ازگیل ۹۶	آلیان ۶۰، ۷۵، ۸۶، ۸۹
اساطیر ایرانی ۱۷، ۱۸، ۲۶ - ۲۸	آهن ۲۲، ۷۷
اساطیر پهلوی ۱۷	آهندان ۴۴، ۵۶، ۶۹، ۸۴، ۹۷

۱. در این نمایه نام‌جای‌ها و کتب‌ها با حروف سیاه آمده است. ب.ر.

باورهای عامیانه مردم گیلان / ۱۰۲

افسانه‌ی جن و پری ۳۴	اساطیر زرتشتی ۱۴
افسانه‌ی عوج بن عنق ۳۴	اساطیر هندی ۲۸
الماس ۲۲	اسالم ۵۲، ۴۳، ۲۱
الماس نر ۱۴	اسب ۱۴، ۱۶، ۲۷، ۲۱، ۳۰، ۳۵، ۴۵ - ۴۷
الیاده، میرچا ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۲۶، ۲۹، ۹۰، ۹۱	اسب ابلق ۴۷
الیکایی ۳۵، ۳۶	اسب آخیال ۴۶
امام حسین (ع) ۴۰	اسب سرخ ۴۶
امام رضا (ع) ۴۴	اسب سفید ۲۸، ۴۶
امام زمان (عج) ۲۰	اسب سواری ۵۹
امرداد ۹۱	اسب سیاه ۱۸، ۲۱
امشاسپند ۱۵	اسب قره کَهَر ۴۷
امین آباد ۸۶	اسب کورند ۴۷
انار ۹۵	اسب کَهَر ۴۷
انبر ۷۰، ۷۷	اسب نر ۱۸، ۲۱
انجیل ۶۴	اسپند ۷۳، ۸۳، ۸۸
انسان ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۶۲	استر ۴۷
انسان نئاندرتال ۱۲، ۲۶	استکان ۷۸
انسان هورموساچی نیس ۲۶	اسرا (سوره) ۶۳
انشراح (سوره) ۳۷	اسطوره ۱۳، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۳۴
انعام (سوره) ۶۳	۶۴، ۹۰
انگشتر ۱۶، ۷۳، ۷۴	اسطوره‌شناسی اختری ۱۳
اوستا ۱۴، ۱۸، ۲۷، ۲۹، ۳۰	اسطوره‌شناسی پان بایبولونیسیم ۱۳
اهریمن ۱۷، ۱۹، ۲۷، ۶۰، ۶۴	اسطوره‌شناسی فلکی ← اسطوره‌شناسی
اهورامزدا (هرمز - هرمزد - هورمزد) ۱۴، ۱۷، ۲۷، ۹۰	اختری
ایزد ۱۵، ۱۹، ۲۷، ۲۹ - ۳۱	اسلام ۱۵، ۱۷ - ۱۹، ۶۲، ۶۴، ۹۱
ایزد باران آور ۱۷ - ۱۹	اشک جهان پهلو ۳۳، ۶۱
ایوان ۲۲، ۴۳، ۴۵، ۷۸، ۷۹	اشکرآب ۳۳، ۳۳
	اشکلک ۷۹، ۸۳، ۸۶
	افسانه ۱۶، ۱۷

ب	بازکوه ۴۳
بازکوه ۴۳	باد ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۳۹
بازکوه ۴۳	باران ۱۳، ۱۴، ۱۷ - ۱۹، ۲۱ - ۲۴، ۳۷ - ۴۱
بازکوه ۴۳	بقعه ۴۶، ۴۷، ۵۱، ۵۳، ۵۸، ۵۹، ۶۷، ۷۵، ۸۲
بازکوه ۴۳	بلال ۸۶، ۹۵ - ۹۷
بازکوه ۴۳	بلبل ۳۵، ۳۶، ۴۲
بازکوه ۴۳	بلوط (درخت) ۲۲
بازکوه ۴۳	بندبن ۹۶
بازکوه ۴۳	بندر انزلی ۴۹
بازکوه ۴۳	بندھشن ۲۷، ۶۲
بازکوه ۴۳	بوف ← جغد
بازکوه ۴۳	بویس، مری ۳۰
بازکوه ۴۳	بهار ۲۴، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۸۵، ۹۶
بازکوه ۴۳	بهار، مهرداد ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۸ - ۳۰
بازکوه ۴۳	بهرام (ایزد) ۲۸
بازکوه ۴۳	بهشت ۲۸، ۶۵، ۹۱
بازکوه ۴۳	بهمن (ایزد) ۲۹، ۳۰
بازکوه ۴۳	بید ۸۲
بازکوه ۴۳	بینی (دماغ) ۲۴، ۶۷
پ	پا ۴۱، ۴۶، ۶۵، ۷۰ - ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۲
پا ۴۱، ۴۶، ۶۵، ۷۰ - ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۲	پارچه ۲۲، ۴۰، ۴۸، ۷۳، ۷۶
پا ۴۱، ۴۶، ۶۵، ۷۰ - ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۲	پارچه‌ی پشمی ۵۸
پا ۴۱، ۴۶، ۶۵، ۷۰ - ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۲	پاشاکی ۹۳
پا ۴۱، ۴۶، ۶۵، ۷۰ - ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۲	پاییز ۲۳، ۲۴، ۴۱، ۴۲، ۹۶، ۹۷
پا ۴۱، ۴۶، ۶۵، ۷۰ - ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۲	پر ۴۳ - ۴۵، ۷۹، ۸۷
پا ۴۱، ۴۶، ۶۵، ۷۰ - ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۲	برگ ۸۸
پا ۴۱، ۴۶، ۶۵، ۷۰ - ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۲	برنج ۳۹، ۴۹، ۶۴، ۷۱، ۸۵، ۸۸ - ۹۰، ۹۳
پا ۴۱، ۴۶، ۶۵، ۷۰ - ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۲	برنج فطریه ۴۵
پا ۴۱، ۴۶، ۶۵، ۷۰ - ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۲	برنج نیم‌رس ۷۵
پا ۴۱، ۴۶، ۶۵، ۷۰ - ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۲	بره ۲۶
پا ۴۱، ۴۶، ۶۵، ۷۰ - ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۲	بره‌ی چهارشاخ ۵۳
پا ۴۱، ۴۶، ۶۵، ۷۰ - ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۲	بره‌ی کور ۵۲، ۵۳
پا ۴۱، ۴۶، ۶۵، ۷۰ - ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۲	بز ۲۷، ۳۱، ۵۲، ۵۳، ۵۸، ۶۰، ۸۶
پا ۴۱، ۴۶، ۶۵، ۷۰ - ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۲	بزغاله ۵۲

باورهای عامیانه مردم گیلان / ۱۰۴

تخم جو ۹۳	پرستو ۳۴، ۳۶، ۳۷
تخم شل ۴۵	پره سر ۳۱، ۳۴، ۴۵
تخم کبک ۷۱	پری ۴۶، ۸۷
تخم کبوتر ۷۱	پژوهشی در اساطیر ایران ۱۴
تخم مرغ ۱۴، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۸۲	پسر ۴۵، ۵۴، ۶۱، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۸، ۷۷
۸۸، ۸۷، ۸۴	پسر مجرد ۲۵
ترابی، علی اکبر ۱۲، ۲۶	پسیخان ۸۵، ۹۵
تُرب ۶۸	پشم ۵۲
تربیع ۸۰	پلت دشت ۶۲
تسیه ۸۱، ۸۲	پنجشنبه ۸۷، ۹۰، ۹۲
تشک ۷۸	پنیر ۳۳
تُف ۶۸	پول ۶۷، ۶۸، ۷۱
تقدیرگرایی ۱۷	پونیزی‌ها ۱۲
تگرگ ۱۸	پیاز ۶۸، ۹۱، ۹۵
تُنگ ۷۶	پیاز محلی ۹۶
توت کله‌ی علیا ۶۲، ۸۱	پیراهن ۶۴، ۶۹، ۷۷
توتکی ۹۷	پیربازار ۳۳، ۵۰، ۹۶
توتم ۲۶	پیرده ۲۴
توتون ۵۵	پیرکو ۵۲
نوسکا (درخت) ۲۲	پیله ۹۶
ته دیگ ۷۵	
تیر ← تیشتر	ت
تیشتر (تیر) ۲۷	تابستان ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۵۴، ۵۵
	تاس کوه ۶۱، ۹۷
ج	تاچه ۷۹
چارو ۷۸، ۷۹	تایلر، سر ادوارد ۱۲
جان‌گرایی (همزادگرایی - آنیمسیم) ۱۲	تبر ۸۸
جغد ۴۰، ۴۱	تبریزی (درخت) ۹۷
جمجمه‌ی گوزن ۵۴	تب سرد ۵۷

داماد ۷۰	خروس ۴۲ - ۴۵، ۸۷، ۹۷
دامن ۷۳	خروس بی محل ۴۳، ۷۸
دانش اساطیر ۱۳	خروس رنگین بال ۴۲
دانه ۹۲	خروس سفید ۴۲
دختر ۲۴، ۳۸ - ۴۰، ۴۶، ۴۹، ۶۴، ۶۶، ۶۸، ۷۰	خروس سیاه ۴۲
۷۲ - ۷۴، ۷۷، ۷۸	خروس قرمز ۴۲
در ۲۳	خری دول ۵۲
درجیلدان ۱۶	خزه ۵۳
درخت ۱۵، ۳۴، ۳۹، ۴۱، ۴۸، ۵۰، ۵۴، ۵۸، ۵۹	خسمنخ ۲۳
۷۸، ۸۱، ۸۸، ۹۰، ۹۷	خشت پل ۳۵، ۸۵
درخت نظر کرده ۹۱	خشکنودهان ۸۵
درواسپ ۳۰	خط ۸۰
دریا ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۵، ۴۴، ۴۶، ۹۶	خلیل سرا ۴۸
دست ۶۷، ۶۸	خماهن ۱۴
دستمال ۸۹	خنازیر ۶۹
دگمه ۷۱، ۷۶، ۷۷	خواب ۱۲
دماغ - بینی	خورتاب سرا ۴۳، ۴۴، ۶۹، ۷۱، ۸۶ - ۸۸
دُمَل ۶۹، ۸۱	خورشید ۱۳، ۱۵ - ۱۹، ۶۲
دندان ۶۶، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۹۲	خوشابر ۳۴، ۶۰، ۶۵، ۶۶، ۷۶، ۸۵
دوآب سر ۴۵، ۴۹، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۸۴، ۸۸، ۹۰	خوک ۲۶
دوده ۷۸	خیاط ۷۸
دوره‌ی ساسانی ۲۸	خیرات ۷۴
دوشاب ۴۸	
دوشنبه ۸۶، ۸۸	د
دوغ ۳۳	دارکوب ۳۷
دوگور ۸۲	دارو ۸۱
دهره ۸۱	داس ۲۳، ۸۱، ۸۸
دهن دره ۶۷	دالمن ۲۹
دیگ ۷۴	دام ۲۹ - ۳۳، ۸۷

رودسر ۲۴، ۲۳، ۲۴، ۳۴، ۳۴، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۴۹	دیلمان ۳۲، ۵۴
روز ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۴	دین مزدایی ← مزدا
۶۴ ۶۶ ۶۷ ۸۴	دیو ۱۶ - ۱۹، ۳۰، ۴۲، ۶۴
روز قیامت ۴۷	دیوار ۲۲، ۲۳، ۵۹
روسری ۹۲، ۹۳	
روشنان ۱۷	ذ
ریش ۷۹، ۹۲، ۹۳	ذی حجه ۱۶
ریگ و د ۱۸	ذی قعدة ۱۶
ریواس ۲۳	
ریویر، کلود ۱۲	ر
ریه ۴۴	رام ۲۹
	ربیع الاول ۱۶
ز	رجب ۱۶
زاغی ۳۸، ۷۸، ۹۳	رحیم آباد ۵۵
زرتشت (بیامبر) ۱۴	رساله در تاریخ ایران ۱۳
زرتشت (دین) ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۲۸، ۹۱	رشت ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۴۳، ۴۵، ۵۴ - ۵۶، ۶۷
زرد ۱۸، ۲۴	۶۸ ۷۱، ۷۷، ۷۸، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۹۵
زرکام ۲۱	رضامحله ۸۲
زگیل ۵۶، ۵۷	رضوان شهر ۳۱، ۳۴
زلزله ۷۵	رضی، هاشم ۳۰
زمزم ← آب حیات	رعد و برق ۱۴، ۱۸، ۲۲، ۲۳، ۵۸، ۹۷
زمستان ۲۳، ۳۷، ۴۱، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۵۹، ۸۶	رعشه ۶۶
۸۷، ۹۶، ۹۷	رما تیسیم ۵۸
زمین ۱۳، ۱۶ - ۱۸، ۲۲، ۲۷، ۶۵، ۹۰	رمضان ۱۶
زن ۱۶، ۲۵، ۳۲، ۴۳، ۶۳، ۶۸ - ۷۰، ۷۷ - ۷۹	رنگین کمان ۱۸، ۱۹، ۲۳ - ۲۵
۸۹، ۹۳، ۹۴	روح الامینی، محمود ۱۲
زن آبستن ۷۳، ۷۴، ۸۲	رودبار سرا ۴۸
زنیل ۷۰	رودبره ۳۲، ۳۳
زول پیران ۸۰	رودبنه ۷۱

سگ ۲۷-۲۹، ۵۲، ۵۴-۵۶، ۵۹، ۶۸، ۹۴	زیارتگاه ۸۷
سگال، ایلین ۲۶، ۱۱	زیارتگاه ۵۴
سگ ماده ۷۳	زیده ۶۰-۶۲، ۸۵
سلاک جان ۸۲	زیرده ۴۴، ۷۷، ۹۳
سنجاق ۷۳، ۸۳	
سنگ ۱۴، ۱۸، ۲۱، ۳۶، ۷۳، ۹۲	س
سنگ پشت ۲۷	سار ۳۷
سنگ چخماخ ۱۲	سارگر ۲۹
سنگ خوب ۴۶	ساونگای ۳۰
سوت ۷۴	سبز (رنگ) ۱۸، ۲۳
سوخته کوه ۶۹	سبزه ۱۶
سوزن ۶۶، ۷۸، ۸۳	سبزی ۲۳
سوستان پشته ۷۰	سبیل ۷۹
سوسک ۲۶	سپید (رنگ) ۱۹
سه سار ۵۱، ۷۶	ستاره ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۷
سه شنبه ۴۴، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۲	سحر ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۵۹، ۷۰، ۷۵، ۷۸، ۸۴
سیا پیران ۴۳، ۴۶، ۵۷، ۷۸	۸۵، ۹۳
سیار و دبار ۸۴	سر ۶۵، ۷۹، ۸۳
سیاوش ۲۸	سرابستان ۹۴
سیاه دوله ۳۱، ۳۴، ۸۷	سرخ (رنگ) ۱۸، ۴۰
سیاه سرفه ۵۴	سردرد ۵۵، ۵۶
سیاهکل ۷۸	سرشکه ۵۱، ۵۵، ۷۷، ۸۲، ۸۹
سیاهکل محله ۵۹	سرکه ۲۴
سیاه کوه ۵۲، ۵۳	سرسیوگ ← گاو هَدَیوش
سیاه گالش ۳۱-۳۳	سرسیوگ ← گاو هَدَیوش
سیاه گالش زدگی ← سیاه گالش	سفر ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۸۱، ۸۷، ۹۰
سیاهمزگی ۵۱، ۷۵	سفره ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۷۹
سید ۸۸، ۸۹	سقالسکار ۳۴
سیدسرا ۴۸	سقف ۷۸

شیر ۳۲، ۳۳، ۴۸، ۴۹، ۷۲، ۸۷
 شیرکش ۳۴
 شیرمحلّه ۳۴
 شیل سر ۴۹

ص

صاعقه ۱۸، ۱۹
 صدقه ۴۳، ۷۱
 صفر (ماه قمری) ۱۶، ۴۰، ۸۲
 صلوات ۱۵، ۲۰، ۲۴، ۸۱، ۸۳
 صومعه سرا ۸۲
 صیقل وندان ۵۶

ض

ضیابیر ۷۵

ط

طاس کوه ۶۸
 طلا ۱۶، ۸۱
 طویله ۳۲، ۵۰، ۵۱

ع

عاشورا ۴۰
 عروس ۴۶، ۴۷، ۷۰، ۸۶، ۸۷
 عسل ۲۴
 عصر ۹۳
 عقرب ۲۷
 علف ۵۵
 علف هرز ۹۲، ۹۳، ۹۵
 علی آباد سرا ۴۳، ۹۵

سیر ۶۸، ۹۱، ۹۵، ۹۶
 سیگارود ۸۷
 سیمبر ۵۵

ث

شاخ ۱۲
 شاخ گاو ۳۴، ۵۱
 شاخ گوزن ۵۴
 شالی ۲۳، ۴۸، ۷۸، ۸۵، ۹۲، ۹۳، ۹۷
 شانه ۶۷، ۶۸
 شانه به سر ← هدهد
 شایست نشایست ۱۵، ۱۶، ۹۱
 شب ۱۳، ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۵۹، ۶۰، ۶۸، ۷۵، ۸۳-۸۵، ۸۷، ۹۵

شب یلدا ۹۷

شتر ۲۸

شعبان ۱۶

شعبده باز ۷۷

شغال ۲۵، ۵۹

شفتالو ۷۳

شکارچی ۳۸

شلمان ۳۴

شمشاد (درخت) ۳۸

شمشیر ۱۶

شمع ۸۸

شنبه ۲۳، ۴۴، ۶۹، ۸۵، ۸۷-۹۰

شوال ۱۶

شولم ۵۱، ۵۳، ۹۳، ۹۷

شهاب ۱۷، ۲۰، ۲۱

عنکبوت ۷۷، ۹۷	قاشق ۷۴
عید قربان ۸۳	قاطر ← استر
	قالی ۵۶
غ	قبرستان ۱۶، ۲۰، ۶۷
غار ۱۲، ۲۶	قبیله ۵۸
غروب ۳۹، ۴۲، ۴۴، ۵۰، ۸۰، ۸۳، ۸۴	قرآن ۱۶، ۴۳، ۶۲-۶۵، ۸۱
غسل ۸۴	قصاب سرا ۴۸، ۵۱
	قلم (سوره) ۶۳، ۶۴
ف	قلیان ۲۷
فاخته ← کوکو	قند ۶۱، ۷۱
فاطمه‌ی زهرا (س) ۲۳، ۹۳	قوج ۲۸
فخرآباد ۷۷	قوج شاخ‌دار ۵۳
فردت فشو ۳۰	قورباغه ۲۷
فرشته ۱۷، ۲۱، ۷۲، ۷۴	قولنج ۴۶
فرشته‌ی یاران آور ۱۴، ۱۸، ۲۱	قیچی ۷۶، ۷۹، ۸۰
فرنغ دادگی ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۷، ۶۲، ۶۳	ک
۹۱، ۶۵	کاجان ۸۱
فروردین ۲۲، ۹۶	کارد ۸۸
فریزر ۱۲	کاسه ۷۵
فشته ۴۸، ۶۹، ۷۰، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۳	کباب ۸۵
۸۷، ۹۳، ۹۷	کیک ۷۱، ۷۹
فلز ۸۴	کیوتر ۲۶، ۳۴، ۳۹، ۴۰، ۷۱
فلفل سیاه ۷۹	کیوتر آبکش ۵۵، ۶۰، ۶۲
فومن ۶۹	کتاب ۸۰
فیروزه ۸۱	کته‌سر ۴۹، ۵۰
فیل ۲۶	کدوسرا ۲۴، ۶۹
ق	کریاس سرا ۳۳
قارچ ۲۳	کر، ۴۱

کوکو (فاخته) ۴۱	کژدم ۲۷
کولاک ۳۹	کسکمین جان ۷۷
کول ده ۷۷	کسما ۵۰
کولشاجان ۹۳	کشاورزی ۲۲-۲۵، ۳۰، ۳۱، ۹۱، ۹۲
کوه ۲۵	کشتی چاک ۳۳
کهنه رود پشت ۸۵	کشکجان ۹۳
کیارمش ۲۵، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۲، ۵۵، ۵۹	کشکرت ← زاغی
۸۸، ۸۹، ۹۶	کشل ۵۶
کیاسرا ۵۵	کفتار ۵۹، ۶۱
کیستان ۴۹	کفش ۷۷
کیلاک جان ۴۸	کنگیر ۷۴، ۷۸
کیومرث ۲۷، ۲۹، ۶۲	کلاچاه ۵۰، ۹۷
	کلاغ ۲۹، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۹۳، ۹۷
گ	کلاغ ابلق ۳۹، ۷۹، ۹۴
گالش کولام ۳۴، ۸۵	کلرم ۴۸
گاو ۱۸، ۲۷-۳۴، ۴۷، ۵۲، ۵۶، ۸۷	کل نادان ۳۴
گاو آبستن ۴۸	کلنگستان ۴۷، ۸۳
گاو جنگی ۵۹	کلید ۷۹
گاو ماده ۳۱، ۵۱	کلیسا ۴۴، ۵۸
گاو میش ۴۷	کماچال ۷۹
گاو میشبان ۴۹، ۵۰	کمامردخ ۸۹
گاو نخستین ← گاو یکتا	کوچصفهان ۲۴، ۴۸، ۴۹، ۸۹
گاو نر ۲۸، ۳۱	کوچی چال ۴۴
گاو هدیوش (سریسوگ - سریشوگ) ۳۰	کودک ۱۶، ۳۰، ۳۳، ۳۹، ۵۴، ۵۸، ۶۳، ۶۸
گاو یکتا ۲۷، ۳۰	۷۰-۷۳، ۷۸، ۸۵
گاهواره ۷۲	کوده ۴۸، ۴۹، ۶۹، ۸۲
گج ۷۸	کوزه ۴۲، ۵۲
گراز ۲۸، ۵۸، ۹۷	کوشال شا ۲۵
گراز ماده ۵۹	کوکنه ۴۴

گوشلوندان ۸۲	گراز نر ۵۸، ۵۹
گوشواره ۷۳، ۷۴	گربه ۵۵-۵۷
گوهردان ۴۶	گربه‌ی سیاه ۵۶
گیاه ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۲، ۴۴، ۹۰، ۹۱، ۹۲	گربه‌ی نر ۵۷
گیگاسر ۷۰	گردن ۷۱
گیل بام ۳۳، ۳۴	گردن‌بند ۴۶
گیلوا ۴۸، ۴۹، ۶۹، ۷۷	گرکروود ۸۸
	گرگ ۲۷، ۶۰، ۸۶
ل	گزنه ۸۲
لاجان ۸۸	گسکر محله ۳۴، ۸۲
لارسر ۷۱	گشت گوراب ۶۷
لاهیجان ۲۳، ۴۴-۴۶، ۴۸، ۵۱	گُل ۱۶
لب ۷۹	گِل ۴۱، ۶۲، ۷۸
لیاس ۷۶، ۷۷، ۸۲، ۸۶، ۸۸، ۸۹	گنجشک ۳۶، ۷۹
لیاس عروسی ۸۷	گندلات ۳۳
لیوندان ۵۲، ۶۸، ۸۵	گندم ۶۴
لحاف ۷۸	گنذر ۴۸
لسمان، ه ۱۳	گوراب پس ۴۶، ۷۰
لشت‌نشا ۷۴	گورج ۸۷
لفنجان ۵۵	گوروشون ۲۹، ۳۰
لنگرود ۲۵، ۳۴	گوزن ۵۳، ۵۴
لوحه‌سرا ۷۱	گوزن نر ۳۱، ۵۳
لوشاده ۴۹	گوساله ۳۲، ۳۳، ۴۷، ۴۹
لولمان ۵۱، ۵۲، ۹۴	گوساله‌ی ماده ۴۸
لوی-برول ۲۹	گوساله‌ی نر ۴۸، ۴۹
لهراسب ۲۸	گوسفند ۱۵، ۲۷-۲۹، ۳۱، ۳۶، ۵۲، ۵۳، ۵۸
لیالستان ۲۳	۶۰، ۶۶، ۹۰، ۹۱، ۹۷
لیشک ۳۳	گوسفند قریانی ۶۶
لیف شاگرد ۸۴	گوش ۶۶، ۶۷

مشی ۶۲	لیلیکی ۹۶
مشیانہ ۶۲	لیوان ۷۶
مکہ ۸۳، ۳۶، ۳۴	
ملانزی‌ها ۱۲	م
ملخ ۲۷	مار ۹۴، ۹۲، ۶۸، ۳۵، ۲۷، ۱۶
مُلَسکام ۸۹	ماسال ۴۵، ۴۳، ۲۲
ملک‌رود ۵۰، ۴۹، ۳۴	ماست ۷۵
مو ۲۴، ۶۷، ۵۵، ۶۶، ۷۰، ۷۲، ۷۷، ۷۹، ۸۹، ۹۱	ماشک ۲۰
۹۲	ماکلوان ۶۲، ۵۳، ۵۲، ۳۵
مور ۲۷	مالفجان ۵۶، ۴۸، ۴۳
موس بیجار ۷۱	ماما ۷۱
مومنان (سوره) ۶۲	مانا ۱۲
مهدی‌خان محله ۸۹	ماه ۱۳ - ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۹، ۸۰، ۸۱
مهوریزان ۹۰	ماه‌های قمری ۸۱، ۸۲
میان‌گسگر ۳۳	ماهی ۲۶
میخ ۷۳	مُحَرَّم ۱۶
میکال ۶۹	محمد (ص) ۳۸، ۲۴، ۲۳
میله‌سرا ۸۴، ۸۳، ۲۵	مداد ← قلم
میوه ۹۱	مرجقل ۵۵
میهمان ۳۳، ۴۳ - ۴۵، ۷۹، ۹۰	مرد ۶۳، ۷۰، ۷۷، ۷۹، ۸۹
	مرغ ۴۲ - ۴۵، ۶۹، ۷۹، ۸۲، ۸۷، ۹۷
ن	مرغ سیاه ۴۴
ناخن ۶۸، ۶۹	مرکیه ۴۸
نارنجی (رنگ) ۱۸	مرگ ۱۲، ۱۴، ۲۴، ۶۶، ۸۸
نالکیاشر ۶۶	مزد ۱۶ - ۱۸، ۲۹، ۳۱
نان ۶۴، ۷۵، ۷۶	مزدشت ۸۰
ناونارنج‌دول ۷۶	مسافر ۷۴
ناهد ۱۸، ۲۸	مسجد پیش ۴۶، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۸۸
نخ ۷۸، ۸۷	مسیح (ع) ← عسیبی بن مریم (ع)

وزغ ۲۷	ندامان ۷۸
وزمتر ۳۱، ۳۴	نسا (سوره) ۶۲
وشمه سرا ۸۲، ۸۳	نشرودکول ۸۶
ولا هوس، اولیویا ۱۱، ۱۲، ۲۶	نصفی ۶۸
ویه ۴۴، ۴۶	نعناع ۹۵
	نفت ۸۳
۵	نفوت ۷۷
هدهد ۳۷	نقره ۸۱
هرمز ← اهورامزدا	نماز ۱۵، ۴۳
هرمزد ← اهورامزدا	نمدار (درخت) ۲۲
هشتپر ۶۸، ۷۰	نمک ۲۳، ۶۱، ۷۴، ۸۳، ۸۷، ۸۹
هلال ۸۰ - ۸۲	نویبجار محله ۸۸
هند ۲۸	نوده ۲۱
هنده خاله ۸۰	نور ۸۱
هورمزد ← اهورامزدا	نوزاد ۶۷، ۷۱، ۷۲ - ۷۴، ۸۴
هیمه ۷۸	نوغان ۲۴
هینلز، جان ۲۸	نیایش آب ۱۶
	نیایش آتش ۱۶
ی	نیایش ماه ۱۵
یاسری، محمود ۶۲ - ۶۵	نیلو ۷۵
یکشنبه ۶۹، ۸۷، ۹۰، ۹۲	نیلی (رنگ) ۳۴
یمه ۲۸	
یوسفده ۴۸، ۸۹	و
یهودیها ۲۶	والی سرا ۷۰، ۹۷
ییلاق ۸۷	ورمیه ۴۸

The Folk Beliefs of Gilak

The folk culture has come from generations and its root goes back to the predecessors' viewpoint. The primitive men used to attribute their superiority over nature, to their ancestors' souls or natural energies. In this way, They would make their existence meaningful.

Gathering, studying and analyzing the folklore, help us know our ancestors' national or ethnic identity.

In The present book, some of the beliefs of Gilaks towards heavenly phenomena, birds, wild and domestic animals, men and plants; have been selected. At the beginning of each chapter, folk beliefs of Gilaks has been investigated through anthropological and mythological viewpoint.

از مجموعه کتاب‌های دانشنامه‌ی فرهنگ و تمدن گیلان

● منتشر شد

۱. قلعه‌های گیلان / ولی جهانی
۲. گاه‌شماری گیلانی / مسعود پورهادی
۳. جغرافیای طبیعی گیلان / دکتر ناصر عظیمی دوبخشری
۴. جشن‌ها و آیین‌های مردم گیلان (۱) / محمد بشرا / طاهر طاهری
۵. تمدن مارلیک / بهروز هم‌رنگ
۶. تاریخ ارمنیان گیلان / فرامرز طالبی
۷. نهضت جنگل (از آغاز تا فرجام) / فریدون شایسته
۸. گیلان در سفرنامه‌های سیاحان ایرانی / هوشنگ عباسی
۹. معماری خانه‌های گیلان / مژگان خاکپور
۱۰. زبان تالشی (توصیف گویش مرکزی) / دکتر محرم رضایتی
۱۱. گیلان در سفرنامه‌های سیاحان خارجی / محمود نیکویه
۱۲. دیلمیان / سید رضا فندرسکی
۱۳. جاذبه‌های تاریخی گیلان / ولی جهانی
۱۴. زیارتگاه‌های گیلان / قاسم غلامی

○ منتشر می‌شود

- زبان گیلکی / مسعود پورهادی
- تاریخ گیلان (پیش از اسلام) / قربان فاخته



The Folk Beliefs of Guilak

Mohammad Boshra & Taher Taheri

First edition 2008

Nashr-e Farhang-e Ilia

Mohammad Boshra & Taher Taheri 2008

Rasht P.O. Box 1357

E.mail: nashreilia @ yahoo.com

Printed in Iran



طاهر طاهری در سال ۱۳۲۳ در رشت متولد شد. سال‌های کودکی و تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش گذراند. سپس وارد دانشگاه تهران شد و دوره‌ی کارشناسی را در رشته‌ی علوم اجتماعی گذراند.

او کارشناس مرکز مردم‌شناسی ایران بود و سابقه‌ی همکاری با چندین مرکز پژوهشی از جمله پژوهشکده‌ی مردم‌شناسی، دانشگاه تهران، اداره‌ی کل باستان‌شناسی و دفتر پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی را دارد.

از طاهری مقالات متعددی در کتاب‌ها و نشریات گوناگون از جمله کتاب جمعه، مفید، هنر و مردم، کتاب ماه، گیله‌وا و گیلان‌نامه منتشر شده است. کتاب جشن‌ها و آیین‌های مردم گیلان از تالیفات اوست.